



# دکتره سه‌جمله

ماهنامه ادبی اجتماعی  
همجنس‌گرایان  
ایرانی

شماره سوم

اسفند ماه \_ ۱۳۸۴  
فوریه \_ مارس ۲۰۰۶

صد و هشت صفحه



دل‌آلود  
۱۳۸۴

ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان  
ایرانی

شماره سوم

صد و هشت صفحه

اسفند ماه ۱۳۸۴

فوریه \_ مارس ۲۰۰۶

شماره اول

دی ماه ۱۳۸۴

سردبیر

سپنتا

[Delkadeh@gmail.com](mailto:Delkadeh@gmail.com)

- ۳ سخن سردبیر ( سلام ... )
- ۵ حافظ چه می گوید ( در نظر بازی ما ... )
- ۸ اندر حکایات و نکات ( عشق یعنی ... )
- ۹ بیانیه ( خانم رایس ... )
- ۱۱ شهرنوش پاریسی پور ( مصاحبه ... )
- ۱۹ زن ، زمین ، عشق ( به مناسبت روز زن ... )
- ۲۵ اختر چرخ ادب ( این که خاک سپهش ... )
- ۲۸ فمینیست ( تاریخچه : قسمت اول ... )
- ۳۲ روسپی گری ( یک تحقیق ... )
- ۳۷ عشق ورزی در تنهایی ( استمنا ... )
- ۳۹ میلاد یک نشریه دیگر ( اگر بخواهیم ... )
- ۴۰ گل واژه های خیس ما ( حدوث ... )
- ۴۴ همجنسباز و همجنسگرا ( قسمت دوم ... )
- ۴۸ ماسک ( گزارشی از دوجنسیتی ها ... )
- ۵۲ از دیگران بدانیم ( فردی مرکوری ... )
- ۵۴ آئینه ( جمله های مثبت ... )
- ۵۵ گپی با اپسیلون گی ( قسمت دوم ... )
- ۶۰ از آن روزهای نخست ( وبلاگ ... )
- ۶۶ ای صبا ( گر به جوانان چمن ... )
- ۶۹ کوچه باغ ( ای دوست ... )
- ۷۱ چرند و پرند ( دهخدا ... )
- ۷۴ گلبرگ ( دو داستان ... )
- ۷۹ کهن دیارا ( شعر کلاسیک ... )
- ۸۱ درخت را می ستاییم ( پانزده اسفند ... )
- ۸۶ آتش ( چهارشنبه سوری ... )
- ۸۹ از ایران باستان بدانیم ( سرآغاز تاریخ ... )
- ۹۲ مثل ها و عسل ها ( ایراد بنی اسرائیلی ... )
- ۹۴ کمی هم فلسفه ( سقراط ... )
- ۹۶ میزگرد سفید ( آقای دکتر ... )
- ۱۰۵ حرف آخر این شماره ( دوباره سلام ... )
- ۱۰۷ پیشکش تو ( شعری برای ... )



## سخن سردبیر ...

می گویند در محفل شبانه ای ، از میان جمع کثیری از عارفان و شاهدان ، که طبق رسم دیرینه ی خود ، تا پاسی از شب گرد هم جمع می زنند ، و به تفال و تفحص و تشریح متون عارفانه ی خود همت می گمارند ، و از رای یکدیگر می پرسند و به تشریح رای خود می پردازند ، عارف شوریده ای بلند شد و بر زبان شعری خواند که گویا ، در شب پیش از این از دهان سالک دیگری شنیده بود . آن شعر به طبع تمامی حاضرین مجلس خوش افتاد . سعی بر این گذاشتند که به شرح و تفسیر و تشریح آن سخنان موزون پردازند ، و از فلسفه ی عمیقی که از هستی انسان و از رمز کائنات و از وجود باری تعالی در آن سخن می گوید ، پرده بردارند .

یکی آن شعر را آینه ای دانست از مجموع آفرینش های خالق بی همتا که شاعر ، آن ها را در حدی والاتر از فصاحت دیگر شعرا بیان کرده است .

دیگری آن را نمادی از وجود آفرین بی همتایی دانست که تمام زیبایی های آفرینش چون نقطه ی پرگاری در دل او جمع شده است .

یکی آن را شاه غزل غزل هایی معرفی کرد که تا به امروز در رابطه با فلسفه ی خلقت شنیده بوده است . دیگری سخن از این می گفت که اگر مولانا چنین تفکری را می شنیده ، بدون شک راه شمس را فرا می نهاده ، و به دنبال صاحب این اشعار می شتافته ، که به اصل نکته ی خلقت اشاره کرده است .

خلاصه هر یک از عارفان و شارحان و شارقان حاضر در آن جمع ، به وسعت عقل و اندیشه ی خویش به بیان گوشه ای از منظورات و مفهومات آن چند بیت شعر پرداخت ، تا این که عارف دلی از میان همان جمع به پا خاست و گفت : ای دوستان !

اکنون که بیشتر و عمیق تر به این چند بیت شعر می اندیشم، می بینم که گوینده ی آن را خوب می شناسم . پس چه بهتر است که تا طلوع آفتاب صبر پیشه کنیم ، و آنگاه به سراغ آن پیرمردی برویم که هر صبح به باغ خود وارد می شود . در این صورت بهتر می توانیم از فلسفه ی پنهان و جاری این ابیات سیراب شویم . عارفان را قبول افتاد پس تا صبح ، به ذکر اوراد دیگر خود پرداختند تا در موعد تعیین شده به سوی این شاعر بزرگ بشتابند .

آفتاب برآمد .

عارفان راه و سالکان طریق ، شال و کلاه کردند و به سوی باغ آن پیرمرد زنده دل راهی شدند . پیرمرد مشغول بیل زدن خاک باغچه ی خویش بود که مشتاقان طریقت رسیدند .

از هیبت آنان فهمید که جمعی درویش پیشه و عارف مسلکند . پس بیل خود را به کناری نهاد و به سمت آن ها که به سوی می شتافتند راهی شد . اما تا جمع پریشان بدو رسید ، یکی از آنان خم شد و دست وی را گرفت و بوسه ای بر آن نشانند و با همان حالت تواضع فرمود : ای عارف ربانی !

بارگاه ملکوتی، کدام دروازه ی حکمتش را بی منت بر تو گشوده که اینچنین، آتش به واژگان حقیر می افکند و پرده از چهره ی رمز آفرینش کنار می زنی !  
پیرمرد متحیر مانده ، هرچه با گنجینه های فهم خویش کلنجار رفت ، نتوانست معانی چنین سخنان درشتی را بیابد .

عارفی دیگر که درماندگی پیرمرد را ، به نشانه ی فروتنی او گرفته بود ، به بیان مجلس شب گذشته پرداخت ، و این که هر کسی به فراخور فهم خود ابیات او را شرحی گفته ، اما سرانجام تصمیم براین گرفته اند که به حضور خود شاعر بیایند و از زبان ملکوتی او سخن از راز این ابیات بشنوند . پس به آن پیرمرد زنده دل گفت : اکنون ای بزرگ وار ، خود اکنون از این حقیقت پوشیده در اشعارت آگاهمان ساز که چگونه به این اندیشه رسیده ای ! اندیشه ای که راز خلقت را به چنان شیوه ای بیان می دارد که هیچ استاد و کتابی تا به امروز آن را ، نشانه ای نبوده است !

پیرمرد که هنوز مشغول کلنجار رفتن با آموخته های خویشتن بود تا مگر شاید بیشتر از آنچه که شنیده است ، مفهومی دریافت کند ، رو به درویشان و مشتاقان خود کرد و گفت : ای پسران و ای مردان بزرگوارم ! مرا ببخشید اگر سخنان بی خردانه ام ، چنین اندیشه های پاک شما را آشفته ساخته است . از سخنانتان چیزی دستگیرم نشد جز این که همه براین رایید که معانی ابیاتم را که جسورانه در محفل شما باز گفته شده ، بنابر آنچه که بر دلم گذشته است آشکار سازم . پس خوب بشنوید که : از اوان جوانی ام کار من باغبانی بود . این قطعه باغ سبزی که چون نگینی بر زمین خدا می درخشد ، حاصل یک عمر تلاش و کوشش دستان من است . و اما در تمام این مدت یک چیز همراه و همدم و شریک همیشگی من بود ، و آن بیلی است که اکنون به آن درخت تکیه اش داده ام . آن شعری هم که خوانده اید ، در واقع در وصف همین بیلم بود که اگر نبود ، پس من چگونه می توانستم قدرت را ، از بازوانم به این خاک تیره منتقل سازم !

بدانید که من خدا بودم و این بیل وحی من و پیامبر ، این خاک بود ، و این درخت ها اکنون ، معجزات مندند . و این معانی همان ابیات ساده ی من است .  
باری ...

قصه ی کوتاهی بود اما هدفی از آن داشتم و آن این که : تا زمانی که دیگران از ما و از قشر ما سخن بگویند، ما همان معانی درشت عارفانی خواهیم بود که سرانجام هم ، فهمش نکردند . اما زمانی که خودمان سخن باز کنیم و از آنچه که هستیم بگوییم ، آنگاه خواهیم توانست که به دیگران بفهمانیم که ما ، موجوداتی پیچیده و مستثنا از آفرینش شما نیستیم . پدیده نیستیم . خارق العاده و خرق عادت نیستیم . کُفر جبر طبیعت نیستیم . ما هم مثل شما انسانیم ، انسانی ساده و بی آرایش . طبیعی مثل خاک ، مثل آب ، مثل خود شما .  
هدف از حکایت این قصه فقط همین بود ...

### در پناه حق باشید

سردبیر

۱۳۸۴/۱۲/۱



## حافظ چه می گوید؟

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند  
عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی  
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند  
جلوه گاه رخ او دیده ی من تنها نیست  
عشق داند که در این دایره سرگردانند  
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ  
وصف رخساره خورشید ز خفاش می‌رس  
ماه و خورشید همین آینه میگردانند  
عشق بازان دروغ مستحق هجرانند  
که در این آینه صاحب نظران حیرانند  
ما همه بنده و این قوم خداوندانند  
عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای  
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم  
آه اگر خرقة ی پشمینه به گرو نستانند  
مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار  
ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند  
گر به زهتگه ارواح برد بوی تو باد  
عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند  
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه سود  
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

نظر بازی: نگاه کردن به چهره ی زیبای معشوق که در شعر حافظ نوعی هنر و فضیلت است و از ابتذال به دور. بی خبر: یکی از دشنام های حافظ است به مخالفان خود به این معنی که شما چیزی از معرفت و عشق نمی دانید. نمودن: نشان دادن. خود دانند: هرچه که می خواهند بگویند

عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

پرگار: جهان هستی، دایره چرخش زمان و جهان مادی. وجود: هست بودن و زندگی کردن. نقطه ی پرگار وجود: کنایه از با ارزش ترین موجودات هستی که در این شعر استعاره از شخص خود معشوق است. عشق: شوق و دوست داشتن شدید.

جلوه گاه رخ او دیده ی من تنها نیست  
 ماه و خورشید همین آینه میگردانند  
 آینه گرداندن : رسم غلامان و کنیزان که در مقابل ارباب خود آینه نگه می داشته اند تا جمال خود را در آن  
 ببینند . در اینجا ماه و خورشید دو کنیز معشوق بیان شده اند ( نهایت زیبایی معشوق )

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ  
 عشق بازان دروغ مستحق هجرانند  
 لاف : ادعای نادرست داشتن و بیهوده سخن گفتن . زهی : به معنی آفرین که با طنز و تعجب بیان کردن آن  
 حالت تمسخر گونه ای به شنونده یا خواننده القا می کند : آفرین بر این دروغی که تو می گویی ! یعنی چه  
 دروغ بی اساسی

وصف رخساره خورشید ز خفاش میرس  
 که در این آینه صاحب نظران حیرانند  
 رخساره ی خورشید : استعاره از چهره ی زیبای معشوق . خفاش : استعاره از کسی که معرفت و شناختی از  
 عشق ندارد یا همان سرگردانان دایره ی هستی . صاحب نظران : کسانی که ادعای بصیرت دارند ، عارفان .  
 حیران : متعجب

عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای  
 ما همه بنده و این قوم خداوندانند  
 عهد : پیمان . شیرین دهنان : کسانی که با لب و دهانی زیبا سخنانی شیرین می گویند . همان معشوقان .  
 خداوندان : صاحبان کنیز و غلام ، سروران و ارباب ها .

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم  
 آه اگر خرقة ی پشمینه به گرو نستانند  
 مفلس : فقیر و بی چیز یا تهی دست . هوا : میل و آرزو . می و مطرب : شاد بودن و شاد زیستن و عشق  
 ورزیدن . خرقة : لباس رسمی صوفیان که در شعر حافظ بار منفی دارد و همیشه آن را به تمسخر می گیرد

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار  
 ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند  
 مگرم : مگر این که . مستوری : پاک دامنی و نجابت معشوق . مستی : بی خویشی و بی خودی . مستوری و  
 مستی : هر دو از صفات چشم معشوق اند که دارا بودن این هر دو صفت و آنهم همزمان با هم را فقط  
 معشوق می تواند و نه کس دیگر

گر به نزهتگه ارواح برد بوی تو باد

عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

نزهت : پاکی . نزهت گه ارواح : مکان پاک روح ها ، کنایه از بهشت . گوهر هستی : هستی و زندگی به سبب ارزشمند بودن به گوهر تشبیه شده است . نثار : پیشکش و هدیه ی عاشق به معشوق

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه سود

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

زاهد : بی میل به دنیا ، پارسا بودن اما در نظر حافظ به معنی کسی است که فهم ندارد . رندی : لابلالی گری و بی قیدی و از واژه های مثبت شعر حافظ است به معنی کسی که هرگز تسلیم شیخ ریاکار و زورمندان نمی شود . دیو : شیطان . قرآن خوان : صفتی که خواجه در مقابل قرآن خواندن زاهد به خود داده است تا در ظاهر با او یکی باشد اما در باطن متفاوت .





## اندر حکایات و نکات

روزی جوان ثروتمندی نزد استادی آمد و گفت : ای استاد ، عشق را چگونه بشناسم تا زندگانی نیکویی داشته باشم .

استاد مرد جوان را به کنار پنجره برد و گفت : پشت پنجره چه می بینی ؟  
مرد گفت : آدم هایی را می بینم که می آیند و می روند و گدای کوری که در خیابان صدقه می گیرد .  
سپس استاد آینه بزرگی جلوی چشمان او گرفت و گفت : اکنون چه می بینی ؟  
مرد گفت : فقط خودم را می بینم .

استاد گفت : درست است . اکنون دیگران را نمی توانی ببینی ! آینه و شیشه هر دو از یک ماده ی اولیه ساخته شده اند اما آینه لایه ی نازکی از نقره در پشت خود دارد و در نتیجه چیزی جز شخص خود را نمی توانی ببینی . خوب فکر کن ! وقتی شیشه فقیر باشد ، دیگران را می بیند و به آن ها احساس محبت می کند ، اما وقتی از نقره یا جیوه ( همان ثروت ) پوشیده می شود ، تنها خودش را می بیند . اکنون به خاطر بسپار : تنها وقتی ارزش داری که شجاع باشی و آن پوشش نقره ای را از جلوی چشم هایت برداری ، تا بار دیگر بتوانی دیگران را ببینی و دوست شان بداری . آنگاه خواهی دانست که عشق یعنی : دوست داشتن دیگران

**عشق را از زمین بگیرد !  
چه می ماند ؟ به جز یک گور بزرگ  
برای دفن کردن همه ی ما**

رابرت برانینگ





## متن نامه ی تشکلات، مجلات و وبلاگ نویسان ایران به وزیر امور خارجه آمریکا در اعتراض به رد کردن حق مشورت ایلگا در سازمان ملل متحد

حضور محترم کاندولیزا رایس

وزیر خارجه ایالات متحده امریکا

تاریخ: ۹ بهمن ماه ۱۳۸۴ (۲۹ ژانویه ۲۰۰۶)

وزیر عزیز رایس،

ما از طرف همجنسگرایان، دوجنسگرایان و ترانس جندره‌های ایرانی، برای شما می نویسیم تا احساس شوکه، بهت و حیرت و نارضایتی خود از عمل ایالات متحده در همین هفته، در کمیته ان جی او "اقتصاد و جامعه" سازمان ملل را بگوش شما برسانیم.

دیر وقتی نیست که آقای جرج بوش تغییر جهت در سیاست خارجی آمریکا را اعلام و قول داد که از این به بعد، در سیاست خارجی آمریکا، حقوق بشر و دمکراسی اولویت خواهند داشت. علاوه بر آن دستگاه اجرایی بوش ادعا می کند که قصد کمک به گسترش دمکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه را دارد و دولت ایران را به سرکوب مردم خود متهم می کند.

چگونه ما باور کنیم که نماینده ایالات متحده در ECOSOC بر خلاف جهت مسیر کشورهای هم چون بریتانیا، فرانسه و حتی شیلی و کلمبیا حرکت کرده و همگام با دولت های سرکوبگر همچون ایران و سودان و زیمبابوه بر علیه حقوق بشر رای دهد و ایلگا، بعنوان یک ان جی او جهانی مدافع حقوق بشر برای همجنسگرایان در سطح جهانی از جمله ایران را از حق مشورتی محروم کند. باورنکردنی است که ایالات متحده آمریکا، از سیاست خود در سال ۲۰۰۲ که به همراه ۱۶ کشور دیگر از درخواست حق مشورتی ایلگا حمایت کرد، عدول کند.

آیا نماینده ایالات متحده به تاثیر و نتایج چنین سیاستی بر اذهان میلیونها جوان ایرانی مشتاق آزادی از جمله همجنسگرایان، اندیشید؟ شما چگونه می خواهید که آنان باور کنند که ایالات متحده صادقانه خواهان گسترش دمکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و از رفرم در ایران دفاع می کند؟

همانطور که شما می دانید، همجنسگرایان در ایران سرکوب و طبق قانون مجازات اسلامی "جرم" آنها اعدام است. ما که برای برسمیت شناخته شدن حقوق بشر خود مبارزه می کنیم از اینکه شاهد همگامی ایالات متحده با دولتهای سرکوبگریم، عمیقاً احساس دل شکستگی می کنیم و عصبانی هستیم.

تا زمانی که سرکوب حقوق بشر همجنسگرایان و ترانس جندرها اعمال می شود، اهمیت دوچندان دارد که ان جی او هایی که به نمایندگی از طرف آنها کار می کنند، حق ابراز نظر در سازمان ملل را داشته باشند.

بعد از حمله سبعانه تروریستها به ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۱، جوانان ایرانی تنها گروه جوانان در خاورمیانه بودند که با بر افروختن شمع، همبستگی خود را با ایالات متحده و مردم آن اعلام کردند. اقدام شما در کمیته سازمان ملل، سیلی ای بصورت این جوانان بود و باعث دلگیری عمیقی شد. ما، همجنسگرایان و ترانس جندرهاى ایرانی، امیدواریم که دموکراسی ها در جهان، از مکانیسم سازمان ملل و حقوق بشر در جهت کمک به مردم تحت ستم برای دست یابی به حقوق خود استفاده کنند. صلح، حقوق بشر و دموکراسی از طریق جنگ و خشونت یا همگامی با دولتهای سرکوبگر مخالف حقوق بشر بدست نمی آید.

با احترام

گروهی از وبلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی

آرزو صالحی (مدیر رادیوی اینترنتی رها)

ایمیل: [radio@pglo.org](mailto:radio@pglo.org)

آرشام پارسی (سخنگو و دبیر کمیسیون حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی)

ایمیل: [hrc@pglo.org](mailto:hrc@pglo.org)

آرین ورجاوندی (دبیر اول سازمان همجنسگرایان ایرانی)

ایمیل: [pglo@pglo.org](mailto:pglo@pglo.org)

دلکده (مجله ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی)

ایمیل: [delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران)

ایمیل: [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

پیام شیرازی (سردبیر نشریه چراغ)

ایمیل: [editor@pglo.org](mailto:editor@pglo.org)





## شهرنوش پاریسی پور در گفتگو با سهیلا وحدتی

یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۸۳

آشاره: آنچه می‌خوانید بخشی از یک مصاحبه نسبتاً طولانی با خانم شهرنوش پاریسی پور است که در سال ۲۰۰۳ انجام گرفته است. بخشی از این گفتگو پیشتر در صفحه زنان «ایران امروز» انتشار یافت و امید است که متن کامل آن در کتابی با عنوان «زنان از زبان زنان» به چاپ برسد.

اگر اجازه داشته باشم، در مورد بیماری روانی تون ممکنه بپرسم که از کی شروع شد؟ و چه تاثیری داشت روی دید شما و نگاه شما که بطور ایزکتیو نگاهش کنید؟ البته اضافه کنم که وجهه ای از شخصیت شما که برای من بسیار جالبه این است که به راحتی از بیماری روانی تون صحبت می‌کنید. معمولاً آدم مسائلی از این دست رو توی خودش نگه میداره، یعنی روحیه و رابطه‌ها و بیماری‌ها و ... همه می‌ریزه روی هم، مثل یه بچه ای که گره خورده و همیشه باز کرد! ولی شخصیت شما سر جای خود هست و این زایده‌ها هم در کنارش هست، و خجالتی هم در کار نیست

حتماً می‌گم. ببین، بعضی از مردم هنرپیشه هستند. کار هنرپیشه‌ها اینه که میرن روی صحنه و اون سلسله مشکلات اجتماعی رو که مردم دارن، نمایش میدن. مردمی که در زندگی مشکلات دارن، اما در باره این مشکلات نمی‌تونن صحبت کنند، میرن فیلم می‌بینند یا تئاتر می‌بینند، و به این ترتیب با مشکلاتشون برخورد می‌کنند.

من یادمه اینجا کلاس قصه نویسی داشتم. به بچه‌ها گفتم شما یه قصه درباره یه دزد بنویسین. یکی دزدی میکنه، سعی کنین حالتشو نشون بدین. یکی از بچه‌ها قصه خیلی جالبی نوشت درباره دزدی در فروشگاه، البته از زبان اول شخص مفرد، یعنی "من" رفتم تو فروشگاه و ... خیلی زیبا نوشته بود. قصه به این ترتیب بود که یه دامن دزدیده، برچسب اش رو باز کرده، و خلاصه یه سری کارهایی کرده... وقتی که می‌خواستیم این کتاب مجموعه قصه‌های بچه‌ها رو چاپ کنیم، گفتم: "ببین، اون قصه ات رو بده در این کتاب چاپ کنیم، خیلی قشنگه."

گفت: "من نمیدم."

گفتم: "چرا؟"

گفت: "پدرم مادرم اگر بخونن، فکر می‌کنن دزده منم! خوب من دلم نمی‌خواد این اتفاق بیفته." در حالی که ایشان دزد نبود. این قصه رو فقط تخیلی نوشته بود. پس این آدم جرات نداشت استعدادش رو نشون بده، یعنی هنرپیشه نبود.

خوب هنرپیشه‌ها این استعداد رو دارن که در نقش‌های جنده، دزد، جانی، قاتل، و هر چی که فکر کنی، بازی می‌کنن و مشکلات اجتماعی و غیره و غیره و غیره رو نشون می‌دهند. مردمانی که این مشکلات رو دارن میرن اونها رو نگاه میکنند، آرامش پیدا می‌کنند. یعنی دیگه مجبور نیستن آشکارا به همه اعلان کنند که این

کاره اند ، بلکه دوست دارن پنهان کنند. من به عنوان نویسنده فکر می کنم نویسندگان هم همین نقش رو دارن. یعنی نویسنده هم کسی است که باید به ناخودآگاه و خودآگاه افراد نفوذ کنه و اون چیزهایی رو که پنهان می کنن، و گاه میدونن که پنهان می کنن، کشف کنه و بیرون بریزه. البته نویسنده در مورد خودش هم همین کارو انجام میده. مثلاً، فرض کنید من هیچی در باره خودم نگم ولی شما رو در این داستانم کاراکتر قرار بدم، بعد تمام فیهاخالدون ات رو همونجور که فکر می کنم ، بریزم بیرون و شما رو دچار یه حالت رعب و وحشت کنم. در این حالت من سیاستمدارم. سیاستمدارها هم این حس بزرگ رو دارن که دور و وری ها رو می شناسن هرکسی در واقع که هست. اصولاً حالت جامعه رو می شناسن. بعد به اون نقطه هایی که میدونن طرف رو به زانو در میاره ، اگر امکانش رو داشته باشن ، فشار می آورند ! بعد طرفدار پیدا میکنن. یعنی یه دفعه منجی همجنس بازها می شن . یه دفعه ناجی فاحشه ها میشن . درحالیکه واقعیت اینجور نیست، ها! فقط این عده رو به استخدام میگیرن تا ازشون سوءاستفاده های بعدی رو بکنن. و اینجا هم از سیاستمدارهای درست حرف نمی زنم ، بطور کلی این مجموعه پستی که ما رو دوره کرده و داریم نگاهشون می کنیم .

ولی به نظر من اگر من نویسنده قراره مثلاً شما رو نگاه کنم و در اثرم لخت کنم، اول باید من خودم لخت بشم. اول خود من تمام اشکالاتم رو نشون بدم : دنگ، دنگ، دنگ، دنگ، دنگ! از این مرحله به بعد، شروع کنم آدم ها رو لخت کردن. نه به قصد خندیدن قاه، قاه، قاه، قاه! یا به قصد به اصطلاح کوچک کردن، یا به قصد سوار شدن بر این مجموعه، بلکه به این دلیل که این مشکلات اجتماعی نشون داده بشه.

توجه میکنید چی میخوام بگم ، اون مشکلات اجتماعی باید مطرح بشه ! چون نقش نویسنده چیه ؟ که مشکلات اجتماعی رو مطرح کنه . بنابراین من از خودم هیچ چیز رو پنهان نمی کنم . چیزهای پنهانی در زندگی منه ، ولی همیشه درباره ارتباط و رابطه من با دیگری . چون من دیگری هم نیستم ، بنابراین درباره اش حرف نمی زنم . من دوست ندارم یه جمله ای بگم که فلان شخص ، ایکس (X) ، اگه بخونه ، بلرزه ! یعنی فکر کنه من دارم در باره او افشاگری میکنم . اما در مورد خودم افشاگری می کنم .

دوم ، درباره بیماری روانی. یه دوست پزشکی دارم که خیلی دوستش دارم ، دکتر یوسف جفروودی که ما بهش میگیم بیژن زمانی که من برای اولین بار مریض شدم ، و حاله بعداً خراب شد ، بیژن گفت: " بیین ، یکی بیماری زخم معده داره ، یکی سرطان ریه داره ، یکی سرطان مغز داره ، یکی سل فلان داره ، یکی پارکینسون داره ، یکی دچار آلزایمره ، یکی فلان و فلانه ... تو هم دچار بیماری روانی ای ."

یک بار برای همیشه ما باید باور کنیم که بیماری روانی بخشی از مجموعه مشکلات اجتماعی که باید مورد توجه قرار بگیره . دلیلی وجود نداره که اون عده ای که بیماری های روانی دارن که با خوردن قرص و دوا میتوانن خودشون رو کنترل کنند ، از حوزه زندگی اجتماعی بیرون برن . خوب بهتره درباره مشکلاتشون هم حرف بزنین، نه ؟!

من دچار مانیک دپرشن (شوریدگی - افسردگی یا Manic Depression) هستم . یعنی اینطور میگن. نمی دونم فارسی اش چی ترجمه کرده اند . به هر حال اولین دکتری که در ایران به من گفت مانیک دپرشن ، من هم به هر دکتری رسیدم ، گفتم مانیک دپرشن . درحالیکه ممکنه این مانیک دپرشن نباشه ، ممکنه اسکیزوفرنی باشه . چون اسکیزوفرنی از خیلی جوانی ممکنه به شما غلبه کنه تا سن های چهل و چهار، چهل و پنج سالگی ، و من نخستین باری که دچار حمله بیماری شدم ، چهل و چهار سال ام بود . بنابراین شاید

اسکیزوفرنیه . خیلی چیزها در مورد اسکیزوفرنی می‌گن . مثلاً می‌گن اسکیزوپارانوید ، مثلاً می‌گن اسکیزوافکتیو دیزوردر ، چیزهای مختلف می‌گن . من کتاب های روانکاوی رو نخوندم که دقیقاً بدونم .

ولی حالا فرض کنیم همون مانیک دپرشن. دلیل این امر باز ترکیب شخصیتی منه با جمهوری اسلامی. بین جمهوری اسلامی یه پدیده خیلی جالبیه. یعنی یکی از دوستهای من که زمان شاه یه شغل مهمی داشت و چون پرونده اش خیلی پاک بود، در جمهوری اسلامی هیچ نوع مزاحمتی براش ایجاد نکردن و همین الان هم در تهران زندگی میکنه، گفت: "میدونی ، من از یه چیزی می ترسم ! میترسم برم توالت ، آبریز ، لحظه ای که میخوام خودمو بشورم ، یه آخوندی درو واز کنه ، بگه «آدم خودشو اینجوری نمیشوره ! انگشته سبابه ات رو باید بذاری در کونت ، دومی رو مثلاً بذاری اونجا...» من اصلاً می ترسم برم توالت!"

خوب . این حرفی است که او می زد. یه چنین جوّی رو جمهوری اسلامی ایجاد کرد، چون قدرت و توان اداره جامعه رو نداشت ، بنابراین تمام فشار رو گذاشته بود روی روان مردم . و چون هر آدمی در زندگی اش چند تا اشتباه داره ، چند تا اشکال داره ، چند تا گناه کوچک و بزرگ مرتکب شده ، این فشار درست روی نرو (اعصاب nerve) مردم عمل می‌کرد .

من اینجا میخوام خیلی صادقانه مشکل ام رو بهت بگم . واقعیت این است که من از زندان که آمدم بیرون ، یعنی در زندان که بودم ، با خودم گفتم: "خدایا من خیلی نیاز جنسی و عاطفی دارم . حالا شوهر کردن با پسر بزرگ و دوتا برادر و ... - سه تا برادر من دارم، با دوتا تو یک خونه زندگی می‌کردیم - امکان پذیر نیست که من ازدواج کنم ، پول هم که من ندارم . ولی خوب من باید برم یه دوست مرد بگیرم!"

خوب، حالا ما از زندان اومدیم بیرون، می بینیم اصلاً همچین کاری امکان نداره ! یعنی اینقدر مشکلات و مسائل خانوادگی من داشتم که اصلاً این کار امکان نداره . در همون حال من شدیداً نیازهای جسمی داشتم . یعنی این نیازهای جنسی گاهی خیلی شدید میشد. به قول یکی از بچه های زندون که اومده بود بیرون ، می گفت: "باور نمی‌کنی! من ، سپوره که میاد ، میخوام برم بهش بگم : «آقای سپور، منو می گیری؟» می دونی چرا ؟ سالها ماندن زیر اون فشار جمهوری اسلامی، تو زندان ! حالا آمدی بیرون ... تمام این سالهایی که هیچ نوع ارتباط جنسی نداشتی ، مثل فتر رو هم تا شده ! فرض کن حالا بیرون هم شوهر نداره، یا زن نداره . فرقی نمی‌کنه، هر دو طرف این مشکل رو دارن .

رضا براهنی توی کتابش «رازهای سرزمین من» یه جمله خیلی جالب می نویسه. خودش، راوی داره میگه که توی زندان اینقدر از نظر جنسی بهش فشار می آمده که گاهی می خواسته سر فلائشو گاز بگیره ! این مال مردها . خوب زن ها هم این حس رو دارن ، منتهی مردها می‌گن ، زنها نمی‌گن !

من حالا می خوام به عنوان یکی از اولین زنها اینو بگم : شدت احساس جنسی وحشتناک بود ! و فقط احساس جنسی نبود ، من آرزو داشتم یه مردی دستشو بذاره دور بدن من ، منو به خودش فشار بده ، فشار بده ، یعنی اینقدر فشار بده که من یه کمی آرام بشم ! پس فقط جنسی نبود ، عاطفی بود . من یک نیروی جنس مخالفی می خواستم که یه چیزی رو در زندگی ام پر کنه .

به اصطلاح ، در خلاء این حضور ، من گاهی استشهائ می کردم . اصطلاح عربی اش ، و فارسی اش خود ارضایی یه . من خود ارضایی می کردم. یه دفعه برای یکی اعتراف کردم که من استمناء می کردم. گفت که "استمناء یعنی دفع منی، شما استشهائ می کردی، یعنی دفع شهوت."

خوب اینها همه حرف هایی است که واقعیت داره دیگه! بابا جان، طبیعت شما رو اینجوری به دنیا میاره. شما تقصیری نداری! چرا میلیونها ساله آدم داره زاد و ولد می کنه؟ برای اینکه استشهائ می کنه و استمناء می کنه، ولی ارضاء نمیشه، میره به طرف مقابل! بعد بچه ها هم تالاپ تالاپ میان بیرون. یعنی بشر گرفتار این مسئله است. یه بار برای همیشه راجع بهش حرف بزیم.

بدون شک شما افرادی رو که در ایران می بینید که با قوز راه میرن، اصلا من تو زندان یه دفعه متوجه این مسئله شدم. تو حمام معمولاً یه نفر مامور حمام می شد که بره مثلاً به این سلول در بزنه بگه چهار نفر برن حمام. به نسبتی که افراد میومدن بیرون، شما از هر سلول چند نفر می فرستادین تو حمام. بعد معمولاً هم مسئولان زندان برای اینکه اذیت کنن، نصف شب آب داغ می دادن! بنابراین ساعت دو صبح باید یه بدبختی رو از خواب بیدار می کردن که بره حمام. یه دفعه نوبت من بود. من رفتم تو حموم دیدم پونزده تا دختر اینجوری واستادن با قوز، به همین شکل. خوب من می دونستم یه چیز روانی تو اینها هست. رفتم جلو درق، درق، درق، زدم پشت همه شون. گفتم صاف وایستین! صاف وایستین! همه شون صاف وایستادن. این حالت ایرونیه. شما اگه توجامعه ایران رفتی دیدی خانم ها اینجورین، کج اند، قوز دارن، حالت های اینجوری دارن، و مردها بسیار زیادن تو این شکل. هر کدوم از این بدبختها توی ذهنشون یا در خلوتشون یک گناه جنسی مرتکب شده اند که فکر می کنن جاهایی دارن اینها رو نگاه می کنن.

من خود ارضایی می کردم. اما چون جمهوری اسلامی گرد گرد داشت ما رو نگاه می کرد و به قول اون آقاهه، می ترسید تو توالیت یه دفعه یه آخوند درو باز کنه بگه "تو چرا کوتو اینجوری می شوری؟" خوب من فکر می کردم یه چشم نامرئی داره منو نیگا می کنه. کم کم این چشم نامرئی تبدیل شد به اینکه همه می دونن من دارم خود ارضایی می کنم! حالا همه از کجا می تونن بدونن که من خود ارضایی می کنم، دیگه یه مشکل روانیه. من دچار این هیستری شدم. بنابراین، آقایون، خانمها من به شما دارم میگم که روبروم نشستین: من خود ارضایی کرده ام!

خونده بودم هم قبلاً که آماری که مثلاً موسسه گالوپ و فلان و بهمان می گرفته اند، صد در صد مردها و ۹۹ در صد زن ها حد اقل یکبار در زندگی شون خود ارضایی کرده اند. نه؟ اینو من می دونستم. ولی اون غولی که داشت منو نیگا می کرد هی گنده شد. ببین، می رفتم مغازه، یارو یه لبخند می زد، می گفتم می دونه! می رفتم سبزی فروشی، یارو، یه لبخند می زد، می گفتم می دونه! ببین، مغازه ها رو عوض می کردم! یعنی از جایی که باید، خرید نمی کردم. می رفتم از جای دیگه خرید می کردم. باز به نظرم میومد می دونه. هی به مادرم می گفتم: "مادر، شما چیزی نشنیدین در باره من؟"

می گفت: "نه دخترم، نه بخدا، چیزی درباره ات نشنیده ام."

از بعضی از دوست های نزدیکم می پرسیدم: "پوران جان، تو چیزی درباره من نشنیدی؟"

می گفت: "شهری، بخدا من هیچی نشنیده ام!"

حالا طوبی هم چاپ شده بود، یعنی این دو مسئله با هم قاطی شده بود. بالاخره یک روز مادر به من گفت: "دخترم، فرض کن که همه بگن این جنده است! خوب بعد میگن چه جنده جالبی! کتاب های خوبی هم می نویسه، نه؟"

خوب، جواب خوبی بود! من بهش گفتم: "اگر من جنده بودم، اینقدر رنج نمی بردم!"

و واقعیت دارم میگم. اگر من فاحشه بودم ، اینقدر رنج نمی بردم. برای اینکه فاحشه میره با یک "مرد" می خوابه، نه ؟ من خود ارضایی می کردم و این مثل یه غول رو من افتاد !

تصور من اینه که افرادی که خودارضایی می کنند ، دارای دوشخصیت میشن : یک شخصیت «دهنده» و یک شخصیت «گیرنده». دقت می کنید، این تفکیک شخصیت در فردی که خود ارضایی می کنه ، اولش مهم نیست و رو یه حرکت هایی است که آدم آرام آرام انجام میده. ولی در نهایتش منجر به تفکیک شخصیت روانی میشه ! و یه معضلی ایجاد میکنه که از نظر اجتماعی اینقدر گنده است که من فکر می کنم.

بین، من الان مطمئنم که جمعیت ایران اصلا یکسره مشغول خود ارضایی یه ! تو شهرستانها، تو دهات، تمام این آخوندها رفتن اون بالا، مثل گرگ نگاه می کنند به پایین ! برگ برنده اشون هم روابط جنسیه . همینطور از طریق روابط جنسی، دستشون رو مثل چنگک انداخته اند رو مغز تو ، و این مغز رو مثل اختاپوس می مکند خوب وقتی که جنس مخالف در دسترس ات نیست که باهاش یک کارهایی بکنی، چکار می کنی؟ میری خود ارضایی میکنی دیگه ! پس از مدت کوتاهی دیوونه می شی ، یا قوز وحشتناک درمباری. ما هم این قوز رو در آوردیم.

خوب این حالت کم کم در من تقویت شد ، و به جایی رسید که برای اولین بار در هنگامی که عقل آبی رو می نوشتم در رامسر، به اوج خود رسید و به حالت های عجیب غریب منجر شد که این بیماری در من به این صورت عمل می کنه که مثلا برای چند شب خوابم نمی بره ، کم کم میدان های خواب وارد بیداری ام می شه . یعنی این بیماری ممکنه حتی تا اون جا بره که شما شخصیت های خیالی رو واقعی ببینی . و اون وقت ترس داری ، اضطراب داری.

من مطمئنم که بیماری من ناشی از فشار جمهوری اسلامیه . چون من تا چهل و چهار سالگی سالم بودم و هیچ حمله ای نداشتم . ولی شاید هم واقعا این ژنتیکه ، در چهل و چهار سالگی بروز کرده. می دونید، به هرحال ریشه اش در اینجا بود. چون من فکر می کردم همه منو دارن نیگا می کنن.

یه نکته دیگه بود، بی پولی ! من همه اش فکر می کردم اگه پول بود، من یه حصار برای خودم و خانواده ام می کشیدم ، پشت این حصار زندگی می کردیم. ولی خوب، بی پولی، یعنی نیاز به پول، وحشتناک بود! نیاز به اینکه در جامعه ظاهر بشی، نیاز به اینکه کاری انجام بدی تا پولی گیر بیاری. این فرصت هایی رو که من بتوانم آرام برای خودم زندگی کنم، از من می گرفت !

### آیا در چهل و چهار سالگی برای اولین بار بود که خودارضایی می کردین؟

نه، من قبل از ازدواجم چند باری این کارو کرده بودم. ولی واقعا چند بار. بعد، خوب، ازدواج کردم. دوره ازدواجم مشکلی نداشتم. این رو هم به شما بگم که من بعد از ازدواجم روابطی داشتم و یعنی همیشه سعی می کردم یک مرد در زندگی ام باشه که نیازی به این نوع کارها نداشته باشم. چون از خود ارضایی بدم می اومد واقعا . که البته اخیرا در اینجا من با یه روانکاو امریکایی صحبت می کردم ، هی گفتم : "خودارضایی، خودارضایی..."

گفت : "عزیزم ، این درست مثل اینه که شما یه غذا درست کنی ، خودت تنها بخوری ! هیچ معنی مهمتری نداره ! همین !"

درست هم میگه. ولی تو اون جامعه بیمار که همه مثل حیوان رو هم می غلتن ، یعنی حیوانات بدبختی که

توی تاروپود سنت و گرفتاری غرق شده اند ، این گرفتاری ها درست میشه.

میشه بیرسم الآن وضع بیماری تون چطوره ، و اگه به خودم اجازه بدهم سوال کنم، زندگی جنسی تون چطوره و کلا راجع به خودتون الآن هر چه دوست دارید، بفرمایید.

اولا من تابستان گذشته برای هفتمین بار دچار حمله مانیک دپرشن بودم. تقصیر خودم بود، چون یه دفعه خودم دوز (dose) دوامو نصف کردم، گفتم که این زیاده و من نصف بخورم و ... چون دکتر به من گفته بود. یکی از دکترهایی که میشناسم ایرانی بود، خدا بیامرزش، مرد. دکتر لاشایی به من گفته بود که به اصطلاح این قرص هایی که می خورم، هر دوشون چاق کننده هستند. چون من در زمانی که شروع کردم این قرص ها رو بخورم، ۱۲۸ پوند بودم که نمی دونم به کیلو چقدر میشه. بعد با این قرص ها من شده بودم ۱۵۰ پوند. بنابراین من دوز دوا رو نصف کردم. و یواش یواش خیلی اکتیو شدم، خیلی فعال شدم. یعنی همون ذهن «عقل آبی» رو پیدا کردم مثل زمانی که اونو می نوشتم. ولی خوب، افتادم تو بیماری و این دفعه حمله خیلی شدیدی بود. دکتر دوامو دو برابر کرد و من از ۱۵۰ پوند ... یعنی از ۱۲۸ پوندی که شده بودم ، تاراپ تاراپ تاراپ دویدم رسیدم به ۱۶۰ پوند. و حالا ۱۶۰ پوندم . خیلی هم از این چاقی متنفرم. چاق نیستم واقعا ، ولی اذیتم می کنه . دوست دارم آدم لاغری باشم . شاید هم این یه جور بیماریه ، نمی دونم . خوب این از بیماری . در مورد رابطه جنسی، من سالهاست که دوست مرد ندارم. یعنی از سال ۱۳۵۹ بنابراین می شه بیست و سه سال، بدون مرد زندگی می کنم. گاهی هم خود ارضایی می کنم، ولی اون کار رو هم دوست ندارم. چون یکی از بدی های خود ارضایی اینه که شخص تصویرهای زشت تو مغزش منعکس می کنه برای اینکه بتونه به اصطلاح خودارضایی کنه، و این رو اصلا خوشم نمیاد. وقتی شما با یه مرد همخوابه میشید، رابطه خیلی طبیعی. با مرد یه مقدار حرف می زنید، می خندین. بعد این کار اتفاق میفته. وقتی که خود ارضایی میکنید، مغزتون فکرهای زشت می سازه. همین جاست که فکر می کنم خود ارضایی باعث بیماری میشه. چاره ای هم نیست دیگه، چون شخصی که داره این عمل رو انجام میده، به اصطلاح خودش یه نفره، به جای دو نفر داره عمل می کنه. ولی ما باید از اینها حرف بزنینم. درباره اش صحبت کنیم. باید بگیم چون تمام افرادی که دچار این مشکلاتن، باید یواش یواش یاد بگیرن با هم حرف بزنین.

**رابطه جنسی بدون رابطه دوستی و صمیمانه، فقط رابطه جنسی با یک مرد، چرا این پیش نیما؟**

بین سهیلا جان، من یه پسر سی و پنج ساله دارم. هرگاه به رابطه جنسی فکر میکنم، پسرم جلو چشمه ! یا من خرم، یا اینکه واقعا یه قانون طبیعی ! نمی دونم.

دوست من، یه آقای، تعریف می کرد مادرش زن یه ژاندارمی بوده . بعد خوب این هم پسر اون ژاندارمه است. می گفت : "هر وقت بابام می خواست با مادرم بخوابه ، مادر من چون از من وحشت داشت ، مثلا می گفت «علی، برو تو مغازه بقالی حسن آقا!» مثلا «فلان چیزه رو بخر.» به هوایی که در این فاصله این رابطه جنسی انجام بشه."

او می گفت: "در عوالم بچگی، مثلا در هشت نه سالگی، من می دونستم بابام می خواست با مادرم عشق بازی کنه ، لج می کردم ! یه دفعه بر می گشتم ! تق! تق! تق! در می زدم."

می گفت: "همیشه بابای من خیلی عادی بود."

ولی می گفت : "مادرم می لرزید ! یعنی از احساس اضطراب این که مثلا من آمده ام و دارم این منظره رو می



بینم و فلان، می لرزید!

خوب این زن کدوم خدا بهش گفته اینجوری باشه؟ من شک ندارم سنت های بیمار، چنان زن را از شخصیت انسانی تهی کرده اند که همه چیز را گناه می بیند، حتی همخوابگی با شوهر. مثلاً من الآن نه ساله امریکا هستم. پسر من که منو ندیده که! اون می تونه صدها توهم درباره من داشته باشه، که مادرش رفته با صدها مرد آشنا شده، هزار کار کرده. ولی واقعیت این است که پسر من همیشه صم و بکم و صریح، همیشه توی ذهن من هست. سالهاست من نرفتم موهامو رنگ کنم، چون فکر می کردم پسر من در ایرانه! بین، خیلی عجیبه ها، من برای پسر من کاری نمی تونستم بکنم، ولی نرفتم موهامو رنگ کنم.

تمایل ما زن های ابرونی به از خود گذشتگی و این که خود را قربانی کنی، یعنی گناهه مثلاً بچه شما یک چیزی رو نداشته باشه، شما یک چیزی را داشته باشی. حتی اگه به هم هیچ ربطی نداره.

خوب اینها تربیت سنتی ماست. یعنی مثلاً می دیدم که اینها رو به ضرب سنت کرده اند تو مغز ما. توجه می کنید؟ این تمایل زنان ابرونی به رنگهای تیره. بین، من تمام زندگی ام عاشق رنگ های زرد و آبی بوده ام. ولی نه یک لباس زرد داشتیم، نه یک لباس آبی.

چرا؟

می ترسیدم! همیشه هر وقت لباس خریدم، رفتم رو رنگ های مرده. سیاه، خاکستری، مثلاً سفید چرکمرد، مثلاً چیزهای اینجوری. توجه می کنی چی می خوام بهت بگم؟ یعنی ذهن من همیشه متوجه این جور لباس ها بوده. یک کتاب رنگ شناسی بود، هشت تا کارت داشت. می گفت رنگ هایی که دوست دارین، بچینین. من آبی و زرد رو اول گذاشتم، بعد قرمز و سبز رو گذاشتم. بعد مشکی آخر از همه افتاد. گفته بود دوباره بچینین. دوباره مونده بودم زرد رو اول بذارم، یا آبی رو. دوباره رو این دوتا چیدم و رفتم. ولی در عمل همیشه فکر می کنم مثلاً ماشین داشته باشم، همین ماشین خاکستری رو به رنگ های دیگه ترجیح می دهم، یعنی ناشناس بمونم، یعنی حضورم محو باشه!

این مشکل تمام زنهای ابرونیه. مثلاً یکی از بچه ها در زندان بود، دختر خیلی باسوادی بود، سطح سواد عالی داشت. من گفتم: "من از چادر خیلی متنفرم و اینها."

برگشت گفت: "چادر خیلی چیز خوبییه! چون میشه شب سرت کنی، بری تو خیابون راه بری."

یعنی تو اون فضای ابرونی یه چیزی رو نشون می داد. در حالیکه من می بینم زن های آمریکایی زرد می پوشن، قرمز می پوشن، آبی می پوشن، سبز می پوشن، یعنی همینطور با رنگ زندگی می کنند. و ما همیشه اونور دچار احساس گناه هستیم.

می دونی چی هست؟ مادر بزرگ من به اندام جنسی زن می گفت «عیبی»! مادر من می گفت «ناز»، «ناز تو بیوشون، دخترم! نازشو آدم به کسی نشون نمیده».

خواهر من یه ازدواج سنتی کرده. دختر او آمد خونه ما. یادمه، نمی دونم سر چی، گفت: "آدم باید عیبی اش رو بیوشونه!"

گفتم: "دخترم، عیبی نیست! نازه. چرا عیبی؟"

یعنی طوری ما رو بار آوردن که انگار ما اصلاً عضو جنسی هستیم! و اسم این عضو جنسی هم «عیبی» یه!

---

عیب! خیلی عجیبه! گویا ما اصلاً ناقص به دنیا آمدیم و آنچه را هم که داریم، عیبه! همه امون هم نیمه دیوانه هستیم. آره، دیگه! به همین علت سوارمون میشن. اما البته حالا خیلی چیزها داره عوض می شه، فتانه حاج سید جوادی که نویسنده خیلی پرفروشیه از عشق زن به مرد نوشته. ما یادمان هست که در زمان شاه چون فروغ فرخزاد برای مردی که دوست داشت شعر عاشقانه گفته بود آنقدر از طرف باصطلاح روشنفکرها فحش خورد که رسماً روانی شد! اما الآن زنان زیادی مشغول بررسی رابطه زن و مرد هستند. چیزی که به راستی در حال تغییر است. اما متأسفانه "عمر مفید" من یکی در دایره این گرفتاری ها از بین رفت

---



## زن \_ زمین \_ عشق

به مناسبت روز ۸ مارس \_ روز جهانی زن  
۱۷ اسفند ماه

### زن در ایران باستان

اینک تو

ای پورچیستا ، ای از تبار هیچدسپان و از خاندان اسپنتمان

ای جوان ترین دختر زرتشت

اهورا مزدا ،

آن کس را که به اندیشه ی نیک ، و به پاکی و راستی پایبند است ( جاماسب را )

به همسری تو برگزیده است .

**اکنون با خرد خویش مشورت کن**

و با پارسایی ، و با دانش نیک رفتار کن .

سخن زرتشت به دخترش

یسنا ۵۳ بند ۳

« زن » در فرهنگ ایران ، شاهکار آفرینش است . یکی از شناسه های فرهنگ بهنجار و آفریدگار ایرانی « گرامیداشت و والایی » این پدیده گرمی است که به هر روی به پایگاه مادری می رسد و خود آفریدگار و پرودگار است

این ویژگی تنها در فرهنگ ایران است و بس . در تمام افسانه ها ، اسطوره ها و دفترهای مقدس دیگر ادیان می خوانید که زن ابزاری بیش نیست و انگیزه ی گمراهی و تباهی است . در این فرهنگها ، زن چون کالایی کم ارج از دستی به دستی و از خوابگاهی به خوابگاهی دیگر می لغزد و همواره با راندن « هوس » همراه است . به همه ی کتابها بنگرید ، افسانه خدایان یونان را بخوانید و ...

نه تنها داستانهای وابسته به خدایان یونانی و رومی ، که داستانهای مذهبی قوم یهود و عیسوی و سراسر داستانهای صوفیانه ( که آنها را به نادرست عارفانه خوانده اند ) سخن از رابطه های زشت میان زن و مرد و رابطه های استوار بر زورگویی ، به برده گی گرفتن زن و بهره گرفتن از بردگان و روا دانستن هر نوع بهره گیری از آنان - بی هیچ پروایی - به میان آمده و برای آن رفتارهای زشت ، پروانه ی مذهبی صادر شده است

در سراسر داستانهای سامیان و تازیان ، زن به عنوان نمادی شیطانی پدیدار میگردد . تمامی خطاهای مرد به پای زن گذاشته میشود . بنابر داستان افسانه ای آدم و حوا ، حوا (زن) باعث رانده شدن آدم (مرد) از

بهشت میشود. تمامی گناه ها به پای حوا (زن) گذاشته و آدم (مرد) هم خطا و گناه را به گردن حوا (زن) میاندازد. در واقع زن موجودیست که مردان را فریب میدهد. اصلاً "آدم بودن یعنی مرد بودن" زن که آدم نیست، خدا آدم را مرد آفریده و زن را از دنده ی چپ آدم (مرد) خلق کرده آنها فقط برای نیازهای مردانه (آدم). این فرهنگ سامیان و عربان است. زن موجودیست که مردان را به هوس و آز میخواند و شهوت آنان را لبریز میکند تا مرد گناه کند. شیطان (اهریمن) زن را میفریبد و زن نیز مرد را. زن موجودیست ضعیف النفس، حسود و آزمند ...

داستان آفرینش انسان در میان سامیان و عربان نشان میدهد که مرد از زن برتر است و آفریدگار پاک مردان را به زنان ترجیح میدهد. این درحالیست که داستان آفرینش در میان آریاییان و ایرانیان نشان بارزی است از برابری و تساوی زن و مرد. بگونه ای که مشی و مشیانه نخستین زن و مرد بشر در اسطوره های ایرانی از یک گیاه ریواس می رویند و تنشان چنان بهم پیوند خورده که تشخیص اینکه کدامیک مرد و کدامیک زن است امکان پذیر نیست. اهورامزدا هر دو را برابر با هم آفریده، در هر دو آنها از روح خود دمیده و تنشان چنان بهم پیوند خورده که خود نشان دهنده این باشد که هر دو انسان اند و لازم و ملزوم یکدیگرند. هیچگونه برتری به یکی از آنها نداده هر دو برترند و هر دو آفریده ی آفریدگار پاکی هستند که همه را برابر و یکسان آفریده و آفریدگاری که میان هیچکدام از آفریده هایش فرق نمیگذارد. مرد را همانقدر دوست دارد که زن را. به مرد همانقدر مهر می ورزد که به زن مهر میورزد. همانگونه که به مرد نیروی خرد و دانش داده به زن هم داده. اما در فرهنگ سامی و عرب زن از دنده ی چپ مرد آفریده میشود. برای برطرف کردن نیازهای مردانه. جالب است زن از دنده ی مرد آفریده شده، آنها هم از دنده ی چپ، که خود گویای معانی بسیاری است.

در دیگر زبان های ملل، از جمله اروپاییان، خداوند را با ضمیر مذکر خوانده و او را چون مردی می شمارند. در صورتی که طبق مندرجات اوستا، اهورا مزدا هم جنبه مادری دارد و هم جنبه پدری. با نگاهی به تمثال های بجامانده از زنان یونانی و نگریستن به تندیسهایی از هیكله های عریان آنان، به سادگی در خواهیم یافت که تصور یونانی ها از زن چه بوده است.

غربی که به تمدن «هلنی» یونان باستان می نازد باید توجه داشته باشند که در جمهوری یونان باستان به جز کودکان نابالغ، زنان هم مانند بردگان حق رای دادن و انتخاب شدن برای مسؤلیتهای شهری و اداره ی جامعه را نداشته اند در صورتی که در ایران باستان زنان از چنان جایگاه بالایی برخوردار بودند که حتی می توانستند بالاترین جایگاه مملکتی و از جمله پادشاهی را از آن خود کنند.

با نگرشی اندک به بسیاری از متون مذهبی نیز شاهد کم ارزشی و بی توجهی به زن هستیم. همچنین در نوشتارهای روشنفکران مذهبی (همچون شریعتی) نیز بیشتر به تعریف و تمجید بی مورد و بی ثمر در مورد مقام و جایگاه زن شده است و سفسسته گویی خاصی که در نهایت به جایی نمیرسد و دست آخر جایگاه و مقام راستین زن نادیده گرفته می شود و به این مورد که زن هدیه ی گرانبهای الهی است آنها هم به مرد بسنده میشود و این خود یعنی اینکه زن برای مرد بوجود آمده و هیچگونه برابری هم با مرد

ندارند ، ولی وجودش برای مرد لازم است تا مرد بتواند با آن به تولید مثل بپردازد ( مانند دستگاه جوجه کشی ) و نسلش از بین نرود .

در حالی که فرهنگ پویای ایرانی زن را همانند مرد در یک جایگاه قرار داده است و در آیین مزدیسنا به این نکته برمبهوریم که هرگاه نام مرد برده شده نام زن هم برده شده . در فقره ی ۱۴۳ فروردین یشت آمده است : فروهر مردان و زنان پاکدین ایران را میستاییم . و در فقره ی ۱۴۵ آمده : فروهر زنان پاکدین همه کشورها را می ستاییم .

آنچه که از متون کهن و از نگاره های گوناگون بر روی کاشی ، سنگ ، و سکه ها برای ما بجا مانده نشان از آزادی پوشش بانوان و دوشیزگان دارد. در برخی از نگارهها دستمالی پارچه ای بر سر بانویی ایرانی می بینیم . که بیشتر برای زیبایی و قشنگی و زینت بخشیدن استفاده میشده . در هیچ جا از متون کهن حجاب ظاهری مانند چادر برای زن تجویز نشده بلکه پاکدامنی و درستی به او توصیه شده است . و پاکدامنی با حجاب ظاهری و اجباری تفاوت‌های بسیاری دارد . چنانچه در بسیاری از نقوش بجا مانده می بینیم زن ایرانی با لباسی زیبا ، چنان لباسهای امروزی ظاهر میشود ، بگونه ای که اگر یک زن ایرانی با همان لباس و آرایش در دنیای امروز ظاهر شود هرگز تفاوتی با پوشاک و آرایش امروزی در آن نخواهید دید

در آیین مزدیسنا زن و مرد با هم برابر هستند و هیچکدام از اینها بر دیگری برتری ندارد . زن در اوستا و سنسکرت به لقب « ریته سیه بانو » Ritasya Bhanu یا « اشه بانو » خوانده شده ، که به معنی دارنده ی فروغ راستی و پارسایی است . امروزه واژه ی نخستین در زبان پارسی حذف شده و فقط بانو که به معنی فروغ و روشنایی است برای زنان به کار می بریم . باز کلمه مادر در اوستا و سنسکرت « ماتری » Matri است که به معنی پرورش دهنده می باشد و خواهر را « سواسری » svasri یعنی وجود مقدس و خیرخواه می نامد و زن شوهردار به صفت « نمانوپتتی » Namanu Patni یا نگهبان خانه ، نامزد گردیده است

در میان امشاسپندان ، امشاسپند امرتات ( امرداد ) و هورتات ( خرداد ) و سپنتا ارمئیتی ( سپندارمز ) ویژگی زنانه دارند . به گونه ای که سپندارمز نگهبان زمین است و یکی از صفات اهورامزدا به شمار می رود این امشاسپند ( سپندارمز ) پرستار زمین است و ایزدان آبان ، دین ، آرد ، مانتره سپند همراه او هستند . گفتنی است که در جای جای اوستا همه جا نام زن و مرد در یک ردیف ذکر شده و در کارهای دینی این دو با هم برابرند که این خود متضمن برابری حقوقی است .

زن در ایران باستان ( در متون پهلوی ) مقامی بسیار والا و ارجمند داشته است . چنانچه که می بینیم مهر یکی از ایزدان مادینه در ایران است . و نگاره های نخستینی که از مهر پیدا شد به شکل زن است . مهر نخست نماد زنانه داشته و بعدها نماد مردانه پیدا کرده است . همچنین در آیین مزدیسنا نه ایزد ( فرشته ) زن هستند که عبارتند از :

۱ - چیستا : ایزد دانش و آگاهی ، فرزانیگی

۲ - اشی : بخشایش و توانگری ، پاداش

- ۳ - دین : باور ، داد  
 ۴ - آناهیتا : ایزد آبها ( نگهبان آب های روان ) ، نماد باروری عشق ، مادر آریایی : آنا به معنای مادر است .  
 ۵ - ارشتات : پرورنده ی گیتی و سود رساننده . بی مرگی .  
 ۶ - ارت : ایزد دادگری  
 ۷ - رستات : ایزد راستی و درستی  
 ۸ - پارندی : نگهبان دارایی ها ، ایزد نعمت  
 ۹ - سپنتا آرمیتی : سپندارمز ، اسفند : نگهبان زمین و فرشته ی فروتنی ، بردباری

زن ایرانی در دوره ی هخامنشیان در کلیه امور همچون مردان به کار و پیشه مشغول بوده است . این را کشف سنگ نبشته های گلی در تخت جمشید به اثبات می رساند . جالب است که بدانید زنان در هنگام زایمان مرخصی با حقوق داشته اند و همچنین پس از زایمان به آنان پاداش های گرانبها نیز داده می شد . پیشه بیشتر زنان در دوره هخامنشیان صیقل دادن نهائی سنگ نگاره ها و همچنین دوخت و دوز و خیاطی بوده است .

در برخی از سنگ نبشته ها شاهد آن هستیم که مردان در خدمت زنان کار می کنند و ریاست کارها با زنان است . و نیز می بینیم که زنانی معرفی شده اند که املاک وسیع و کارگاههای بزرگی داشته اند همچنین زنان دوره ی هخامنشی میتوانند بدون هیچگونه دخالت شوهر در املاک و دارایی های خود هرگونه تصرفی که مایل بودند ، بنمایند .

دریکی از مهرهای بدست آمده از تخت جمشید زنی بلندپایه در صندلی تخت ماندی نشسته و پاهایش را روی چهارپایه ای گذارده و گل نیلوفری در دست دارد و تاجی برسر نهاده که چادری روی آن انداخته شده است و به تقلید از مجلس شاه ، ندیمه ای در برابر او ایستاده و عود سوزی در آن دیده می شود. این مهر یکی از زنان ثروتمند دربار هخامنشی است که نقش مهمی در مدیریت جامعه داشته است و دستورات خود را به این مهر منقوش می کرده است

در ایران باستان ، مقام زن در جامعه بسیار بالا بود و زن در بسیاری از شئون زندگی با مرد همکاری می کرد . بنابر نوشته ی کتاب نیرنگستان پهلوی ، زنان می توانستند در سرودن یسنا و برگزاری مراسم دینی حتا با مردان شرکت کنند ، یا خود به تنهایی به انجام این گونه کارها پردازند . زنان حتا میتوانند در اوقات معینی به پاسداری آتش مقدس پرداخته و طبق کتاب ماتیکان هزاردادستان به شغل وکالت و قضاوت مشغول گردند . در فروردین یشت و دیگر یشت ها و هم چنین شاهنامه و دیگر حماسه های باستانی این سرزمین ، اسامی بسیاری از این زنان نامدار و پهلوان و میهن پرست و دین دار - که به واسطه کارهای مفید و نیکشان در گروه زنده و روانان جاوید ، در آمده اند - نام برده شده و بر روان فرهمند آنان درود فرستاده میشود .

پرفسور کریستن سن خاورشناس نامی دانمارکی در کتاب خود به نام « شاهنشاهی ساسانیان » می نویسد : « رفتار مردان نسبت به زنان در ایران باستان انسانرا به جای چنان دوران دور بیاد رفتار نزاکت آمیز قرن هیجدهم می اندازد . دوشیزگان ایران باستان نه تنها به وظایف خانوادگی آشنا میشدند بلکه اصول اخلاقی و قوانین مذهبی اوستا را نیز فرا میگرفتند و چه در اجتماع و چه در زندگی خصوصی از آزادی عمل برخوردار بودند . »

این آزادی تا بدانجا بود ، که اگر دوشیزه ای می خواست برخلاف میل والدین خود با پسر مورد علاقه اش زناشویی نماید ، پدر و مادر وی نمی توانستند از چنین امری جلوگیری کنند . امری که امروز و در قرن ۲۱ میلادی متأسفانه در کشوری که روزگاری مهد تمدن جهان به شمار میرفته خلاف عرف محسوب می شود و دوشیزگان می بایست در بست در اختیار پدر و مادر خود باشند .

این تمدن ( ایران ) از آغاز یک نوع برابری در حقوق سیاسی و اجتماعی برای مردم شناخته بود ، زن و مرد همه ملل برابر بودند و حق شرکت در تعیین سرنوشت کشور خود را داشتند ، حتا زنان به حکومت و فرماندهی می رسیدند . نداشتن ضمایری به گونه ی موکد برای جنس زن در دستور زبان ما به موجب موازین زبان شناسی خود معرف جامعه ای می باشد که به گونه ی نسبی از تساوی حقوق برخوردار بوده است ( بر خلاف دستور زبان عربی که همیشه و حتی در واژه ها هم بین زن و مرد پرده ای قرارگفته ) دکتز گیگر دانشمند آلمانی می نویسد : « پس بنابراین زن در صف همسری شوهر قرار میگیرد ، نه از تابعین او . کنیزش نیست بلکه دوست و همسر اوست که در کلیه حقوق با وی شریک و برابرست . او در کلیه امور با مردان دمساز و همراز و در راه انداختن امور خانگی و انتظامات آن موافق و هم آواز است . » در ایران باستان زنان همچون مردان میتوانستند فنون نظامی را یاد بگیرند و حتا فرماندهی سپاهیان را بر عهده بگیرند (مانند : بانو آرتامیس که فرمانده ی سپاهیان ایران در برابر یونانیان بود ، و گردآفرید که مرز دار ایران بود و در برابر سهراب صف آرایی کرد ) .

زیبایی تمدن ایران و فرهنگ انسانی اش در اینجا بیشتر آشکار می شود که زن ایرانی دارای شخصیت حقوقی و برابر با مردان بوده و می توانسته به شغل وکالت دادگستری بپردازد و حتا بر مسند قضاوت بنشیند و قضاوت کند . در حالی که امروز در کشورمان این امر خلاف شرع شمرده می شود در حالی که باید به این نکته نیز اشاره کرد که به تازگی پژوهشگران دریافته اند ، زنان در ناحیه ای از مغز که انجام عملیاتی مانند داوری ، طراحی و کنترل حافظه و شخصیت را بر عهده دارد ، سلولهای بیشتری را دارند . چگالی سلولی مغز زنها در قسمتی که فرآیندهای مغزی پیچیده و برتر را برعهده دارد تا ۱۵ درصد بیشتر است .

بنا به گفته کتاب هزاردادستان ( هزار ماده قانون ) زنان دانشمند و با سواد به پیشه ی قضاوت مشغول بوده اند . این زیبایی تمدن با دیدن چهرههایی درخشان از زنان ایرانی که بر جایگاه والای شاهنشاهی ایران تکیه زده اند نمایان تر می شود . چهره هایی همچون « هما » ، « آذرمیدخت » ، « پوراندهخت » ، « دنیاک » و نیز چهره های مشهوری که فرماندهی سپاهیان ایرانی را برعهده داشته اند : همچون :

آرتمیس - کُردیه - بانوگشسب - گُردآفرید و... و نیز زنان سیاستمدار و دانشمندی که به تنهایی و یا دوش به دوش مردان خود ایستادند و از این سرزمین پاسداری کردند، زنانی چون: آتوسا (همسر کوروش بزرگ) - شهبانو استر - شهبانو موزا - پروشات - آتوسا (همسر سیاستمدار و هوشمند اردشیر دوم) - پانه ته آ - کتابون - سیندخت - فرنگیس - فرانک - شیرین - منیژه - ارنواز - شهرناز - رودابه - تهمینه - دوغدو - پورچیستا (چیستا دختر کوچک اشو زرتشت) .

### زرتشت :

« زن ایرانی همچون مردان دارای خرد و دانش و اندیشه می باشد پس همچون مردان می بایست در امر آفرینش یاری رسان یکدیگر باشند و در پویایی و پیشرفت جهان به دانای بزرگ (هستی بخش دانا) اهورامزدا کوشا باشند . »







## اختر چرخ ادب

به مناسبت روز ۲۵ اسفند ماه  
سالروز تولد پروین اعتصامی

رخشنده اعتصامی متخلص به پروین در ۲۵ اسفند ماه سال ۱۲۸۵ هجری شمسی از مادری آذربایجانی و پدری در اصل آشتیانی متولد شد. پدر پروین میرزا یوسف اعتصامی (اعتصام الملک آشتیانی) فرزند میرزا ابراهیم مستوفی در سال ۱۲۵۳ هـ. ش در تبریز متولد شده بود. اعتصام الملک ادبیات عرب، فقه و اصول، منطق، کلام و حکمت قدیم را در تبریز فراگرفت و به زبانهای ترکی و فرانسه آشنایی کامل داشت. او همچنین از نویسندگان و مترجمان مشهور ایران در عصر خود بود و سالها ریاست کتابخانه مجلس شورای ملی را برعهده داشت.

او علاوه بر ترجمه بیش از هفده جلد کتاب، در بهار سال ۱۳۲۸ هـ. ق مجموعه ادبی نفیسی به نام «بهار» را منتشر کرد که طی انتشار ۲۴ شماره در دو نوبت توانست مطالب سودمند علمی، ادبی، اخلاقی، تاریخی و اقتصادی را به مخاطبان علاقه مند عرضه کند. پدر پروین همچنان که کتاب «تربیت نسوان» را در باب تربیت زن و رموز این فن انتشار داد خود در تربیت دختر دانشمند و هنرمند خویش با همه توان کوشید تا سرانجام در سال ۱۳۱۶ هـ. ش در شصت و سه سالگی بدرود حیات گفت و در قم، در صحن جدید حرم حضرت معصومه در مقبره خانوادگی اعتصامی به خاک سپرده شد. مادر پروین اختر اعتصامی که از خاندان فتوحی تبریزی بود نیز به همراه همسر خود در شکوفا شدن پروین و پروراندن احساسات لطیف و شاعرانه دخترش کوشید. او نیز در

۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۲ هـ. ش دار فانی را وداع گفت و طبق وصیتش در کنار دختر و همسر خود به خاک سپرده شد.

پروین در سال ۱۲۹۱ در سنین کودکی همراه با پدر خود راهی تهران شد و ادبیات فارسی و عربی را نزد او فرا گرفت و از سن شش سالگی از محضر ادیبان و دانشمندانی که در خانه پدرش گرد هم می آمدند بهره ها برد. پروین همواره آنان را با گفتارهای نغز خود از قریحه سرشار و استعداد خارق العاده خویش متعجب می کرد.

پروین در سن هشت سالگی شروع به سرودن کرد و استعداد سرشار خود را با به نظم درآوردن قطعات زیبا و لطیفی که پدرش از کتب مختلف عربی، ترکی و فرنگی ترجمه می کرد، پرورش داد. وی تحصیلات ابتدایی خود را در یکی از مدارس تهران به پایان برد. تحصیلات متوسطه را نیز در تیرماه ۱۳۰۳ هـ. ش در مدرسه دخترانه تهران با موفقیت به پایان رساند. پروین پس از فارغ التحصیل شدن به مدت دو سال در همان مدرسه ادبیات فارسی و انگلیسی تدریس کرد. نویسنده معاصر سعید نفیسی در مورد او می نویسد: «هیچ گونه

شتاب و بی حوصلگی در او ندیدم. چشمانش بیشتر به زیر افکنده بود. یاد ندارم در برابر من خنده کرده باشد. وقتی که از شعر او تحسین می کردم با کمال آرامش می پذیرفت. نه وجد و نشاطی می نمود و نه چیزی می گفت. هرگز یک کلمه خودستایی از او نشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش برتری بدهد از او ندیدم...»

پروین به اندازه ای تیزبین و دوراندیش بود که وقتی در سال ۱۳۰۴ پیشنهاد ورود به دربار پهلوی به او داده شد تا پست سرپرستی وزارت معارف آن زمان را به عهده گیرد، با بلند نظری آن پیشنهاد را رد کرد. او در ۱۹ تیرماه ۱۳۱۳ با پسر عموی پدر خود ازدواج کرد و چهار ماه پس از عقد ازدواج به خانه همسرش در کرمانشاه رفت. همسر پروین از افسران شهربانی بود. اخلاق نظامی او با روح لطیف و آزاده و مذهبی پروین تفاوت داشت. پروین در خانه ای سرشار از مظاهر معنوی و ادبی و به دور از هرگونه آلودگی تربیت یافته بود. حال آنکه خانه شوهرش یک لحظه از بساط عیش و نوش و خوشگذرانی های بیهوده و پست خالی نبود. پروین با توجه به کارهای شوهرش به این نتیجه رسید که: «او ازدواج را نه برای تشکیل خانواده و انجام فریضه دینی بلکه یک نوع تفریح گذرا می پندارد...». او پس از دو ماه و نیم اقامت در خانه همسر به خانه پدر برگشت و بالاخره چاره ای جز «قطع علاقه کردن، از مهریه و غیره گذشتن و رفتن و آزادی از دست رفته را بازیافتن و با اشعار خود زندگی کردن» نیافت و در ۱۱ مرداد ۱۳۱۴ با کسب اجازه از پدر، از همسر خود طلاق گرفت و آسودگی فکری خود را بازیافت. «همنشینان تو خارانند و بس/ گل چه ارزد پیش تو ای بلهوس/ ما که جای خویش را نشناختیم/ خویشتن را در بلا انداختیم». او پس از این واقعه تلخ در سال ۱۳۱۸ چند ماهی در کتابخانه دانشسرای عالی به کتابداری مشغول بود. پروین تحمل اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی دوران خود را نداشت و به همین دلیل دست به انقلابی فرهنگی در خود زد و دیوانی سرود که در سر تا سر آن از عدل و داد و عرفان و پاکدامنی و مبارزه با ظلم می سراید. پروین برای نجات از سرگردانی مردمش مانند آرش که همه جانش را در تیری گذارد تا سر حد ایران را از تنگنایی که تورانیان فراهم ساخته بودند نجات دهد، همه جانش را در شعرش، در کلامش و در هیجان عشقش به حقیقت گذارد. «تیمار کار خویش، خود خور که دیگران/ هرگز برای جرم تو تاوان نمی دهند/ بی رنج زین پیاله کسی می نمی خورد/ بی داد زین تنور به کس نان نمی دهند». شعر پروین از لحاظ فکر و معنی بسیار پخته و متین است. گویی اندیشه گری توانا حاصل تأمل و تفکرات خود را درباره انسان و جنبه های گوناگون زندگی و نکات اخلاقی و اجتماعی به قلم آورده است. بدون شک او به پشتوانه فرهنگی خود سخت تکیه کرده اما اشعارش دچار تقلید و تکرار نشده است، بلکه فکر و زبانش منحصر به خود اوست. در میان اشعار پروین که در قالب قصیده، قطعه، مثنوی و مسمط است، آنهایی که از نوع حکایت، تمثیل و بخصوص مناظره است، درخشندگی بارزی دارد. آقای دکتر حشمت مؤید استاد دانشگاه شیکاگو در مقدمه کتاب نوحه بلبل با عنوان «شخصیت و شعر پروین» نوشته است: «پروین در سرودن مناظره از حیث کیفیت و کمیت از همه پیشینیان فراتر رفته است». زبان او در شعر با همه سادگی و نرمی و روشنی و حتی بهره گیری از ضرب المثلهای و واژگان زبان گفتار و شیوه ترکیب آن، استوار و متین است.

پروین اعتصامی در ۳۴ سالگی در حالی که می توانست عالی ترین پدیده های ذوقی و فکری انسانی را به ادبیات فارسی هدیه کند ، در شب سوم فروردین ۱۳۳۰ جانش را به خاطر حصبه از دست داد و پیکر او را در کنار قبر پدر دانشمندش در مقبره خانوادگی به خاک سپردند . او یک قسمت از اشعار خود را چند سال قبل از مرگ سوزاند . از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ دیوان اشعار پروین که شامل ۶۵۰۰ بیت است چند بار در تهران با مقدمه ای از ملک الشعرای بهار در باره سبک و ویژگیهای اشعار او ، چاپ شد . بهتر است این مطلب را با یک بیت از قطعه ای که پروین برای سنگ قبر خود سروده است به پایان ببریم و در یاد او با او همصدا شویم :

اختر چرخ ادب پروین است  
هرچه خواهی سخنش شیرین است  
سائل فاتحه و یاسین است  
دل بی دوست دلی غمگین است  
سنگ برسینه ، بسی سنگین است  
هرکه را چشم حقیقت بین است  
آخرین منزل هستی این است  
چو بدین نقطه رسد مسکین است  
چاره تسلیم و ادب تمکین است  
دهر را رسم و ره دیرین است  
خاطری را سبب تسکین است

اینکه خاک سپهش بالین است  
گرچه جز تلخی ، از ایام ندید  
صاحب آنهمه گفتار امروز  
دوستان به که ز وی یاد کنید  
خاک در دیده بسی جان فرساست  
بیند این بستر و عبرت گیرد  
هرکه باشی و ز هرجا برسی  
آدمی هرچه توانگر باشد  
اندر آنجا که قضا حمله کند  
زادن و کشتن و پنهان کردن  
خرم آن کس که در این محنت گاه



## فمینیست!

تاریخچه فمینیسم:

قسمت اول

اساساً پس زمینه‌های دیدگاه‌های فمینیستی در غرب، به نیمه دوم قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم برمی‌گردد و نویسندگان عصر روشنگری اروپا، به دلیل آنکه طبع انسان را در چارچوب «خردمندی سوداگرانه بورژوازی» تحلیل می‌کردند و بنیان تحلیل خود را نیز مفهوم اتمیستی «فرد» قرار داده و فرد را با هر جنسیت، نژاد یا ایدئولوژی بر اساس فردگرایی (اومانیستی) تحلیل کردند، نظریه افراطی و نامناسبی را در خصوص تربیت یکسان زن و مرد و نقش‌های یکسان اجتماعی برای دو جنس مطرح می‌کردند که با فطرت انسان و طبیعت زنان سازگار نبود.

لذا از نظر تاریخی، جنبش فمینیستی به دو مرحله تقسیم می‌شود: مرحله اول، از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم (۱۸۷۰-۱۹۲۰) آغاز گردید و مرحله دوم - پس از رکودی ۴۰ ساله - در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ شروع شد و تا عصر حاضر ادامه دارد.

فعالیت‌های فمینیستی - بویژه در مرحله اول - در ایالات متحده و کشورهای پروتستان مذهب اروپا و نیز مناطق پیشرفته‌تر صنعتی و اقتصادی دنیا رواج داشت و فمینیسم جدید با اینکه بار دیگر این مناطق را متأثر کرد، اما کشورهای دیگری چون کشورهای کاتولیک و برخی کشورهای جهان سوم نیز شاهد خیزش جنبش فمینیستی بودند.

فمینیست‌های دوره اول؛ یعنی فمینیست‌های قدیمی، اهداف مشخص و محدودی داشتند، بر عکس، فمینیست‌های جدید تحت عنوان هواداران «جنبش آزادی‌بخش زنان» که اهداف سازمان یافته و تنظیم شده‌ای پیش رو ندارند و در نتیجه اهداف آنها حد و مرزی ندارد.

بنابراین هر دو مرحله، نقطه نظرهای خود را از فلسفه سیاسی غالب جریان روشنفکری زمان خود گرفته‌اند؛ دیدگاه‌های فمینیست دوره اول از لیبرالیسم و دوره دوم از اندیشه‌های چپ نو (نئومارکسیسم) است.

پیروان این جریان، در مرحله اول اهداف خود را در چارچوب ساختار اجتماعی - سیاسی سرمایه داری و مسیحیت دنبال می‌کردند و خواستار جایگاه یکسانی از لحاظ سیاسی، حقوقی و شغلی با مردان بودند. در این دوره، فمینیسم در اعتراض به روند مردسالاری بورژوازی پدید آمد. در مرحله دوم نیز، شرط اولیه دستیابی به برابری زن و مرد را تجدید ساختار جامعه می‌دانند.

آنان بر این عقیده‌اند که برابری جنسی فقط از طریق انقلاب تحقق می‌یابد؛ زیرا نظم کنونی جامعه، حاصل قرن‌ها تسلط مردانه است و نمی‌تواند زمینه‌ساز جامعه‌ای مساوات طلب باشد. فمینیست‌های جدید خواستار نابودی گرایش‌ها و پندارهای سنتی هستند و خواستار بنا نهادن جامعه‌ای بر اساس تقسیم برابر کار و فعالیت

یکسان در جامعه می‌باشند .

بعضی از فمینیست‌ها با اولویت قرار دادن مبنای زیست‌شناسی ( تفاوت‌های زن و مرد در بدو خلقت ) ستمی را که بر زنان می‌شود تشریح و تبیین می‌کنند . آنها معتقدند که تفاوت زنان و مردان در تولید هم نوع ، انگیزه ای برای استمرار نابرابری‌های جنسی میان آنها است و برای نابودی این تبعیض ، راه چاره را در دگرگونی و هم چنین جلوگیری از باروری و تولید مثل آنان می‌دانند . این نقطه نظر به طور کلی مشخصه فمینیست‌هایی است که اصطلاحاً « رادیکال » شناخته می‌شوند . این گروه عمدتاً به خط مشی مربوط به جنسیت و تولید مثل توجه دارند .

برخی نیز بر فرهنگ و منش جوامع در ارائه نقش‌ها و ایجاد فرصت‌هایی برای زنان و مردان اشاره می‌کنند و این دو دیدگاه مبنای مباحث فمینیسم است . آنهایی که به دیدگاه زیست‌شناسی توجه دارند ، معتقدند : هویت اجتماعی زن با توجه به جنسیت او تعیین می‌شود و بر اساس دیدگاه اجتماعی ، که بر تفاوت‌های القایی فرهنگ و جامعه تأکید دارند ، بر هویت منتج از جنس زن اصرار می‌ورزند .

در هر حال آنچه در مباحث فمینیستی برجسته و شاخص می‌باشد ، « مسئله مرد » است و چه بسا فمینیست‌هایی هستند که مردان را دشمن سازش‌ناپذیر زنان قلمداد می‌کنند و برای رهایی ، راهی جداگانه و مستقل از مردان را برای برآوردن نیازهای زنان تجویز نمایند و از این نظر مردان بطور کلی در زندگی زنان زاید هستند و حذف می‌شوند . البته فمینیست‌هایی نیز وجود دارند که به حضور مردان و مبارزه برای نابرابری بین دو جنس معتقدند .

### نظریه‌های فمینیستی

واقعیت این است که فمینیسم افراطی غربی هدفی جز ایجاد اختلاف و ناسازگاری ما بین دو جنس و تشدید بحران عدم تفاهم بین آن دو ندارد . فمینیست‌ها با نادیده گرفتن نقش‌ها و ماهیت متفاوت زنان و مردان ، سعی در ایجاد یک همانندی مصنوعی و بعضاً انقیاد مردان توسط زنان دارند .

بعضی از فمینیست‌ها با تقسیم ارزش‌های مطلق اخلاقی به زنانه و مردانه ، خواهان رد کامل تمام ارزش‌های مردانه هستند . عده‌ای از فمینیست‌ها نیز با رد کامل ارزش‌های اعتباری و ذهنیت مردانه ، دنیا و زندگی آن را بر اساس ارزش‌های زنانه طلب می‌کنند .

در واقع می‌توان گفت : اساساً مبنای نظری فمینیسم که مبتنی بر تقسیم ارزش‌ها به زنانه و مردانه است ، دیدگاهی اومانیستی است . این دیدگاه نوعی رابطه مبتنی بر تضاد خصومت و رقابت در دو جنس برقرار می‌کند .

بنابر آنچه گذشت ، می‌توان گفت که در حقیقت ، نظریه فمینیستی از دو منظر به مسائل زنان می‌نگرد : الف : نگرش آسیب‌شناسانه : در طول تاریخ و در ضمن این آسیب‌شناسی بسیاری از نظریات فمینیستی شکل می‌گیرد که مهم‌ترین آن ، نظریات « تفاوت » ، « نابرابری » و « ستمگری » است که در روند آن فمینیست‌های مارکسیسم و لیبرالیسم نگرش آسیب‌شناسانه خود را از زن بیان می‌کنند و هسته مرکزی این آسیب‌شناسی ، نظام پدرشاهی است .

ب : نگرش راه حل طلبانه : که مبتنی بر ارائه طریق فمینیست‌های مارکسیسم و لیبرالیسم ، رادیکالیسم و سوسیالیسم برای رهایی زن از قیود نظام مردسالاری است . این روش‌ها بر محور « آزادی و بی‌قیدی » و «

لابالی گری « زن نسبت به هر گونه توصیه‌ای است که طبیعت، دین، ساختارهای جامعه، خانواده و روابط بین زن و مرد ارائه می‌دهد. در حقیقت، نقطه آسیب‌پذیر فمینیسم از همین جا شکل می‌گیرد؛ زیرا نقش مادری، همسری، روابط طبیعی جنسی و ساختاری مذهب و خانواده را به عنوان نمودهای پدرشاهی و بی اعتبار معرفی می‌کند و کلیه ارزش‌های جامعه و خانواده را نفی می‌نماید.

در میان نظریه‌های گوناگون فمینیستی، سه نظریه مهم و گسترده قابل توجه است که بر تفاوت جنسی، نابرابری جنسی و ستمگری جنسی تأکید دارد و هر یک با توجه به موقعیت و شرایط خاص اجتماعی صاحب نظران و پیروان آن بوجود آمده است.

۱- نظریه تفاوت جنسی: جایگاه و تجربه زنان در بیشتر موقعیت‌ها با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت‌ها تفاوت دارد.

۲- نظریه نابرابری جنسی: بر اساس این نظریه، نه تنها جایگاه زنان با مردان متفاوت است که کم ارزش‌تر و نابرابر نیز هست و لذا زنان در مقایسه با مردانی که از جایگاه اجتماعی برابری برخوردارند، از منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت و فرصت‌های کمتری برخوردار می‌باشند.

۳- نظریه ستمگری جنسی: در این دیدگاه، زنان علاوه بر تفاوت و نابرابری جنسی با مردان، تحت ستم نیز قرار دارند؛ یعنی تحت انقیاد، تابعیت، تحمیل و بدرفتاری مردان به سر می‌برند.

گرایش‌های فمینیستی در دوران معاصر

در میان جریان‌های فمینیستی معاصر، شش گرایش عمده وجود دارد که عبارتند از:

۱- فمینیسم لیبرالی؛

۲- فمینیسم مارکسیستی؛

۳- فمینیسم اگزیستانسیالیستی؛

۴- فمینیسم روانکاوانه؛

۵- فمینیسم همجنس‌گرایانه؛

۶- فمینیسم زیست‌شناختانه؛

اکنون به بررسی هر کدام از اینها به طور اجمال می‌پردازیم.

### فمینیسم لیبرالی

این گرایش در میان نظریه‌های فمینیستی معاصر در اقلیت قرار دارد. گرایش‌های لیبرالی فمینیستی عمدتاً مخالف رفورمیستی با پذیرش نقش‌های از پیش تعیین شده برای زنان و مردان در خانواده و جامعه بوده و در تلاش و القای این باورند که در روابط زنانه و زنانه، تشکیل خانواده و تربیت فرزندان نیست، بلکه این شادکامی و رضایت خود محورانه هر فرد است که دارای اهمیت است. فمینیسم لیبرالی بر رد ایفای نقش مادری و همسری زنان به عنوان یک تکلیف اصرار دارد و در مجموع این دسته از فمینیست‌ها ارزشی خاص برای خانه و خانواده قائل نیستند، مگر اینکه مبنا، زن باشد. این نظریه‌پردازان معتقدند که در ازدواج، همه بهره‌مندی‌ها و رشدها برای مرد و همه عقب‌ماندگی‌ها برای زن است و لذا پیشنهادهایی غیر بنیادی و بر هم زنده‌ای را ارائه می‌دهند.

بر اساس این پیشنهادات، زنان آزاد هستند که هر نوع زندگی را در قالب ساختارهای مختلف خانواده، اعم از

(خانواده هسته‌ای و ازدواج ، خانواده بدون ازدواج ، سقط جنین ، همجنس بازی و...) اختیار نمایند .  
فمینیست‌های لیبرال برای مبارزه با نابرابری جنسی ، برنامه‌های دیگری نیز ارائه می‌دهند که از جمله آنها می‌توان به بسیج در جهت کاربرد امکانات موجود سیاسی و قانونی برای تغییر وضع موجود ، تأمین فرصت‌های برابر اقتصادی ، دگرگونی در خانواده و مدرسه ، پیام‌های رسانه‌ای همگانی و... اشاره کرد .

### فمینیسم مارکسیستی

این دیدگاه با نظرات « مارکس و انگلس » آغاز شده و بر پایه ستمگری اجتماعی بنا نهاده شده است . فمینیسم مارکسیستی تحلیل طبقاتی مارکسیستی را به اعتراض اجتماعی فمینیستی پیوند می‌زند . با این همه این ترکیب ، نه تنها نظریه ستمگری تشدید شده‌ای را ارائه می‌کند ، بلکه به شکل آهسته‌تری نابرابری جنسی را نیز جلوه گر می‌نماید .

توجه اصلی مارکس و انگلس به ستمگری اجتماعی طبقاتی بود ، اما به ستمگری جنسی نیز توجهاتی از خود نشان دادند .

مضمون اصلی این نظریه عبارت است از :

- ۱- تابعیت زنان از نظام‌های اجتماعی سرچشمه می‌گیرد ؛
- ۲- مبنای رابطه ، تابعیت زنان در خانواده است و خانواده در واقع چیزی جز نظامی از نقش‌های مسلط و تحت تسلط نیست ، لذا چارچوب چنین نهادی است که زنان بیرون از خانه شغلی ندارند و در نتیجه از استقلال اقتصادی محروم بوده و جزو متعلقات شخصی شوهران به شمار می‌آیند ؛
- ۳- مشروعیت نظام خانوادگی به عنوان نهادی قدیمی و بنیادی جوامع بشری دروغ است ؛ زیرا در دوران ماقبل تاریخ ، ساختاری برای خانواده وجود نداشته ، و پیوند خویشاوندی از طریق تبار زنان ، و قدرت زنانه از طریق تنظیمات زندگی اشتراکی ، اجتماعی ، کاربرد کالا ، پرورش فرزند ، تصمیم‌گیری آزادانه و ... اعمال می‌شده است ؛
- ۴- عواملی این نوع نظام اجتماعی را نابود و شکست تاریخی و جهانی جنس زن را به وجود آوردند . فمینیسم مارکسیستی در دوران معاصر ، روابط جنسی را در چارچوب نظام طبقاتی سرمایه داری مورد بررسی قرار می‌دهد ؛ یعنی اینکه زنان در موقعیت و طبقه یکسان با مردان ، از منافع کمتری برخوردارند و منبع بی‌دردسر سود برای طبقات حاکم به شمار می‌روند .

**ادامه دارد ...**





## روسیپی گری ...

نویسنده : تیک

### روسیپیگری در ایران :

در این تحقیق با ۱۴۷ زن روسپی مصاحبه های بالینی شده است. این زنان به صورت تصادفی انتخاب شده اند، یا مقیم اقامتگاههای سازمان بهزیستی بوده اند و یا در خیابان مشغول به کار برای ارتباط با این افراد باید اعتماد آنها را جلب کرد و در این راستا، صداقت احترام عناصر کلیدی برای برقراری ارتباط با آنهاست. این افراد آدم شناسان بسیار زیرکی هستند و احترام، صداقت واقعی را درک کرده آنها کسی را به داخل خودشان راه نمی دهند زیرا به ندرت کسی به آنها احترام می گذارد و به ندرت کسی به آنها گفته دارای وجود ارزشمندی هستند.

### سن ورود دختران به دنیای روسپیگری :

۱- نه الی دوازده سالگی ۲٪

۲- سیزده الی شانزده سالگی ۲۵/۹٪

۳- شانزده الی بیست سالگی ۳۶/۱٪

۴- بیست الی بیست چهار سالگی ۲۹/۴٪

۵- بیست پنج الی بیست هشت سالگی ۱۱٪

۶- بیست نه الی بیشتر ۲٪

طبق این گزارش می بینیم که ۲٪ زنان قبل از ۹-۱۲ سالگی وارد این کار شده اند و بیشتر آنها در ۱۳-۲۰ سالگی و کمتر آنها در ۲۹ سالگی وارد این کار شده اند و بعضی از زنان روسپی در کودکی بدون پدر و مادر بوده و کمتر آنها در پرورشگاه بزرگ شده اند این زنان بخاطر نداشتن پدر و یا مادر بخاطر جدایی آنها در کودکی رها شده اند و یواش یواش رو به این کار آورده اند آنها در خانواده خود که ۴۳٪ آنها را تشکیل می دهد و بخاطر نبودن مهر و محبت افسرده شده اند. از آنها در کودکی ( ۲۲٪ ) سوء استفاده جنسی برده اند آنها این کار را بدترین خاطره زندگی خود می دانند. بخاطر این موضوعات این دختران از خانه فرار کرده اند.

ب : آغاز به کار روسپیگری بعد از فرار خانه

۱- به فاصله ۲۴ ساعت ۳۵/۸٪

۲- ۲۵ الی ۴۸ ساعت ۵۹٪

۳- بعد از دو روز ۵/۱٪



## روسیگری در ایران :

در دنیای امروز ، سخن گفتن از طلاق و پیامدهای ناشی از آن و آنگاه سر بر گوش مردم آوردن و زمزمه های ناصحانه سر دادن کاری ساده انگارانه و عملی به غایت غیر مسئولانه است. زیرا که در جوامع پیچیده امروزی عملکرد همه نهادهای اجتماعی متأثر از یکدیگر است. پیداست که در چنین اوضاعی هیچ نظام یا نهادی به اندازه نهاد خانواده عملکرد سایر نهادها را آینه وار منعکس نمی کند. به عبارت دیگر در دنیای امروز، نهاد خانواده به خوبی منعکس کننده رویدادهای مربوط به یک جامعه است. بنابراین، گرچه یافته های این تحقیق موید آن است که فروپاشی نهاد خانواده بسیاری از زنان روسپی عامل کشیده شدن آن ها به ورطه روسپیگری است، اما باید یادآور شد که در بیشتر موارد اعتیاد و بیکاری، علت اصلی از هم گسیختگی خانواده ها بوده است. پیداست که در جامعه ای که بسیاری از افراد جویای کار با درهای بسته رو به رو می شوند، جامعه ای که در آن شکاف اقتصادی بین افراد غوغا می کند، جامعه ای که در آن شکاف اقتصادی بین افراد غوغا می کند، جامعه ای که در آن حتی نوجوانان به راحتی می توانند مواد مخدر تهیه کنند و یا خود پخش کننده آن باشند، آسیب های روانی و اجتماعی گسترش می یابد و همه گیر می شوند.

شایان ذکر است که در این سرزمین بسیاری از اسکله ها و باندهای فرودگاه ها به صورت اختصاصی و خارج از نظارت ماموران گمرک عمل می کنند و این وضعیت، که قطعاً به صورت تصادفی پیش نیامده است قاچاق کالا، به ویژه مواد مخدر، را تسهیل می کند ( حیات نو، ۸۱/۲/۱۱ ). بنابراین جای تعجب نیست که در ایران در حال حاضر، بدون آنکه کشت خشخاش صورت گیرد سالانه حداقل ۸۰۰ تن موادمخدر مصرف می شود ( آسیا، ۸۰/۱۱/۱۸ ) پیداست که این شرایط مردم و به ویژه متخصصان را با این سوال مواجه کرده است که چه کسانی در درون این جامعه از اعتیاد جوانان سود می برند؟

با توجه به آنچه که گذشت جای تعجب نیست که دو سوم از زنان روسپی مورد مطالعه چه قبل از آغاز به روسپیگری و چه بعد از آن اعتیاد را تجربه کرده باشند، و ۵۴/۱٪ از همسران آنها نیز همانند پدرانشان یا معتاد بوده اند و یا در قاچاق مواد مخدر دست داشته اند.

ارتباط تنگاتنگ اعتیاد با روسپیگری نه تنها در این تحقیق که در تحقیقات انجام شده در سایر جوامع نیز به کرات گزارش شده است. ( انجلین، ۱۹۷۸ ).

شایان ذکر است که در این مطالعه روسپیان معتاد درآمد زیاد روسپیگری را ، علت اصلی ماندن در این حرفه ذکر کرده اند و آن هایی که معتاد نبوده اند ترس از تنهایی ، محرومیت از محبت و عدم پذیرش اجتماعی ، به ویژه از جانب همجنسان خود ، را علت اصلی استمرار کار خود دانسته اند . چنان که ملاحظه شد ، فضای نا امن و غیر عاطفی خانواده و احساس کمبود مهر و محبت در دوران کودکی و نوجوانی یک یازعلت های بارزکشیده شدن این زنان به روسپیگری گزارش شده است . بنابراین، تعجبی ندارد که آنان با این همه کمبود

محبت، محبت را طلب کنند، هر چند که این مهر و محبت لحظه ای باشد. این یافته با نتایج تحقیقات ( نیدن و همکاران، ۱۹۹۸، ویدم و کونس، ۱۹۹۸ ) همخوانی دارد.

علاوه بر این، در تحقیق حاضر گزارش شده است که ۲۲/۵٪ از زنان روسپی مورد بررسی در دوران کودکی قربانی سوء استفاده جنسی بوده اند. مهم تر آنکه ۱۲/۵٪ از موارد این عمل توسط نزدیک ترین و محرم ترین افراد زندگی آنها، یعنی پدر، برادر و دایی آنها انجام شده است. طبیعی است که چنین رویدادی قبح برقراری رابطه جنسی غیرمعارف را از میان بر می دارد و موجبات درگیری های جنسی زودرس را فراهم می آورد. این یافته با نتایج تحقیقات ( نیون و همکاران، ۱۹۹۸، ویدم و کهن، ۱۹۹۸ ) هماهنگ است.

به طور کلی، شواهد سوء استفاده جنسی از کودکان در نهاد خانواده، به ویژه در مشرق زمین و همچنین در دنیای غرب، به کرات به دست آمده است، اما اغلب، شریکان با پنهان کاری های ماهرانه از کنار رویدادی چنین تعیین کننده، عبور می کنند (علیایی زند، ۱۳۷۸، السعداوی، ۱۳۵۸). جای تذکر دارد که سوء استفاده جنسی از کودکان در سراسر دنیا روند صعودی را طی می کند (همشهری، ۷۹/۱/۲۸، آسیا ۸۱/۱/۳). از این رو پیداست که در آینده ای نه چندان دور این روند گسترش روسپیگری را نیز دامن می زند.

نتایج دیگر این تحقیق نشان داده است که به علت فضای نامناسب زندگی خانوادگی، بسیاری از این دختران تن به ازدواج های مصلحتی داده اند و حتی ۲۶/۵٪ از آنها از خانه فرار کرده اند. اغلب این دختران فراری، همانند همتایان خود در آن سوی مرزها، به علت نداشتن سر پناه حداکثر به فاصله ۴۸ ساعت به دنیای روسپیگری پای گذارده اند ( گزارش کمیسیون هافستد، ۱۹۹۹).

همان طور که در جای جای این تحقیق نشان داده شده است، زنان روسپی در فرآیند زندگی خانوادگی خود، به کرات قبح شکنی را تجربه کرده اند. زیرا که آنها در محله خود نیز همواره با اعتیاد، فحشا و پخش مواد مخدر روبه رو بوده اند.

این تراژدی زمانی آهنگ غم انگیز تری را سر می دهد که آنها پا از محله بیرون می گذارند و وارد جامعه وسیع تر می شوند. جامعه ای که در آن تبعیض، واسطه گری و دلالی غوغا می کند. جامعه ای که در آن دانه ریزها با بهای اندکی خریداری می شوند و دانه درشت ها با قیمتی به مراتب بالاتر، یعنی به قیمت ارزش ها، شرافت و تمامی هستی انسان ها، پیداست که با چنین مشاهده ای لبخند تلخی بر لبان زن روسپی می نشیند و این بار با اطمینان بیشتری به آغوش متقاضیان خود باز می گردد. او، لحظاتی بعد از این هم آغوشی تمامی دردها و غم هایش را دود می کند و آنها را به هوا می فرستد. اما حالا از جهتی احساس التیام بیشتری می کند. زیرا او حالا دیگر دریافته است که روسپی های روسپی تر از او در جامعه آزادانه و مفتخرانه می گردند و هر چه می خواهند انجام می دهند. او زیر لب زمزمه کنان می گوید:

روسی را محتسب داند زدن      شاد باش ای روسپی زن محتسب

## دلایل و عوامل موثر در اشاعه و گسترش دامنه روسپیگری در ایران

۱- فقر

۲- بیکاری

۳- عدم حمایت از زنان سرپرست خانوار

۴- طلاق ( خصوصاً در صورت شکست عاطفی )

۵- بالا رفتن سن ازدواج

۶- فقدان پوشش بیمه کارآمد

۷- بالا رفتن تعداد زنان معتاد

۸- وجود بازار گسترده و حصول درآمد سرشار در فعالیت روسپیگری و خدمات جانبی

۹- نظام آموزشی جدید، که براساس آن کنترل و نظارت خانواده و مدرسه بر فرزندان خصوصاً دختران تا حدودی از دست رفته و موجب خیابانگردی برخی از آنها شده است. این نظام آموزشی موجب غلبه فرهنگ خیابان بر فرهنگ حاکم بر فضای خانواده و مدرسه شده است.

۱۰- وجود تقاضای بالقوه در جامعه. وجود تقاضای بالقوه جهت ارتباط با روسپی در جامعه، در کنار روسپیگری در سطوح و اشکال مختلف، بازار برخی از شاخه های روسپیگری را که هدف بارز آنها کسب درآمد به شکل سنتی روسپیگری است دچار رکود کرده و متقاضی داخلی نیز متمایل به ارتباط با سایر اشکال نوین روسپیگری را در اولویت قرار داده است.

بنابراین گروههای مذکور که از روش های سنتی روسپیگری پیروی می کنند توان رقابت با سایر اشکال روسپیگری در داخل کشور را از دست داده و گروهی از آنها میل به صادرات کرده اند ( یکی از دلایل مشهود شدن روسپیان سنتی نیز کاهش متقاضیان آنها محسوب می شود ) .

۱۱- شیوع نگرش ناصواب به فعالیت، حضور و تقاضای زنان در جامعه، که همانا نگرشی است استثماری به سرمایه دار فقیر.

۱۲- شیوع تغییر الگوهای رفتار جنسی در بین برخی دختران و زنان جوان.

با توجه به فراوانی روسپی و روسپیگری در جامعه، به دلایل مذکور، متقاضیان روسپیگری به دلایلی کاهش یافته اند.

### عوامل موثر در کاهش تقاضای روسپیگری در ایران

۱- شیوع بیماری های آمیزشی مسری و خطرناک مثل ایدز و امکان ابتلا و انتقال بیماری از روسپی.

۲- اعتیاد روسپی

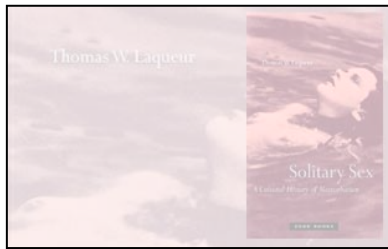
۳- اعتیاد گروه هایی از متقاضیان بالقوه روسپیگری و کاهش میل جنسی آنها.

۴- وجود گروه های دیگری از زنان در عرصه جامعه در جهت میل به ارتباط جنسی و امکان برقراری ارتباط با آنها توسط متقاضیان روسپیگری، بدون اینکه مبلغی دریافت کنند و یا از آفات موجود پیرامون روسپیان آسیب دیده باشند.

۵- تغییر رفتار گروهی از متقاضیان روسپیگری

به واسطه بروز و وجود آفت های فراوان در برقراری ارتباط جنسی با روسپیان در ذهن جامعه، گروهی از متقاضیان روسپیگری جهت ارضای غریزه سرکش جنسی خود تغییر رفتار داده و دست به اقداماتی زده اند.

در این صورت، متقاضی هنگامی که از سلامتی ارتباط با روسپی مایوس گشته و همچنان آتش شهوت خود را بر دوش می کشد، طعمه های خود را از بین زنانی انتخاب می کند که در دورترین نقاط نسبت به بیماری و آفت های موجود در بین روسپیان به سر می برند. دورترین زنان از آفت های مذکور در واقع گروه هایی از سالم ترین زنان جامعه هستند که در فرآیند زیستی سلامتی اختیار کرده و هرگز تن به رفتارهای جنسی انحرافی و غیر متعارف نداده اند. انتخاب و نشانه قرارگرفتن این دسته از زنان توسط متقاضیان بالقوه روسپی که هدفشان در برقراری ارتباط تنها کامیابی جنسی موقت است، زنگ خطری است که خیر از دامنگیر بودن این آسیب ها در عرصه جامعه می دهد. بنابراین، متقاضیان مذکور به جای این که متقاضی روسپیان به عنوان عرضه کننده خدمات باشند، دست به اغفال، فریب، و به تدریج، فریب در ازدواج، زن ربایی و تجاوز به عنف زده و آمار این گونه اعمال رو به افزونی خواهد گذاشت.



## تاریخ و فرهنگ استمناء در غرب

منبع: سایت مداد

رساله "عشق ورزی در تنهایی" **Solitary Sex** نوشته توماس لاکور به فرهنگ و تاریخچه استمناء از پیدایش مسیحیت به این سو می پردازد. این رساله جامع ترین و کامل ترین اثر پژوهشی است که پیرامون موضوع استمناء تاکنون انتشار یافته است. استمناء نه تنها در مشرق زمین، بلکه در غرب هم یک تابو به شمار می رود، و به رغم آن که در بستر فرهنگی و مذهبی دو میل بنیادین انسان به ورن چشمی (وویریسم) و نمایش بی پروای آلت تناسلی (اگزیبیسیونیسم) را ارضا می کند، پرداختن به آن دشوار است. توماس لاکور تاریخ دان و رفتارشناس است، در دانشگاه برکلی به کار تدریس اشتغال دارد، و رساله اخیرش از کتاب های پر فروش علمی امسال به شمار می آید.

### شکوفایی استمناء پس از عصر روشنگری

لاکور اعتقاد دارد که استمناء به شکل مدرنی که در جوامع غربی رواج دارد، پس از عصر روشنگری فراگیر شده است. پس از عصر روشنگری بود، که تحولاتی در رفتار جنسی فرد به وجود آمد. از این نظر استمناء - به گمان نویسنده - هم یک رفتار جنسی و هم یک مشکل سکولار و از عوارض دنیای مدرن و از نشانه های مدرنیسم است. در فرهنگ مسیحیت هدف غایی سکسوالیته تولید مثل است و از این رو، کلیسا هرگونه التذاذ از سکسوالیته را نفی می کند و آن را گناه می شمرد. این تصور مسیحی در تقابل با جلوه های مدرن زندگی و از جمله استمناء قرار گرفته است. به نظر نویسنده خوار شمردن استمناء در زبان عوام را می توان از طریق تقابل سنت مسیحی با مدرنیته توضیح داد. از قرن هجدهم به این سو دشنام ها و کنایه های پیرامون استمناء را نمی توان تنها در حد یک مزاح ساده در نظر گرفت. این جمله کانت را باید جدی گرفت که می گفت: استمناء بدتر از خودکشی است.

### استمناء و سینما

لاکور در این اثر پژوهشی به سینما نیز اشاره دارد. اولین بار سیزده سال پیش در فیلم **Basic Instinct** استمناء در کانون برهنگی و میل تماشاگر به شرکت داشتن در محرمانه ترین روابط جنسی بازیگران به نمایش عموم گذاشته شد. پس از این فیلم بود که استمناء، ترس، احساس گناه ناشی از این کار همراه با خشم توأم با ارضای جنسی در فیلم هایی مانند آمریکن بیوتی و سکس، دروغ و ویدیو به نمایش درآمد. در فیلم Crazy استمناء و شرط بندی عده ای از نوجوانان بر سر آن که چه کسی بیشتر می تواند جلق بزند، محور داستان قرار گرفت و بیانگر این مفهوم بود که استمناء بخش لاینفک شکل گیری رفتار جنسی سالم به شمار می رود. نویسنده این نمونه ها را نشانه ای از پیروزی تخیل بر واقعیت در دنیای مدرن تلقی می کند.

## استمناء و اعتراض

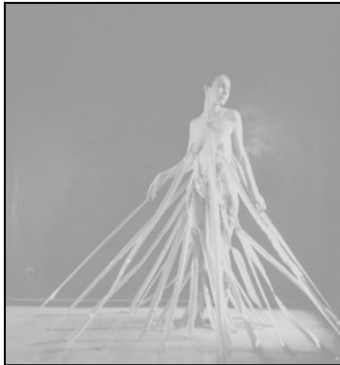
لاکور اعتقاد دارد که استمناء نوعی اعتراض به خانواده هم هست. واقعیت این است که خانواده به هیچ وجه نمی تواند فرزندان را از این کار منع کند یا بر استمناء آنان نظارت داشته باشد. از طریق استمناء فرزندان بر سلطه خانواده شان شورش می کنند و به حدی از استقلال دست می یابند. استمناء در نظر نویسنده یک نشانه جسمی و تنها نشانه مستقل است که فرهنگ مسلط نمی تواند آن را سرکوب کند یا از میان بردارد. سیصد سال پیش همگان باور داشتند که استمناء نه تنها جسم را ویران می کند، بلکه باعث فروپاشی اخلاقی جامعه هم می شود. در سال ۱۷۱۲ انتشار کتاب "Onania" موجب شد که ناگهان استمناء به موضوع روز بدل شود و نسلی را به خود مشغول کند. لاکور اعتقاد دارد که از عصر روشنگری به این سو علم طب وظیفه هشداردهنده کلیسا را به عهده گرفت. انسان می بایست به طبیعت خود وفادار باشد. علم طب، طبیعت انسان را به او می نمایاند و بدین ترتیب تا امروز وظیفه تربیت آدمی و نمایاندن رستگاری به او را عهده دار شده است.

## استمناء و تخیل

لاکور اعتقاد دارد که رمان مدرن و پورنوگرافی، هر یک به سهم خود نمودی از استمناء و بیانگر مفهوم استمناء در زمانه ما هستند. محل تلاقی و نقطه اشتراک اینها همه، همانا محرمیت فرد، تخیل و تلاش فرد برای برگردشتن از حریم هاست. با این سه عامل نه تنها می توان استمناء را تعریف کرد، بلکه اینها از مهم ترین خصوصیات جامعه مدرن نیز به شمار می آیند. به این جهت استمناء نشانگر بحران هویت فرد در جامعه مدرن است. استمناء در زمانه ما هم‌آغوشی فرد با تخیلش است، همان گونه که در فیلم Pleasantville وقتی که صحنه استمناء برخلاف دیگر صحنه های فیلم ناگهان رنگی می شود و جان می گیرد، زندگی خاکستری انسان مغبون در جامعه مدرن هم تنها با استمناء رنگ می گیرد. لاکور می نویسد: ما در جامعه ای زندگی می کنیم که هر دم حسرتی بر "حسرت" های آدمی افزوده می شود. این جامعه مغبون با آدم های مغبون تنها از طریق استمناء می تواند ارضاء شود. در قرن هجدهم می گفتند که شکوفایی اقتصادی بستگی دارد به توانایی تخیل جامعه. به این دلیل توانایی استمناء در جامعه مدرن از نشانه های شکوفایی اقتصادی است. اگر خوب نگاه کنی، بختت را در هر گوشه ای از شهر می توانی بیابی. لاکور در رساله "عشق ورزی در تنهایی" نه تنها تاریخ استمناء را روایت میکند، بلکه به این تمهید روایتی از آزادی و فردیت نیز به دست می دهد. در جامعه مدرن ناگزیر حریص و مغبون است. در چنین جامعه ای تنها راه ارضای هوس های ارضانشده، تنها راه دست یافتن به آرزوهای برآورده نشده، استمناء است. به یک معنا: تاریخ مدرنیته، تاریخ جلق و انسان معاصر یک انسان جلقی و مغبون است که در تخیل، آزادی بی حد و حصر را به دست می آورد، و آن را تجربه می کند، بدون آن که احساس گناه کند. از این نظر ادبیات و هنرهای تجسمی از جمله سینما، و هر آنچه که بسته به تخیل فرد باشد نیز اتفاقاً در کانون جلق شکل می گیرد و به اوج می رسد.

## آمیزش جنسی بدون آئین ازدواج و

عروسی ...



همکاری برای تولد یک نشریه ای دیگر...

نشریه فرهنگی و آموزشی **p sexual relations** خود را برای همراه ساختن با نشریات روابط جنسی آماده می کند . از تمام دوستانی که مدافع آزادی انسانها بخصوص در روابط جنسی هستند ، خواستاریم تا ما را همراهی کرده و همکاری خود را به ما اعلام نمایند. این نشریه خود را موظف می داند تا تمام مشکلات جنسی جوانان را مطرح کرده و از حقوق همیشه از دست رفته آنان در کشور ایران حمایت کند . از تمام افراد با هر گرایش جنسی می توانند با ما همکاری کنند و فرهنگ های عقب افتاده مذهبی را با قاطعیت تمام رد کرده و فرهنگی نو و انسانی را جایگزین آنها نمایند . در فرهنگ های عقب افتاده که دیگر جایی در این کره خاکی ندارند ، نیازهای جنسی را طبقه بندی کرده اند و شرط و شروطهایی برای نیازهای آدمی گذارده اند . انسان هیچگونه مرزی نمی شناسد ، بالاخص زمانی که یک نیاز درونی مطرح شود. همجنسگرایی و دو جنس گرایی و جنس مخالف گرایی ، هر سه ممکن است در هر فردی به وجود بیاید و دست خود فرد نمی باشد برای همین باید یک فرهنگ نو و ایده ای جدید را جایگزین فرهنگهای گذشته کنیم . و به طور کل تغییر دادن قوانین گذشته و تبدیل آن به آزادی بی قید و شرط انسان راهیست که در آینده ای بسیار نزدیک از سوی همکاران نشریه سیر خواهد شد. از تمام جوانان ( دختر و پسر ) که در حبس دائمی قوانین ضد انسانی مذاهب و عهد قدیم به سر می برند ، درخواست می شود تا در پایه گذاری این نشریه ما را یاری نمایند و همکاری خود را با این نشریه اعلام کنند . برای همکاری با ما به طرق زیر عمل کنید:

۱. تنها و تنها به ایمیل [Sirus.Shams@Gmail.com](mailto:Sirus.Shams@Gmail.com) نامه بنویسید و همکاری خود را اعلام کنید .
۲. نام را با ( چنان چه بخواهید ) نام خانوادگی خود برای ما ارسال کنید .
۳. زمینه کاری خود را در نشریه مشخص نمایید .
۴. آی دی خود را در یاهو و Pal Talk برای ما ارسال کنید .
۵. ایمیل اصلی خود را برای تماس با شما ارسال نمایید .
۶. اگر مایل به درج عکس تان در نشریه هستید می توانید عکس خود را ارسال کنید .

دستان پر مهر دوستانمان در دلکده را می فشاریم . و همچنان منتظر شما عزیزان هستیم !



## گل واژه های خیس ما

وقتی برای اولین بار مرا بوسیدی  
گویی تمام خورشیدهای آسمان خاموش شدند  
لحظه ها مردند  
پرندگان بی صدا شدند  
موج های خروشان دریا رودهای روانی شدند  
و از چشمان من جاری گشتند

می خواستم فریاد بزنم  
اما نسیمی که از چشمان تو می وزید  
مرا به دنیای آرامش می کشید

می خواستم با صدای بلند بگویم که دوستت دارم  
اما گرمایی که از لب تو برمی خواست  
وجودم را به آتش می کشید  
و لبانم را به لبانت می دوخت

وقتی برای اولین بار مرا بوسیدی  
ستارگان در چشمانم فرو می ریختند  
و در هر ستاره سیمای زیبای تو نقش می بست

هرگز آن لحظه ها و آن بوسه ها را فراموش نمی کنم  
هرگز .

.....

— محمد —



## خُدوت

### سپینتا

چشمانت زیباست  
چشمانت ، مثل گنبد غریب اصفهان ، آبی و زیباست  
اما این فقط ،  
حادثه ی عشق من ، به تو نبود .

تو در نگاه من مُشتی استخوان و گوشت نیستی !  
مُشتی از اندام های جذاب مردانگی ،  
و هم بستری برای مردانگی من نیستی .  
تو فراتر از حس یک آغوش کشیدنی !  
وقتی در تمام بستران شب  
میل دردناک بقای یک زن  
در کمرگاه مرد خود آب می شود ،  
تو در بستر شبانه ی من  
فراتر از حس یک آغوش کشیدنی !

همخوابگی های من و تو  
همخوابگی های مردانه ی من ، با مردانگی تو  
چیز دیگری در نطفه ی خود می پذیرد .  
در بستر شبانه ی ما  
بحث خودخواهی یک مرد ، در ادامه ی مسیر  
خود ،

از کمرگاه صبور یک زن نیست .  
در بستر شبانه ی ما  
ادامه ی زندگی نیست  
شهوت مردانگی و لذت زنانگی نیست  
میل بنده نوازی و میل بردگی نیست  
در بستر ما ،  
تکامل زندگی ست .  
تکامل نیمه ی خالی من  
با نیمه های خالی توست

تکامل جسم من است ، تکامل روح توست .

همخوابگی های من و تو  
از شهوت جنون آمیز و از آشفتگی نیست  
بوسه ی ما ،  
لذت بی هدف دو مرد همجنس باز نیست  
در بستر ما عرفانی است که نطفه را ،  
تکامل خود ما می داند .  
در بستر ما بیهودگی نیست .

در شبانه ی دیگران ،  
آن ها در پی **من و تو** اند  
آن ها هنوز ، در اسیری این سنت حلقه ای اند .  
سنتی که من را **من** می کند ، و تو را **تو**  
و ما را از آمیزش جنسی **او و او**

اما در شبانه ی ما  
بحث ما شدن نیست  
حادثه ی من شدن است .  
حادثه ی پر شدن خالی من ،  
حادثه ی پر شدن خالی تو ،  
از نیمه ی پر شدن یکدیگر است .  
در بستر ما ،  
حادثه ی من شدن است .

در بستر شبانه ی ما ،  
من چشم تو می شوم ، تو چشمان من  
من دست تو می شوم ، تو دستان من  
من لب تو می شوم ، تو لبان من

در بستر شبانه ی ما ،  
من جسم تو می شوم ، تو روح من  
من روح تو می شوم ، تو جسم من

---

من تو می شوم ، تو می شوی من ،

من و تو ،

ما می شویم ، ما می شود من !

در بستر شبانه ی ما

حرف ما نیست ،

حرف دیگران نیست ، حرف آنها نیست .

در بستر ما حرف من است

حرف تکامل تو شدن است !

در بستر ما حرف تو است

حرف تکامل من شدن است !

۲۳ / ۹ / ۸۴



## تفاوت، همجنسگرا، با همجنسباز و بچه‌باز در چیست؟

پاره‌ای، همجنسگرا، همجنسباز، بچه‌باز، در چیست؟

### قسمت دوم

شهوت جنسی و حشری بودن مردانِ پیروز قابل اغماض محسوب می‌شود، چرا که حاکی از تسلط و قدرت حاکمیت‌شان است. حتی در اصطلاحات عامیانه نیز این تضاد قدرت جنسی و قدرت فردی-اجتماعی کاملاً مشهود است. می‌گویند فلان مرد "تخم" دارد، "خایه" دارد، یعنی که فلان مرد با شهامت است. یک مرد هنگامی شهامت واقعی خود را به اثبات رسانده است که شهامت جنسی و قدرت جنسی‌اش را به بوت‌هی آزمایش گذاشته باشد.

به همین ترتیب زن و یا "مردِ کمتر" به خاطر مغلوب بودن و بازنده بودنش از حق جنسی نیز محروم است. در مقاربت مردان با زنان، شهوت جنسی مردان فقط از عهده‌ی ارضای خود آنها برمی‌آید. حق ارضای جنسی زنان اصلاً به حساب نمی‌آید و خویبت ندارد اگر زنی حشری باشد یا بخواهد کام دل بگیرد. مردِ کمتر نیز به عنوان سوراخی نمناک برای فرونشاندن عطش جنسی مردانِ پیروز قلمداد می‌شود. اینکه ممکن است حتی در چنان جدال نابرابر جنسی-قدرتی "مردِ کمتر" نیز محتاج ارضای جنسی شهوت طبیعی‌اش باشد، امکانی است که مرد پیروز خودخواهانه و عملاً نادیده می‌گیرد.

تنها موردی که مرد پیروز برای کسی هویت جنسی در نظر می‌گیرد زمانی است که زنی از نطفه‌ی او باردار شده و فرزندی (ترجیحاً پسر) برای وی به دنیا بیاورد. به این ترتیب هویت موقتی زن، مثل بوق و کرنای پیروزی، به صورت سمبلی واضح به خدمت قدرت‌نمایی و مردانگی مردان گرفته می‌شود. در غیر از موارد بارداری، واقعاً اهمیت چندانی ندارد که چه بر سر هویت جنسی زن می‌آید. نمونه‌ی جالب چنین باور مردانه این است که با همجنسگرایی زنان آنچنان خصمانه و تهاجمی برخورد نمی‌شود- نه به خاطر اینکه مردانِ پیروز به حقوق جنسی زنان همجنسگرا احترام می‌گذارند و این حقوق را رعایت می‌کنند و نه به خاطر اینکه همجنسگرایی زنان پسندیده است- نه، این غیرتهاجمی بودن یک نادیده گرفتنِ کم‌ارزش است که سرش به همان خوار و خفیف کردن زنان بند است. چون زنان بالفطره و بالقوه و تنها به خاطر زن بودنشان سزاوار و شایسته‌ی قدرت فردی و اجتماعی بشمار نمی‌آیند، چون زنان در هر صورت به عنوان برده‌های ناچیز قلمداد می‌شوند، همجنسگرایی‌شان نیز چندان اهمیتی ندارد. مادامی که به سمبل‌های قدرت مردانه خیانت نشده باشد، مادامی که همجنسگرایی زنان به شکل بازی سرگرم‌کننده‌ی در خدمت ارضای جنسی مردان درآمده باشد و مادامی که زنان از این طریق ادعای شرف، قدرت و هویت فردی-اجتماعی نکنند و مادامی که جریان در خفا و سرپوشیده باشد، چنین گرایش‌های زنانه‌ی سد راه مردان نبوده و به تصور مردانگی و قدرتِ ایشان لطمه‌ای نمی‌زند- و هر چند که این گرایش‌ها ناپسند شمرده می‌شوند، ولی کمتر از گرایش‌های مردان به هم، مورد تهاجم قرار می‌گیرند.

این مرد است که به خاطر موهبت ذاتی مرد بودنش (!) باید مردانه رفتار کند و حیثیت قبیله‌ی مردان را نگاه دارد، نه زن. این مرد است که سمبل قدرت بوده و در نتیجه از لحاظ جنسی باید پیروز و برتر باشد. مرد باید "بکن" باشد و با افتخار و سرافراز از آزمایش جنسی - قدرتی بیرون بیاید. پس این مرد است که اگر ضعیف باشد، شکست بخورد، "بده" باشد و به زیر برود، به حیثیت قبیله مردان خیانت کرده و مستوجب تحقیر و تهاجم خصمانه و حتی مرگ است. به باور سیستم حاکمیت مردان پیروز، همجنسگرایی زنان شاید در حد جار و جنجال دهقانان ضعیف روستایی دورافتاده باشد، در صورتی که همجنسگرایی مردان در حد کودتای افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش بر علیه دولت اهمیتی حیاتی دارد!

جامعه دگرجنسگرایی مردسالار ایرانی با تسلط خود بر زبان و فرهنگ هیچ حقی برای زنان و مردان همجنسگرا قایل نبوده و در عین حال که همجنسگرایی زنان را مذبحخانه چون لکه‌ی ننگی پنهان می‌کند با همجنسگرایی مردان سرسختانه می‌ستیزد. حداکثر هویتی که در زبان و فرهنگ ما برای روابط جنسی مردان با هم در نظر گرفته می‌شود یا این روابط را در سطح یک بازی ("همجنس‌بازی") پایین آورده یا با الصاق برچسب "بچه‌بازی" بر روابط مردان با هم، این آمیزشها را تحریف کرده و گرایشات مردان به همدیگر را ملعون و ظالمانه جلوه می‌دهند.

اصطلاحات "همجنسگرایی" و "همجنسگرا" ابداعاتی هستند در جهت اعاده‌ی حیثیت و حقوق برابر انسانی برای زنان و مردانی که به همجنسان خود گرایش جنسی و عاطفی دارند، برای زبان و فرهنگی که مملو است از اصطلاحات، مفاهیم و باورهای نادرست و خصمانه بر ضد چنین انسانهایی.

پس از مقدمه‌ی ضروری و ناچار طولانی بالا، حال می‌توان به طرح بحث اصلی این مقاله، یعنی تشریح مفاهیم و رفتارهای مربوط به همجنسگرایی، همجنس‌بازی و بچه‌بازی پرداخته و با مقایسه‌ی آنها با هم اصطلاحات و رفتارهای مذکور را از یکدیگر تفکیک کرد.

## همجنسگرایی

تا آنجایی که نویسنده واقف است منشا پیدایش اصطلاح "همجنسگرایی" مشخص نیست، ولی قطعاً گروه هومان اولین تشکیلاتی است که عمداً و رسماً کاربرد این اصطلاح را در بین اعضایش و در جلسات و نشریاتش باب کرده و مکرراً افراد، گروهها و رسانه‌های همگانی ایرانی را نیز دعوت و تشویق به استفاده‌ی درست از این اصطلاح می‌کند.

اصطلاح "همجنسگرایی" ترکیبی است از صفت مرکب "همجنس" (پیشوند "هم" که افزودنش به اسم نشانه‌ی یکی بودن، همگون بودن، برابر بودن و یا با هم بودن است و "جنس" که علاوه بر شیء و کالا و کیفیت و مرغوبیت آن و همچنین خصوصیات اخلاقی افراد به ساختمان و تفاوت فیزیکی زن و مرد نیز اطلاق می‌شود)، یعنی دو زن یا دو مرد با هم و پسوند "گرایی"، یعنی گرایش، تمایل، گرویدن و پیوند آن دو همجنس ساخته شده است.

این اصطلاح فعلاً نزدیکترین ترکیب ابداعی در زبان فارسی به مفاهیم، رفتارها و علایقی است که می‌توانند در سطحی طبیعی، سالم و مطبوع در ارتباط جسمی- عاطفی دو همجنس موجود باشند. به این ترتیب اصطلاح همجنسگرایی برای اولین بار به بیان مفاهیم و ارتباطاتی می‌پردازد که مثلاً اصطلاحی نظیر "همجنس‌بازی" از توصیفشان عاجز است. علاوه بر این، "همجنس‌بازی" و دیگر اصطلاحاتی که به نوعی حاکی از روابط جنسی دو همجنس می‌باشند، با توجه به وابستگی‌های بی‌شمارشان به مفاهیم، اطلاعات و احساسات منفی، اشتباه و توهین‌آمیز چنین مفاهیم و ارتباطاتی را عملاً تحریف و تخطئه می‌کنند. در نتیجه نیاز به بدعت اصطلاحی تازه و مثبت در زبان فارسی اجتناب‌ناپذیر بوده است. همجنسگرایی تمایلات و نزدیکی‌های جنسی، جسمی، عاطفی و معنوی دو زن یا دو مرد است که بر اساس رابطه‌ای آگاهانه، آزادانه و عادلانه بنیان گذاشته شده باشد.

بر طبق این تعریف، میل و علاقه‌ی جنسی و عاطفی دو زن و یا دو مرد به شکلی طبیعی (همانگونه که جسم و قلب و مغز و روح حکم می‌کنند) با انگیزه‌های دوجانبه و همدان بین آن دو با صلح، صفا و رضایت برقرار می‌شود.

رابطه‌ی بین همجنسگرایان باید آگاهانه باشد؛ یعنی هر دو همجنس درگیر باید با آگاهی کامل و مساوی بدانند که چه می‌کنند، چه می‌خواهند و تفسیر و تعبیرشان از شراکت جنسی- عاطفی‌شان چیست. این آگاهی باید شامل دانستن خصوصیات و تمایلات جسمی و معنوی خود شخص و همجنس مقابلش و تبادل اطلاعاتی باشد که تصویری واضح از انگیزه‌ها، مراحل و عواقب چنین رابطه‌ای به دست طرفین بدهد، به طوری که هیچ‌یک از طرفین پس از شروع رابطه نتواند ادعا کند که نمی‌دانسته چه می‌خواسته، چه می‌کرده یا چه عواقبی در انتظارش بوده است. چنین رابطه‌ای مسلماً از اغفال، گمراهی، گول زدن، ندانم‌کاری، دروغ و پشیمانی مبری خواهد بود. رابطه‌ی همجنسگرایان باید آزادانه باشد؛ یعنی که دو زن یا دو مرد به میل و اراده‌ی خود و با انتخاب آزاد و بی‌قید و شرط، بر اساس یک تصمیم دوجانبه، جسم و جان خود را در اختیار دیگری قرار می‌دهند. در چنین رابطه‌ای دو همجنس به دلخواه خود و بدون هیچ جبر و تحمیلی مراتب درگیری جسمی و روحی یکدیگر در رابطه‌شان را مشخصاً انتخاب، تعیین و یا تایید می‌کنند. در نتیجه در چنین رابطه‌ای اجبار، تحمیل، اعمال زور، خشونت، آزار، ارباب، تهدید، وحشت، تسلیم، واماندگی و ناچاری جایی ندارند.

رابطه‌ی همجنسگرایان باید عادلانه باشد؛ یعنی اینکه دو زن و یا دو مرد همجنسگرا باید بر اساس امیال، رفتارها، انگیزه‌ها، ارزشها و قدرتهای مساوی ارتباط سکنی و معنوی برقرار کنند. غایت مطلوب در چنین ارتباطی دستیابی به یک لذت دوجانبه‌ی مشترک و مساوی خواهد بود. برابری چه در تبادل توانها و نقشهای جنسی و چه در تبادل احساسات انسانی دو همجنس اصل و اساس رابطه‌ی همجنسگرایانه است. عدالت یعنی دو همجنس درگیر در رابطه به طور یکسان و برابر از نزدیکی با یکدیگر بهره‌مند شده و از این نزدیکی راضی باشند. در چنین رابطه‌ای جایی برای بهره‌کشی، سواستفاده، زورگویی، زورآزمایی، پرخاشگری، تهاجم، کامجویی یک‌جانبه، آزار و اذیت، تحقیر، شامت و سرزنش، توسری خوردن، خوار و خفیف شدن، حسرت به دل ماندن، نادیده گرفته شدن، ناامنی، خودخوری و خودآزاری نیست. سه اصل آگاهی، آزادی و عدل اصول

اولیه‌ای هستند که لازمه‌ی هر ارتباط مشترک همجنسگرایانه محسوب می‌شوند. در صورت فقدان یکی از سه اصل مذکور رابطه‌ی مربوطه صلاحیت خود را به عنوان رابطه‌ی همجنسگرایانه‌ی سالم، طبیعی و مطبوع از دست داده و نتیجتاً ناقص و قابل انتقاد خواهد بود. ویژگی‌های عمده‌ی روابط همجنسگرایانه اینها هستند که: نزدیکی جنسی همجنسگرایان خارج از محدوده‌ی قدرت‌نمایی‌های مردسالارانه و حتی زن‌سالارانه می‌باشد. از سکس به عنوان وسیله‌ی اعمال قدرت استفاده نمی‌شود. تجاوز جنسی، آزار و شکنجه‌ی بدنی و روانی با اصول همجنسگرایی سالم مغایرت دارد. بر خلاف استانداردهای جوامع مردسالار، نقشهای جنسی بر اساس عناوین "کننده" / "غالب" و "دهنده" / "مغلوب" تعیین و اجرا نمی‌شوند، بلکه دو همجنسگرا باید عملاً امکان انتخاب هر گونه تنوع سکسی را داشته و به پذیرش هیچگونه نقش استاندارد، مگر آنچه که انتخاب آزادانه و خصوصی خودشان باشد، تن در ندهند. رابطه‌ی همجنسگرایانه رابطه‌ی فاعل و مفعول نیست؛ در نتیجه از لحاظ وجهه‌ی اجتماعی، و حتی از دید جامعه‌ی مردسالارانه نیز، همجنسگرایان قاعدتاً نمی‌بایستی که تحت عناوین برتر یا پست‌تر از یکدیگر و یا از دگرجنسگرایان سنجیده بشوند. همجنسگرایان به خاطر کشش و جذبه‌ی طبیعی و انسانی خود به سوی همدیگر جذب شده و برای احساسات، عواطف و عشق ناشی از چنین جذبه‌ای ارزش و احترام قایل بوده و با تکیه بر توانهای مادی و معنویشان به کشش‌های خود میدان و پر و بال می‌دهند. رابطه‌ی دو همجنس چه کوتاه‌مدت باشد، مثلاً برای یک شب، چه بلندمدت باشد، مثلاً برای شصت سال، به دلیل عدم وجود تجاوز، قدرت‌نمایی و سواستفاده و به خاطر وجود ارزشهای عاطفی طبیعی، دو همجنسگرا قادر به برقراری ارتباطی هستند که در آن کششهای جنسی یا معنویشان تبدیل به نیروهای مثبت، سازنده و دلپذیر می‌شوند. از رابطه‌ای یک‌شبه احتمالاً خاطره و تجربه‌ی خوشی باقی می‌ماند و طرفین با دل پاک از هم جدا می‌شوند. در یک رابطه‌ی طولانی، صد البته آن نیروهای مثبت در جهات رشد، تعالی و حمایت‌های مادی - معنوی به کار گرفته می‌شوند. در رابطه‌ی همجنسگرایان امکان تشکیل کانون امن و گرم خانوادگی وجود دارد. مثل هر زوج دگرجنسگرا، همجنسگرایان نیز می‌توانند با برقراری تعهدهای اخلاقی و انسانی در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی را اداره کنند. هر چند که به زعم جوامع سنتی، یک خانواده‌ی خوشبخت متشکل از پدر و مادر و چند فرزند می‌باشد، معذالک، مفاهیم و ارزشهای زندگی مشترک دو زن یا دو مرد حتی بدون وجود فرزندخوانده‌ای نیز، همچنان قادرند در سطح استانداردهای خانواده‌های دگرجنسگرا (و در بسیاری موارد چه بسا در سطوح بالاتر) خوشبختی زوج همجنس را تضمین کنند - و این خوشبختی و آسایش دوجانبه است که با بهره‌گیری از ارضای نیازهای جنسی و معنوی طبیعی هدف نهایی زندگی مشترک همجنسگرایان می‌شود. همجنسگرایان از ترجیحات جنسی خود شرمند نیستند، به همین دلیل اکثراً با غرور و افتخار زندگی فردی و زوجی خود را با اجتماع شریک می‌شوند. همجنسگرایان خوشبخت اعتماد به نفس داشته و قابلیت و تمایل شرکت در همه‌ی رده‌های اجتماعی را دارند. همجنسگرایان قادرند سلامت فکری و جسمی خود را به خدمت مردم درآورده و استعداد، دانش و حمایت خود را با آنها شریک شوند.

**ادامه دارد ...**



## ماسک؟

**گزارشی از افراد دو جنسی و مشکلات زندگی آنان؛ مردانی که مرد نیستند!**

۲۲ بهمن - اعتماد، مدیرکل ثبت احوال استان تهران اخیرا اعلام کرده است دو جنسی‌هایی که پس از عمل جراحی، تغییر جنسیت می‌دهند، با حکم دادگاه برای هویت جدید خود، می‌توانند شناسنامه دریافت کنند.

سرگشتگی در میان دو جنس مخالف، نه پسر و نه دختر بودن، تنها در برزخ میان دو جنس مخالف نیست، بلکه زندگی اندوه‌بار در دنیای خاکستری است که افراد نادان، گرفتاران این وادی برزخی را با همه بیگناهی، سزاوار عقوبت‌های دوزخی می‌دانند.

برخی از آنان از خانواده‌ها رانده می‌شوند، عده‌یی از تیغ زهرآگین نگاه دیگران می‌گریزند و در سرگردانی و بی‌سروسامانی به راه‌های ناصواب کشانده می‌شوند.

عمل جراحی برای رسیدن به یک هویت جدید و مستقل هزینه فراوان دارد و دو جنسی‌هایی هم که تن به جراحی می‌دهند، بی‌آنکه تحت مراقبت‌ها و راهنمایی‌های روانشناسی قرار گیرند، در سازگاری با هویت تازه، دچار مشکلات روانی می‌شوند. دختران و پسرانی که سالیانی با هویت کاذب زندگی کرده‌اند، در کنار آمدن با جنس حقیقی خود، کمتر از دو جنسی‌ها دچار مشکلات و عوارض روانی و شخصیتی نمی‌شوند.

جوانی تک پسر خانواده بود و پدرش عقیده داشت این جوان باید ادامه دهنده نسل او باشد و نام و نشان خانوادگی را زنده نگه‌دارد. برای این تک پسر زنی گرفت تا پسری به دنیا بیاورد و این نوه ادامه دهنده نسل او باشد.

عروسش باردار شد و برخلاف تصور او، دختری به دنیا آورد. به دستور پدربزرگ، برای این کودک، در شناسنامه نامی پسرانه انتخاب کردند و لباس پسرانه برتنش پوشاندند. پدربزرگ، او را در نوجوانی با شکل و قیافه پسرانه به کلاس کاراته فرستاد و حالا این دختر از پوشیدن لباس دخترانه و معاشرت با هم جنس‌های خود گریزان است و از رفتن به مدرسه دخترانه وحشت دارد. اکنون این دختر که شخصیتی پسرانه یافته، تحت معالجه روانپزشکان قرار گرفته تا از این برزخ روانی و سردرگمی میان دو جنس مخالف نجات پیدا کند.

### هویت جنسی

هویت جنسی، محصول سرمشق‌های بیشماری است که از اعضای خانواده، معلمان، دوستان و پدیده‌های فرهنگی کسب می‌شود. در شکل‌گیری هویت جنس نگرش‌های والدین و فرهنگ جامعه، اندام‌های بدن کودک و عوامل ژنتیکی نقش دارند که از لحاظ فیزیولوژیکی تا هفته ششم زندگی جنینی فعالند. اگر در دوران



کودکی برخوردار می‌گردد با کودک نشود قطعاً اختلالات هویت جنسی در او به وجود می‌آید و او را تبدیل به فردی سردرگم می‌کند. در موارد شدید اختلال هویت جنسی در کودکان، پسرها از هر دختری دخترانه‌تر و دخترها از هر پسری مردانه‌ترند، اما بطور کلی در طیف اختلال هویت جنسی نمی‌توان مرز مشخصی بین کودکان دچار این اختلال و دیگر کودکان قایل شد.

اما نوجوانان و بزرگسالان دچار این اختلال میل دارند از جنس مقابل باشند و این میل خود را ابراز می‌کنند.

اختلال هویت جنسی در بین مردان شایع‌تر از زنان است. شیوع آن در مردان یک در سی هزار و در زنان یک در صد هزار نفر است. بزرگسالان دچار این اختلال شکایت دارند که پوشیدن لباس‌های جنسیت تعیین شده آنها را ناراحت می‌کند. بنابراین، شبیه جنس مقابل لباس می‌پوشند و در فعالیت‌های مرتبط با آن جنس شرکت می‌کنند. این اختلال در پسر بچه‌ها پیش از سن چهار سالگی آغاز می‌شود. مبدل پوشی هم جزئی از این اختلال است، ۷۵ درصد پسران مبدل پوش این کار را پیش از چهار سالگی آغاز می‌کنند. سن شروع این کار در دختران هم پایین است، اما بیشتر آنها تا سن بلوغ رفتار پسرانه را ترک می‌کنند. تعدادی نیز برای از بین بردن این رنج دست به عمل تغییر جنسیت می‌زنند. پوریا ۲۰ سال است که با روحیه زنانه در بدن یک مرد زندگی می‌کند. زمانی که او کودکی کم سن و سال بود دوست داشت لباس‌های دخترانه بپوشد و از لوازم آرایش استفاده کند، اما زمانی که بزرگ شد شرایط برایش سخت‌تر شد. او می‌گوید: من دوست داشتم آرایش کنم، ولی مجبور بودم این کار را در خفا و دور از چشم دیگران انجام دهم. او اکنون می‌خواهد جنسیتش را تغییر دهد، البته اگر بتواند هزینه عمل ۱۰ میلیون تومانی‌اش را بپردازد. اگر خانواده‌اش از لحاظ مالی او را کمک نکند، قصد دارد یکی از کلیه‌هایش را بفروشد.

پوریا می‌گوید: من با یک کلیه هم می‌توانم زندگی کنم، اما در این شرایط زندگی برایم امکان‌پذیر نیست. دکتر میرجلالی یکی از جراحان متخصص تغییر جنسیت در این باره می‌گوید: ظرف ۱۲ سال گذشته ۳۲۰ دوجنسی را در ایران عمل کرده‌ام، مشکل اصلی این افراد بیماریشان نیست، بلکه اغلب مردم آنها را درک نمی‌کنند. اسم دوجنسی اغلب برای مردم اینطور تلقی می‌شود که هرکس انحراف اخلاقی دارد دو جنسی است، اما اینطور نیست. درست است که شرایط اجتماع باعث شده برخی از دو جنسی‌ها برای تامین پول داروها و ویزیت گران دکترهای متخصص، مجبور به کارهای خلاف شوند اما بیشتر آنها از این وضعیت راضی نیستند.

دوجنسی‌ها در واقع ۲ نوع هستند؛ افرادی که بخاطر مسائل اجتماعی و روانی به جنس مخالف تمایل پیدا کرده‌اند و دسته دوم افرادی هستند که به لحاظ فیزیکی هم زن هستند و هم مرد. یعنی هم زن مردانه در بدنشان وجود دارد، هم زنانه.

اگر این بیماری در سنین پایین و کودکی تشخیص داده شود براحتی قابل درمان است. شاید با یک عمل ساده! اما وقتی افراد بزرگتر می‌شوند و مثل من در ۱۸ یا ۱۹ سالگی می‌فهمند که چه مشکلی دارند، برای درمان بیماری گاهی مجبورند ۳ یا ۴ عمل در ۲ سال انجام دهند و با خوردن قرص‌های هورمون به حالت

عادی برگردند. این بخشی از مشکلاتی است که دوجنسی‌ها دارند.

دکتر علیرضا کاهانی متخصص پزشکی قانونی و رییس روانپزشکان سازمان پزشکی قانونی تهران می‌گوید: اولین کلماتی که بعد از تولد نوزاد گفته می‌شود این است که دختر است یا پسر و پاسخی که داده می‌شود براساس اندام‌های خاص بدن است که به چشم می‌آید بعد از آن سرنوشت نوزاد تقریباً روشن می‌شود. جالب است که اجتماع نه فقط آموزش‌هایی خاص برای پسر یا دختر دارد بلکه حتی مشخص می‌کند هرکدام به هنگام تولد چه رنگی باید بپوشند. این تفاوت در تمام مراحل رشد دختر و پسر گذاشته می‌شود تا اینکه به سن بزرگسالی می‌رسد و چنانچه نتواند خودش را با چنین خصوصیتی که برای مرد یا زن بودن در فرهنگ تعریف شده تطبیق بدهد به او می‌گویند مبتلا به اختلال هویت جنسی شده است. احساس هویت جنسی یعنی احساس متعلق بودن به یک جنسیت خاص.

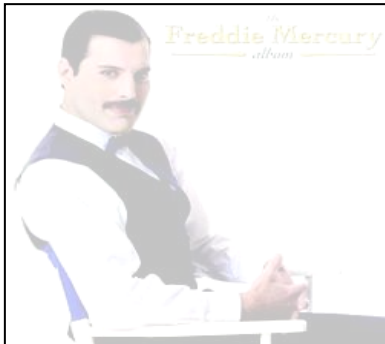
او می‌گوید: باید میان کسانی که اختلال هویت جنسی دارند با افرادی که دو جنسی هستند تمایز قایل شد. دوجنسی‌ها اعضای غیرطبیعی جنسی دارند و در نتیجه تمایز بین دو جنس و تعیین مرد یا زن بودنشان مشکل است. در پزشکی قانونی اینها را به صورت اختلال و رشد غدد شناسایی می‌کنند. در واقع اینها اختلال ناشی از کروموزم دارند، اما در اختلال هویت جنسی افراد تمایل یا اصرار به تعلق داشتن به جنس مخالف دارند که به دو صورت خود را نشان می‌دهد یکی کلامی است یعنی فرد ابراز می‌کند که می‌خواهد به جنس مخالف متعلق باشد و غیرکلامی به این معنی که رفتاری انجام می‌دهد که شبیه به رفتار جنس مخالف است. در کشور ما از سال ۶۶ تا ۸۳، تعداد ۴۷۰ نفر به سازمان پزشکی قانونی مراجعه کرده‌اند تا با عمل جراحی تغییر جنسیت بدهند که البته از این تعداد ۲۰۰ نفر خواهان تغییر جنسیت از مرد به زن بوده‌اند و ۷۰ نفر زن هم می‌خواستند مرد شوند که با عمل جراحی ۲۱۴ نفر آنها موافقت و با جراحی ۱۱ نفر مخالفت شده است و بقیه هم پیگیری نکرده‌اند. در مراکز استان‌ها هم تعداد کل افرادی که برای تغییر جنسیت مراجعه کرده‌اند ۵۷ نفر بودند که ۳۹ نفرشان خواهان تغییر جنسیت از مرد به زن بودند و ۲۲ نفر زن هم می‌خواستند مرد شوند. بطور کلی شیوع این اختلال یک در ۳۰ هزار نفر در بین مردان و یک در ۱۰۰ هزار نفر در بین زنان است.

ایران یکی از معدود کشورهایی است که تغییر جنسیت را با توجه به شرایط فرد مجاز دانسته است و دستورالعمل‌های لازم نیز درخصوص آن توسط مسوولان صادر شده است. مطابق آخرین اطلاعیه ثبت احوال، از این پس افراد دو جنسیتی که تغییر جنسیت می‌دهند، شناسنامه جدید دریافت می‌کنند. یکی از کارشناسان ثبت احوال در این باره می‌گوید: با توجه به تحقیقات انجام شده در این خصوص مشخص شده بزرگترین مشکل افرادی که تغییر جنسیت می‌دهند این است که شناسنامه قبلی‌شان، نشان دهنده هویت قبلی آنها است. یعنی فردی که جنسیت خود را از مرد به زن تغییر داده در همه جا با نام مرد او را صدا می‌زنند، بنابراین تصمیم گرفته شد، افرادی که تغییر جنسیت می‌دهند، با ارایه مدارک پزشکی لازم و شناسنامه قبلی خود شناسنامه جدید برای هویت جدید خود داشته باشند.

هرچند مشکلات قانونی افراد خواهان تغییر جنسیت به لحاظ قانونی و شرعی حل شده است، اما هنوز جامعه ظرفیت پذیرش آنها را ندارد و بعضی به چشم یک گناهکار به آنها نگاه می‌کنند.

یکی از مبتلایان اختلال هویت جنسی که با عمل جراحی از عالم مردان وارد دنیای زنان شده است می‌گوید: «ما کار خطایی نکرده‌ایم. فقط مشکلی داریم که باید برای آن کاری شود. باید هزینه عمل جراحی کم شود تا خانواده‌ها بتوانند فرزندان دوجنسی خود را از این مصیبت نجات بدهند. بعضی از ما از شدت فشار جامعه و برخورد مردم به بزهکاری و مصرف مواد مخدر روی می‌آورند یا خودکشی می‌کنند. آیا ما یک انسان نیستیم؟ چقدر خوب است همدیگر را به جای طرد، درک کنیم. او اقدام مثبت احوال را مثبت ارزیابی می‌کند و می‌گوید: من در شناسنامه قبلی‌ام اسم و عکس مردانه داشتم و مرا با همان اسم صدا می‌کردند اما حالا در شناسنامه جدیدم عکسی با چهره دخترانه‌ام چسبانده شده و اسم دخترانه‌ی هم در آن نوشته‌اند، سعی می‌کنم با دنیای دخترانه کنار بیایم.»





## از دیگران بدانیم ...

فردی مرکوری Freddie Mercury

۱۹۴۶ \_ ۱۹۹۱

۱۹۴۶

فردی مرکوری (Freddie Mercury) پیانیست، ترانه سرا، خواننده و سرپرست گروه کوئین (Queen) که در دهه ۷۰ و ۸۰ موفقیت و محبوبیتی چشمگیر در دنیای موسیقی به دست آورد، در چنین سالی متولد شد. او که فرزند یک پدر و مادر ایرانی به نام های بومی و جربولسارا بود در ۵ سپتامبر ۱۹۴۶ با نام فرخ بولسارا در شهر زنگبار چشم به جهان گشود. خانواده اش معتقد به دین زرتشت بودند و مدتی قبل از تولد فرخ یا همان «فردی» به واسطه همکاری پدرش با انگلیسی ها برای ادامه کار مجبور به مهاجرت به هند شدند. خانواده «مرکوری» یک عضو دیگر نیز داشت؛ «کشمیر» دختر خانواده و خواهر «فردی». «فردی مرکوری» تحصیلات اولیه خود را در مدرسه «سنت پیتر» شهر پنجگانی گذراند و همانجا دوره های اولیه آموزش موسیقی را گذراند و پیانو را به عنوان ساز اصلی خود برگزید. او به همراه پنج نفر از هم دوره هایش گروهی به نام هکتیکس (Hectics) تشکیل داد و اولین اجرای روی صحنه خود را در همان مدرسه «سنت پیتر» با موفقیت به انجام رسانید

همانجا که او نام هنری «فردی» را برای خود برگزید و پس از آن پدر و مادرش نیز به جای «فرخ» او را «فردی» می نامیدند. او که سال های اول زندگی اش را در هند گذرانده بود در سال ۱۹۶۴ با آغاز جریان انقلاب به همراه خانواده اش زنگبار را ترک کرد و در هجده سالگی پا به انگلستان گذاشت. تحصیلات تکمیلی خود را در انگلستان ادامه داد و در رشته گرافیک از دانشکده هنر ایلینگ فارغ التحصیل شد. «فردی» صدایی قدرتمند داشت که صاحب دامنه آوایی وسیعی بود و هنگامی که آموخته های خود از اپرا را به صورت تکنیک به کار برد به ناگاه چشمان همگان را به سوی خود خیره کرد

او یک موسیقیدان صاحب ذوق و سبک بود و همانقدر که در خواندن قدرت داشت با سرودن ترانه آثار معروف کوئین به مانند ما قهرمانیم و کسی برای دوست داشتن (Somebody to Love) قدرت سرودن خود را به رخ همگان می کشد

در سال ۱۹۷۵ اعضای گروه کوئین تصمیم گرفتند یک آهنگ ۵ دقیقه و ۵۵ ثانیه ای را به عنوان تک آهنگ منتشر و روانه بازار کنند که «Bohemian Rhapsody» نام داشت. بسیاری از نزدیکان گروه آنها را از این عمل برحذر داشتند و شکست گروه را محتمل می دانستند

فردی یک کپی از این آهنگ را برای یک از دوستان نزدیکش در لندن فرستاد و به او اعلام کرد که آهنگ را اختصاصاً برای او فرستاده است و به هیچ وجه نباید از جایی پخش شود. فردای آن روز در طول ۱۲ ساعت

این آهنگ ۱۴ بار از رادیوی لندن پخش شد و از روز بعد تمام ایستگاه های رادیویی انگلستان روزانه بیش از یک بار به پخش این آهنگ می پرداختند. موسیقی این اثر و اجرای «فردی» بسیار تکان دهنده بود و دیری نگذشت که کوئین در صدر گروه های موسیقی عصر خود جا گرفت

کلیپ تصویری این اثر توسط «بروس گاورز» کارگردانی شد و خود آهنگ به مدت ۹ هفته در صدر پرفروش ترین های موسیقی قرار گرفته بود. «فردی» جدای از موسیقی به واسطه افراط و تفریط و همچنین اعتقادش به آئین هندو صاحب شهرت بود. فردی جدای از موسیقی مردی مهربان و بخشنده بود و اعتقادش به آئین هندو و افراط در انجام برخی امور نیز مردم را به سوی این مرد نامعمول می کشاند.

در میان حیوانات علاقه عجیبی به گربه داشت و در هنگام سرودن ترانه یا تنظیم آهنگ نیز ممانعتی از حضور گربه هایش در محل کار نداشت. در دهه ۸۰ او مصرف سیگار خود را چند برابر کرد تا بدین ترتیب صدایی زمخت تر داشته باشد

در ۲۳ نوامبر ۱۹۹۱ «فردی» اعلام کرد که به بیماری ایدز مبتلا شده است و فردای همان روز در میان دوستان و خانواده اش جان سپرد. ( بنابر منابعی او خواننده ای همجنسگرا بود که به دلیل پیشروی بیماری اقدام به خودکشی کرد ). «فردی» بیماری خود را غیر از معدودی از دوستان نزدیکش مدت ها از سایرین پنهان نگاه داشته بود

پس از مرگ فردی اعضای دیگر گروه کنسرتی بزرگ به یاد او برپا کردند. در سال ۲۰۰۲ پس از انجام یک نظرسنجی که توسط بی بی سی انجام شد مردم «فردی مرکوری» را در بین ۱۰۰ بریتانیایی بزرگ تاریخ خود انتخاب کردند



## آئینه

- انتقام گرفتن غذای خوش مزه ای است که باید سرد میل شود
- هدف داشتن به تنهایی کافی نیست ، به هدف زدن مهم است
- این فرمول را به خاطر بسپار : هفت باز زمین بخور ، هشت بار برخیز
- افکار بزرگ هدف دارند ولی افکار کوچک ، آرزو
- عفو و بخشش نیکوست اما فراموش کردن ، نیکوترین است
- با خود تکرار کن : من خم می شوم اما نمی شکنم
- زیبایی عامل عشق و پاکیزگی عامل حفظ آن است
- اگر شخصی یک بار مرا فریب دهد ، شرم بر او باد ، اگر دو بار فریب دهد شرم بر من باد
- به این عبارت فکر کن : به درخت نگاه کن ، چون باد می زود خم می شود اما نمی افتد !
- یادت باشد : تکامل حادثه نیست بلکه پیشرفتی منطقی است که به عهده ی شما می باشد
- فراموش نکن : خطا کردن خصوصیت انسان است . اصرار در خطا خصوصیت شیطانی !
- پذیرفتن آن که خطا کرده اید بهترین شیوه ای است که نشان می دهد کمی عاقل تر شده اید
- قانون مهم آن است : هرگز چیزی را تلف نکنید ، چه وقت باشد چه تکیه ای کاغذ
- هنر تعریف کردن و خوش گویی را بیاموزید ، دارایی بزرگی است
- به خاطر بسپار : تنفر زیرکانه ترین شکل خشونت است

### دو جمله ی برگزیده :

اگر شخصی یک بار مرا فریب دهد ، شرم بر او باد ، اگر دو بار فریب دهد شرم  
بر من باد  
فراموش نکن : خطا کردن خصوصیت انسان است . اصرار در خطا خصوصیت  
شیطانی !



## گپی دوستانه با اپسیلون گی

قسمت دوم

تاریخ مصاحبه : ۲۰ / ۹ / ۸۴

از دوستان هم دوره ایت چی ؟ کسی رو می شناسی ؟ خبر داری ازشون ؟

از بچه های وبلاگ نویس رو میگی دیگه ؟

بله

خب . از بچه های اون دوره زیاد کسی به خاطر نمونده . ولی به غیر از من و بهروز یه دوست دیگه ای هم بعد از ما شروع به نوشتن کرد . فکر می کنم احسان بود . بله . احسان که تا همین چند وقت پیش هم می نوشت . وبلاگ اولش فکر می کنم من تنها هستم بود . یه مدت هم به اسم ارش مثل این که چیزی می نوشت ولی بعد دوباره با همون احسان شروع به نوشتن کرد . البته فکر می کنم ، زیاد یادم نیست شاید با یک شخص دیگه قاطی کردم ولی خب وبلاگ بعدیش یعنی من ابر رنگین کمان ، وبلاگ تقریباً معروفی بود و خواننده زیاد داشت . من همیشه نوشته هاش رو می خوندم چون یه جورایی از نظر من غمگین بود و من دوست داشتم . امیدوارم هر جا هست شاد و سلامت باشه . از دوستان دیگه ای که اون موقع شروع به نوشتن کردن فکر می کنم حمید پرنیان بود . بله حمید بود . دو تا وبلاگ دیگه هم خیلی معروف بودن که از طریق وبلاگ من معرفی شدن یکی تناقض بود و دیگری با تن ها و تنها . متأسفانه اسم نویسندگانشون رو یادم نمی یاد ولی خب خیلی مقبولیت داشتن . دیگه کس دیگه ای به خاطر نیست . اهان وبلاگ کیکاووس هم بود . این شخص هم خیلی زیبا می نوشت و واقعا برای نوشتن وقت می گذاشت و خیلی هم طرف دار داشت فکر می کنم که الان باید کانادا باشد البته فکر می کنم . و کیکاووس هم از اولین کسانی بود که بعد از این که وبلاگ من توسط سه کاف معرفی شد با من مکاتبه داشت . هر چند وقت یک بار به من نامه ی مفصلی می نوشت و از خاطراتش برام تعریف می کرد . من به دقت نامه اش رو می خوندم و جواب می دادم و همیشه هم بهش می گفتم چرا این خاطرات رو توی وبلاگ قرار نمی دی ؟ بعد می گفت که فرصت درست کردن وبلاگ ندارم . گویا بازیگر تاتر بود . و همین طور هی خاطراتش رو برای من می فرستاد . تا این که دیدم این کار از طرف چند نفر دیگه هم صورت گرفت . دیدم این طوری نمی شه به خاطر همین یه شب توی وبلاگم نوشتم که دوستانی که دوست دارند نامه هایی که برای من می نویسن رو توی وبلاگم قرار بدم تا همه بخونن به من خبر بدن . بعد هم در کنارش خیلی دعوت می کردم به این که دوستان سعی کنن حتما برای خودشون وبلاگی درست کنند و خاطراتشون رو برای همه بازگو کنند نه فقط برای من . البته گفتم که اون موقع خیلی کار کردن با بلاگ اسپت سخت بود به خاطر همین زیاد کسی طرف وبلاگ نرفت اما از یه مرحله ای به بعد همه به طرف پرشین بلاگ جذب شدن و وبلاگ ها گسترش پیدا کرد . چون این سایت کلا فارسی بود و کار کردن هم باهاش خیلی راحت . کیکاووس هم بالاخره با اصرارهای زیاد من یه وبلاگ درست کرد و شروع به نوشتن کرد اما تا چند پستش نوشته هاش برای من تکراری بود چون همه رو قبلا

برای من ایمیل داده بود و تعریف کرده بود . اون هم وبلاگ موفقى داشت . البته دوجنسگرا بود . من خیلی دوست داشتم که با این شخص ارتباط پیدا می کردم چون خیلی به نظرم شخصیتش پخته می اومد ولی خب پیش نیومد . البته خوب شد که این کار رو هم نکردم چون بعد ها مثل این که یکی دیگه از بچه ها می خواسته باهاش قرار بذاره ولی اون دوستش رو به جای خودش می فرسته . شاید با من هم همین کار رو می کرد . نمی دونم . به هر حال اون کسانی که تقریبا هم دوره ای من بودن اینا بودن بقیه بعد از بسته شدن وبلاگ من اومدن .

### تو چرا توی پرشین بلاگ وبلاگ درست نکردی ؟

چون می دونستم که قطعا وبلاگ من مسدود خواهد شد . و کاری که دیدیم شد . بعد هم اون موقع کار کردن با بلاگ اسپت یه جور امتیاز بود انگار کسی که داره توی بلاگ اسپت می نویسه خیلی ادم حرفه ای هست . هنوز پرشین بلاگ معرفی نشده بود . من وقتی که داشتم با ساختن وبلاگ آشنا می شدم به طور اتفاقی با پرشین بلاگ هم آشنا شدم و اونجا هم وبلاگی برای خودم درست کردم اما فقط برای امتحان و چیزی توش ننوشتیم . در واقع با تشابه هایی که توی این دو تا سایت بود من فهمیدم که چه جورى باید با بلاگ اسپت کار کرد . اون موقع که من توی پرشین بلاگ ساختم تعداد کل وبلاگ هایی که توی این سایت تا این زمان ساخته شده بود فقط پانصد تا بود . الان فکر می کنم هر بچه تهرانی توی این سایت برای خودش وبلاگ داشته باشه . البته الان دیگه کار کردن با بلاگ اسپت یا پرشین بلاگ فرقی نداره هر دوتاشون به راحتی قابل استفاده هستن . بلاگ اسپت که خیلی راحت شده نسبت به اون موقع . شما اگه می خواستید که یک وبلاگ کاملی داشته باشید باید توی چند سایت عضو می شدید . اگه می خواستین توی وبلاگتون پیام گیر بذارین باید می رفتین یه سایتی که این امکان رو به شما می ده بعد شما اونجا ثبت نام می کردین و از اون یه کد می گرفتین بعد این کد رو توی صفحه تون قرار می دادید . یا مثلا برای گذاشتن عکس یا موسیقی یا شمارشگر یا ساعت و تاریخ به فارسی برای هر کدام از این ها باید به سایت های مخصوص می رفتین و اونجا ثبت نام می کردین . خود بلاگ اسپت به تنهایی این ها رو نداشت . ولی الان تقریبا خیلی کامل هست

### خیلی خب ، روزی چند تا نامه می گرفتی ؟

راستش خیلی متغیر بود . مثلا یه روز دو تا روز بعدش پونزده تا . بستگی به اون مطلبی هم که می نوشتم داشت . مثلا یادمه شبی که از دوستان خداحافظی کردم و به عبارت دیگر آخرین وصیت هام رو هم نوشتم فرداش اینباکس من منفجر شد از تعداد نامه هایی که برام فرستاده بودن و نمی خواستن که من برم . خیلی وقت گرفت که همه رو خوندم . فقط ای کاش نامه ها رو نگه می داشتم . اون نامه ها اگه بود الان معیاری بودن برای به تصویر کشیدن جامعه ی گی ها در اون مقطع زمانی که این جامعه چی می خواد . چی احتیاج داره . نیازش چیه . دردش چیه . فکرش چیه . مثلا روز آخر ...

### مضمون نامه ها بیشتر چی بود که فکر می کنید می تونست برداشتی باشه از جامعه گی های اون زمان ؟

همین رو داشتم می گفتم . مثلا همون روز اخر که من خداحافظی کردم کلی نامه داشتم که در مورد حضور یک نویسنده ی گی در بین گی های ایرانی و به اهمیت اون اشاره می کردن . این متن ها به شدت ادبی و انتقادی بود و یه نوع درخواست بود . بیان یه نوع کمبود بود . اونا از من می خواستن که من به نوشتن ادامه



بدم . چون نیاز قشر همجنسگرایان اون موقع این بود که فقط بنویسند و با نظریات هم آشنا بشن . من همین روز آخر نامه ای داشتم از یه عزیزی از مشهد ، اگه اشتباه نکنم ، نوشته بود من یک گی هستم که از صبح تا شب در بیرون از خانه کار می کنم و شب ها فقط به عشق این که پیام خونه و بشینم پشت کامپیوتر و وبلاگ و نوشته های تو رو بخونم ، خستگی کار رو از تنم به در می کنم . بعد درخواست کرده بود خواهش کرده بود که من حتما آدرس یا حساب بانکی ام رو برای اون بفرستم و اون برای من پول بفرسته و من رو ساپورت مالی کنه اگه که مشکل کار اجازه نمی ده که من دیگه بنویسم . من اصلا شوکه شدم که چرا یک آدم باید این قدر محتاج خواندن مطلبی باشه که می دونه صد در صد حرف دل خودش هست ؟ چرا باید این پیشنهاد رو به من می داد ؟ واقعا خیلی جای بحث داره . شاید با گفتن این موضوع باشه که الان خیلی از دوستان تازه متوجه می شن که داشتن یک مجله مستقل چه قدر در روحيات و دل گرمی گی ها موثر هست . کافیه یکی از همین مجلات در یکی از شماره هاش دیگه اعلام کنه که شماره ی بعدی نخواهد داشت . جامعه ی همجنسگراهایی که مشترکین این مجله هستن حتما ضربه می خورن و حتما دوباره سرگردان می شوند . و من از همینجا از تمام بچه هایی که در تشکیل این گونه مجله ها دست دارند تشکر می کنم . چون واقعا کار بزرگی می کنن . بعد ها اثرش را خواهیم دید . من مطمئنم

**بله کار این دوستانمان در مجلات چراغ و ماها قابل ستایش هست . دیگه چه نامه هایی می گرفتید ؟**

راستش فردای روزی که سایت من از مجله ی سه کاف منتشر شد من تعداد خیلی زیادی نامه داشتم که می تونم این طوری تقسیم بندی کنم . حدود ۳۰ درصد بچه هایی که نامه داده بودن فکر کرده بودن که من یک متخصص گی هستم به خاطر همین کلی از من سوال های پزشکی داشتن

**پزشکی ؟**

بله . باید هم تعجب کنید . البته من هم خودم خیلی تعجب کردم که آیا می تونه این همه مشکل بین گی ها باشه . یکی می گفت من انزال زود رس دارم . یکی می گفت من اینجام درد می کنه یکی می گفت من اونجام درد می کنه من این مشکل رو دارم اون مشکل رو دارم خلاصه همه جور مرضی رو جواب و درمانشو از من می خواستن . خیلی تعجب کردم . به همه ی اون ها جواب دادم که بابا به خدا من دکتر نیستم من فقط می خواهم مطلب و خاطره بنویسم شما بهتره که به دکتر مراجعه کنید و ترسی هم نداشته باشید . و اصل مطلب هم همین بود . همه ی اونها به نوعی می ترسیدن که دکتر برن . البته توی جامعه ای که سکس تابوست مسئله های پزشکی اون هم تابو خواهد شد و این وسط فقط دارندگان این مشکلات قربانی می شن . من با خیلی از بچه هایی که مشکل داشتن صحبت کردم و به اونا خیلی اصرار کردم که حتما خودشون رو به دکتر نشون بدن و ترسی هم نداشته باشن . یادمه در شماره های بعدی سه کاف یه سایتی رو معرفی کرد به اسم پزشکان گی ایرانی یا یه همچی چیز ی . خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم که همچی سایتی شروع به کار کرده اما بعد از مدتی دیدم که این سایت فقط یه متن انگلیسی روی سایتش قرار داده و هیچ فعالیت دیگه ای هم نمی کنه . من خیلی به این سایت نامه نوشتم و قضیه رو براشون باز کردم و خواهش کردم که این سایت رو اگه می تونن به زبان فارسی تبدیل کنن و اگه می تونن مقاله های پزشکی که به درد گی ها می خوره بذارن اما هیچی جوابی از اون ها نگرفتم مثل این که فقط می خواستن اعلام موجودیت کنن دیگه کاری به این داشتن که حداقل به چند نفر دیگه در زمینه ای که تخصص دارد کمک کنن . ۳۰ در صد نامه های

دیگه از افرادی بود که همه اهل سکس و این جور حرفا بودن . من با دیدن این حجم نامه ها تازه متوجه شدم که همه مثل من فقط دنبال دوست نیستن برای بعضی ها هم فقط سکس مهمه . اینا فکر می کردن که من یک بچه ی تن فروشی هستم که با این سایت می خوام خودم رو به فروش برسونم به خاطر همین برام نامه داده بودن و از سایزشون و قدشون و قیافشون گفته بودن و از من می خواستن که به اونا حتما جواب بدم که من هم البته جوابی ندادم . ۳۰ درصد بقیه افراد دیگه ای بودن مثل خودم که همه فقط دنبال یه دوست و رفیق و یه جایی فقط برای خودشون می گشتن لذا بهم تبریک می گفتن و من رو تشویق می کردن و دلداری می دادن . من به اکثر این ها جواب می دادم و در آخر نامه هم ذکر می کردم که تو هم اگه حرفی برای گفتن داری بهتره که دست به کار بشی و یه وبلاگ برای خودت درست کنی . ۱۰ درصد هم نامه های تهدید آمیز و زشت بود که من رو واقعا شوکه کرد . خط و نشون هایی که برام کشیده بودن . که ما تو رو حتما پیدا می کنیم . می کشیمت . خانوادت رو به خاک سیاه می نشونیم با کلی فحش و دشنام و حرف های زشت و رکیک که من بعضی از فحش ها رو از این نامه ها یاد گرفتم . خیلی از مخالفین سه کاف این مجله رو می خوندن چون براشون مهم بود که سه کاف چی می نویسه به خاطر همین تا می دیدن یه سایت سکسی دیگه سه کاف معرفی کرده زود به اون حمله می کردن من هم که دیگه جای خود داشتم . یک گی بودم و از نظر اونا یه همجنسباز که مستحق شنکجه بودم و سنگ سار . جالب این جاست که خودشون رو بسیجی معرفی می کردن . ولی از صد تا جاهل رضاشاهی هم بی ادب تر بودن

**جالبه . پس تهدید هم می شدید ؟**

تهدید شاید از دو سه نفر . ولی فحش و دشنام تا دلتون بخواد از آدم های مختلف شنیدم . این آدم های احمق حتی یه لحظه به خودشون این فرصت رو نداده بودن که کمی فکر کنن یا حداقل وبلاگ من رو تا آخر بخونن . همون اسم گی در اول وبلاگ از نظر اینان نشون دهنده ی نجس بودن من بود . من خیلی دوست داشتم که وبلاگ کاملی داشته باشم مثله خیلی از وبلاگ های دیگه که برای خودشون صفحه ی نظر خواهی داشتن . اما وقتی دیدم دریافت کننده ی این همه فحش و دشنام هستم دیگه از گذاشتن صفحه ی نظر خواهی هم منصرف شدم

**کسانی که با تو شروع به نوشتن کردن چی ؟ آیا اونا هم از این نامه ها می گرفتن ؟**

والا نمی دونم . کسی چیزی نمی گفت . من هم خودم چیزی ننوشتم . فقط یک بار توی وبلاگم اونم خیلی با لحن شوخی گفتم که یکی از دوستان تهدید کرده و می خواد برام ویروس بفرسته . دیگه چیز بیشتری در این مورد ننوشتم دیگران هم یادم نمی یاد که نوشته باشن . خب من اوایل تنها نویسنده ی گی بودم به خاطر همین حمله کردن به من خیلی آسون تر بود اما بعد یواش یواش تعداد نویسندگان زیاد شد به خاطر همین براشون فکر می کنم خیلی سخت بوده که به همه نامه بدن . فکر می کنم که بهروز هم از همین نامه ها دریافت می کرده . البته یادم نیست که در این مورد با هم صحبت کردیم یا نه ولی فکر می کنم که با اون هم این احمق ها تماس داشتن

این که گفتمی به اون سایت گی ها که دکتر بودن نامه نوشتی و گفتمی که به فکر گی های ایران هم باشن نشون می ده که مسائل گی ها رو دنبال می کردی و به رفع آن ها مشتاق بودی . آیا با سایتی یا گروهی همکاری داشتی یا اصلا پیشنهادی شد بهت ؟

والا به سایت های زیادی نامه دادم بیشتر فقط جنبه ی پیشنهاد داشت . دوست داشتم که با سایت هایی که مربوط می شد به ما گی ها حداقل رابطه ای داشته باشم . بیشتر هم با گی ایران در تماس بودم با این که در همون زمان هم سایت های دیگه ای هم بودن که مربوط می شدن به گی های ایرانی . قبل از این که وبلاگ بزخم و هنوز هم سایت گی ایران هم بود ، یادمه این سایت یه قسمت داشت که برای دوست یابی بود و هر کسی هر چیز و مدلی که می خواست رو اونجا می نوشت . برای من این جالب نبود که فقط یه محیط برای دوست یابی باشه چون همه دنبال یه چیز مشترک نیستن به خاطر همین به سایت گی ایران نامه نوشتم و نظرم رو گفتم و گفتم اگه دوست یابی ها مجزا از هم بشه خیلی بهتر خواهد بود . بعد از مدتی دیدم که سایت به نامه ی من واکنش نشون داده و همون کار رو انجام داده . دیگه شما وقتی وارد صفحه ی دوست یابی می شدید با چهار تا گزینه روبه رو می شدید یکی برای کسانی که دنبال دوستن . یکی برای کسانی که دنبال سکس با یک نفرن . یکی برای کسانی که دنبال سکس گروهین و یکی هم برای کسانی که دنبال یه شریک زندگی هستن که توی یه خونه مشترک مثل یه خانواده در کنار هم زندگی کنن . این جووری خیلی بهتر شد . تکلیف همه مشخص بود که کجا برن و تو کدوم قسمت دنبال نیازشون بگردن پس این دفعه به نامه ات ترتیب اثر داده شد

**ادامه دارد ...**



## از آن روزهای نخست ...

صفحه ی از آن روزهای نخست ، صفحه ای هست که شما می توانید وبلاگ اپسیلون گی را بخوانید . این نوشته ها اگر چه خیلی ساده و بدون ارزش ادبی هستند ولی با این حال اولین نوشته های یک وبلاگ نویس همجنسگراست که به خانه ی گی های ایرانی راه پیدا کرد . از این رو خواندن دوباره آن و به یاد آوردن خاطره ی آن زمان ها برای کسانی که با او آشنا هستند یا برای کسانی که می خواهند با او آشنا بشوند خالی از لطف نیست. از اپسیلون عزیز به خاطر همکاری و کمک هایی که به ما داشت از همین جا تشکر می کنیم .

## اپسیلون گی

\* صاحب این صفحه وجود خود را باور کرده است \*

Wednesday, February 26, 2003

● دیدن فیلم های سوپر برای من یک لذت لحظه ای داشت . یعنی مثل بچه های دیگه نبودم که فیلم رو تا آخر ببینم بعد فردا پیام با یک آب و تابی برای دوستانم تعریف کنم و خودمو به زور حشری کنم . فقط موقع دیدن فیلم حشری بودم . بعضی از قسمت ها رو رد می کردم . به نظرم میامد که عجب آدمهای کثیفی هستن . اصلا لذتی رو که بچه های دیگه می بردن رو من نمی بردم . ولی با این حال مجبور بودم خودمو جور دیگه نشون بدم . بهشون می گفتم بابا دست خوش عجب فیلمی بود ! چه کسی بود ! ..... اما خدا می دونه که چقدر از این واژه ها بدم میامد ولی خوب مجبور بودم

دوستانم انواع و اقسام فیلم ها رو آوردن . مردایی که ۵۰ سانتی متر کیر داشتن و توی زنها می کردن یا دو تا کیر داشتن یا انقدر کلفت بود که زنها بعضی وقتها حالت تهوع می گرفتن و هزار جور مدل دیگه . توی یک فیلم هم که همجنس بازی زنها بود که اصلا حالم بهم خورد . زود فیلم و برداشتم . الان هم یک سی دی از لزبین ها توی کشوی میزم هست که یادگار یک دوست از اون دوران هاست . خیر سرش مثلا بهترین فیلم رو بهم داده ولی من بعد از یک بار دیدن یک سوزن برداشتم و پشت سی دی رو خطی خطی کردم که دیگه اصلا غیر قابل استفاده باشه

خلاصه این حالت ها خیلی عجیب بود . هرچه بیشتر بهش فکر می کردم کمتر به یک جواب قانع کننده می رسیدم . توی این دوران هم یک دوست خیلی مشتکی پیدا کردم که الان هم خیلی مخلصشم . اسمش علی بود فقط تونستم با اون درد دل کنم

و بهش بگم که من به زن و کس و این جور حرف ها اصلا تمایلی ندارم و برای اینکه بیشتر حالیش کنم به

شوخی بهش می گفتم مواظب خودت باش که من همجنسبازم . این جوریا تا حدی قضیه رو دستش دادم بهم فحش میداد و کلی متلک بارم می کرد اما چون دوشش داشتم هیچ وقت ازش نارحت نشدم . چه دورانی بود هنوز که هنوز با هم ازون شوخی ها ی لفظی می کنیم ولی اون موقع حرف زدن با اون حکم تخلیه ی خودم رو داشت . حکم سبک کردن یک بار که روی سینم بود

اگرچه بیشتر با مسخرگی و لودگی همراه بود ولی خوب اصل مطلب رو بهش می رسوندم این که من به همجنس خودم خیلی علاقه دارم فقط همین . به سکس که اصلا فکر نمی کردم چون اصلا دوست نداشتم همجنس بازی کنم . عشق هم که دیگه هیچی . اصلا به این چیز ها فکر نمی کردم . فقط موضوع این بود که من به پسر بیشتر علاقه دارم تا دختر همین . تا این که سال اول تموم شد و من وارد سال دوم دبیرستان شدم .

یک سال بزرگتر شده بودم . صورتم از حالت بچگی در اومده بود . زیبا نبودم ولی صورتم جذاب بود . به هر صورت وارد سال دوم شدم . دیگه تا حدی روحیات خودم رو شناخته بودم وحالا یک دوستی هم داشتم که می تونستم باهاش از خودم بگم و من بی خبر از این که در سال تحصیلی جدید ، وارد یک دنیای افسردگی میشم سال جدید رو آغاز کردم .....

□ نوشته شده در ساعت ۶:۰۱ AM توسط gay epsilon

**Friday, February 28, 2003**

● سال دوم هم مثل سال اول شروع شد با این تفاوت که دیگه احساس غریبی نمی کردم و یک احساس غرور هم داشتم چون شاگرد ممتاز بودم و بچه هایی که توی سه ماه تابستون ندیده بودمشون دورم جمع می شدن و می گفتیم و می خندیدیم

اواسط ترم بود که احساس کردم بعضی از نگاه ها خیلی برام سنگینه . بیشتر بچه های سالهای بالاتر بودند . دفعات اول توی حیاط به صورت کاملا تصادفی متوجه این نگاه ها می شدم اما بعدها خودم به طور کنجکاوی دنبال این افراد می گشتم تا ببینم چی کار می کنن. کم کم متوجه شدم حرکاتشون هم خیلی غیرعادی هست هر وقت بهشون نزدیک می شم یک لبخند خفیف بهم می زدن یا توی راه روهای مدرسه الکی ازم ساعت می پرسیدن . و این جا بود که من از حالت های درونی خودم متنفرم شدم . چرا که از درون از این نظربازیا خوشم آمده بود اما از این که همیشه مورد توجه بودم سخت ناراحت بودم فکر می کردم رفتارم دخترونه است . دیگه زنگ های تفریح حیاط نمی امدم توی کلاس می موندم و هی به خودم فشار می اوردم که این فکر رو از خودم دور کنم که به من مثل یک شخصیت زن نگاه می کنن . توی رفت و آمد از حیاط مدرسه سرم رو پایین می انداختم و به هیچ جا نگاه نمی کردم . این کار من باعث شده بود که بعضی از اون افراد

گستاخ تر بشن و هی بیشتر خودشون رو به من نزدیک کنن . دوستم علی که متوجه گوشه گیری من شده بود به زور زنگهای تفریح من رو می آورد بیرون و من هم برای این که توی دید نباشم روی لبه های سنگی کنار حیاط می نشستیم . اما بدتر شد چند تا از اون پسرها تا می دیدن کنارم من خالی هست میامدن می شستن و با دوستاشون شروع می کردن به حرف زدن . نمیدونم چه مرگشون بود ولی انگار همین که کنار من می شستن براشون کلی قیمت داشت حتی هیچ حرفی هم به من نمی زدند فقط مشغول صحبت با دوستاشون بودن . دیگه دیوونه شده بودم هی به خودم می گفتم نکنه اینها فکر می کنن من کونی ام یا همجنسبازم یا فکر می کنن اوا خواهرم .

گوشه نشینیم بیشتر شده بود . قبلا ها فقط توی زنگهای تفریح بیرون نمی امدم اما حالا دیگه از خونه هم بیرون نمی امدم و کمتر کوچه و بیرون می رفتم . دیدن دسته های پسر ها یا حتی دختر ها که توی خیابون با هم راه میرن یا نامزدهایی که دست به هم دارن مغازه هارو نگاه می کنن همه برام عذاب آور بود به خاطر همین تصمیم گرفتم کمتر به بیرون بیام . شروع کردم به شعر خوندن و رمان و از این چیزها تا وقتها مو پر کنم اما به هر حال زنگهای تفریح نمی تونستم کاری کنم چون مدیر مدرسه هم قدغن کرده بود که زنگهای تفریح کسی توی کلاس ها نباید باشه تا این که برای اولین بار با یکی از اونهایی که همیشه یک جور متفاوتی بهم نگاه می کرد و انگار می خواست یک چیزایی رو بهم بفهمونه سر صحبتیم باز شد و .....

□ نوشته شده در ساعت ۹:۱۵ AM توسط gay epsilon

**Monday, March 03, 2003**

● زنگ تفریح بود . من و علی روی نمیکت سنگی کنار حیاط نشسته بودیم طبق معمول کنار من باز خالی بود ولی می دونستم که الان دوباره یکی از اون پسرها میاد میشینه اینجا و حدسم هم درست بود اومد ولی سکوت نکرد شروع کرد به حرف زدن .

دو سال از من بزرگتر بود ولی بعضی از درسها رو پاس نکرده بود به خاطر همین از من در مورد درسها و معلم ها سوال می کرد بعضی از معلمهایی رو هم که می شناخت پشتشون یه حرفی میزد و شروع می کرد به خنده . خوب من هم مجبور بودم برای جواب دادن بهش به چشمش نگاه کنم . نمی دونم توی چشمش چی دیدم ولی به دلم نشست با لباس حرف می زد ولی خوب می دونستم که با نگاهش داره چیزهای دیگه ای میگه . خدایا این چی بود توی دلم که داشت منو قلقلک می داد

شوق دوستی بود یا یک چیزی بالاتر . نمی دونم چی بود ولی اون روز تا آخر شب کلافه بودم . یعنی این قدر من ضعیف بودم که با نگاه یک نفر که تازه همجنس خودم هم بود این طور کلافه بشم ؟ دیگه صد در صد برام یقین شده بود که من مشکل روحی دارم . مگه میشه یک پسر از نگاه یک پسر دیگه دلش بلرزه یا عاشقش بشه ؟ حتما من اشتباهی پسر شده بودم . حیف که اون روزها خودم رو باور نکرده بودم وگرنه این قدر عذاب نمی دیدم . دیگه تصمیم گرفته بودم به یک دکتر یا روانپزشک مراجعه کنم ولی روم نمی شد . اخه

چی بگم . بگم اقا دکتر من به جنس خودم بیشتر علاقه دارم . می ترسیدم . نکنه یک مریض روانی بودم ؟ شبا با این فکر ها با خودم کلنجار می رفتم ولی صبح که میشد به عشق این که زودتر برم مدرسه و اون رو بینم سر از پا نمی شناختم . رابطه ی ما فقط در حد سلام و علیک بود ولی با همون دست دادن ها هم خوب می تونستم که از گرمای دستش بفهمم چه احساسی داره . عشق توی جون ما افتاده بود ولی خوب هیچ کدوممون نمی تونستیم اون رو ابراز کنیم . آخه چی می گفتیم مگه دوستی چی بود ؟ خوب ما هم که دوست بودیم یعنی دوست شده بودیم . خب دیگه چی باید بهم دیگه می گفتیم ؟

خیلی رو من فشار بود . هر لحظه ارزو می کردم که در کنارش بودم ولی خب این رو به حساب این می داشتم که از نظر روانی مریضم . تصمیم خودم رو گرفته بودم . قصد نداشتم که برم پیش دکتر . تصمیم گرفتم که با خودم مبارزه کنم و این میل به همجنس رو از خودم دور کنم به خاطر همین با وجود اینکه قلبا دوستش داشتم ولی باهاش شروع کردم به سردی رفتار کردن . دیگه دنبالش نمی گشتم که بهش سلام کنم . سرم رو می انداختم پایین به راه خودم می رفتم . خیلی باهاش سرد رفتار کردم ولی اون موقع فکر می کردم که دارم خودم رو درمون می کنم . شاید البته یک کم توی این مبارزه پیروز بودم ولی اون شکننده تر از این حرف ها بود و خیلی اروم توی خودش شکست .....

□ نوشته شده در ساعت ۵:۵۵ AM توسط gay epsilon

**Wednesday, March 05, 2003**

● الان هر چی به اون موقع ها نگاه می کنم می بینم چه قدر اشتباه می کردم و به خاطر این که هیچ شناختی از خودم نداشتم چه دوست خوبی رو از دست دادم کسی که واقعا دوستش داشتم و این دو طرفه بود . من کاملا می فهمیدم که اون هم من رو خیلی دوست داره ولی اون با کلامش و نگاهش به من می فهموند و من خودم رو به کوچه علی چپ می زدم و با خودم مبارزه می کردم و با اون هم سردی می کردم .

حالا می فهمم که چرا وقتی دیگه خودم رو از اون دور کردم خیلی افسرده شد .

زنگهای تفریح پایین نمی اومد . روی نیمکت کنار پنجره می شست و حیاط رو نگاه می کرد بعضی وقت ها واقعا دلم لک می زد که باهاش حرف بزدم به هر بهانه ای از علی جدا می شدم و یواش می رفتم کلاس تا اون رو بینم اما تا دم کلاس می رسیدم دوباره یک نیرویی مانع می شد . شاید ترس بود . نمی دونم . ترس این که نکنه اصلا من دارم اشتباه می کنم و این همه تصوراتی که برای خودم کردم ادامه ی همون بیماری روانی منه ؟

دوران سختی بود . از لای در کلاس نگاه می کردم بعضی وقتها سرش رو روی نیمکت گذاشته بود و اصلا متوجه من نمی شد . مبارزه ی سخت و بدی بود ولی خوب اون موقع چاره ای جز این به ذهنم نرسیده بود . نمی تونستم باور کنم که عاشق یک هم جنس خودم شدم . به نظر من یک چیز خیلی مسخره ای بود . به هر حال دیگه هر چه بود گذشت ولی خوب می تونست جووری دیگه ای این مسئله ادامه پیدا کنه . فقط کافی بود

که من خودم رو می شناختم و باور می کردم . نه تنها من بلکه فکر می کنم که اون هم خودش رو نشناخته بود و از این حسی که داشته رنج می برده وگرنه چرا باید به خاطر سردی رفتار من گوشه نشینی کنه .

روزها و هفته ها و ماه ها گذشت و سال دوم دبیرستان هم تموم شد . با هر خاطره ای که داشت و من دوباره باید سه ماه صبر می کردم تا دوباره بتونم اون رو ببینم

اون موقع این برای من خوش یک فرصت بود . یک فرصتی که بتونم قوی تر و بدون حضور اون با خودم مبارزه کنم اما تابستون همین سال بود که من به طور خیلی ناگهانی فهمیدم که پسر دایی ام به من خیلی علاقه داره . ۲۳ سال داشت . اما اون کم رو نبود حرفشو بهم زد و خواسته اش رو بیان کرد و من اگرچه الان ازش خوشم نمی یاد و به نظرم ادم کثیفی هست ولی خوب خیلی چیزها فهمیدم و خودم رو بهتر شناختم . حالا دیگه یک کمی هم از پریشانی بیرون امده بودم چون حداقل یک نفر رو پیدا کرده بودم که مثل خود من بود و می تونستم راحت و بدون هیچ خجالتی سوالهامو بپرسم .....

□ نوشته شده در ساعت ۵:۵۵ AM توسط gay epsilon

**Friday, March 07, 2003**

● این متنی که دارم می نویسم دنباله ی خاطراتم نیست

الان داشتم به صفحه ام نگاه می کردم دیدم همش دارم از خاطراتم می نویسم در صورتی که از اول نمی خواستم این طوری پیام جلو . می خواستم از هر چی که به ذهنم می رسه و در مورد هر چی که نظری دارم بنویسم ولی خب وقتی شروع کردم به نوشتن خاطراتم دیگه نتونستم خودم رو نگه دارم و همین طور اومدم جلو . اتفاقا به نظرم بد هم نیست . هست ؟ من خودم از خوندن خاطرات خوشم می یاد . یادش به خیر روزی روزگاری سایتی بود و توی این سایت گی ها داستان ها و مطالبشون و خاطراتشون رو می نوشتن . چرا خودش رو کشید کنار نمی دونم .

بگذریم ....

بعضی از دوستان زحمت کشیده اند و نامه داده اند . خیلی ممنون . به بعضی از نامه ها که لازم بود جواب دادم . بعضی ها سوال داشتن پاسخ دادم . اما جواب بعضی از سوالها رو خواستم که این جا بنویسم . اشکل مشکال که نداره ؟ داره ؟

دوست عزیز ، من صفحه ی نظر خواهی ندارم چون دوست نداشتم داشته باشم متاسفانه برای نظر دادن باید قبول زحمت کنی و ایمیل بدی ( ببخشیدها )

دوست عزیزی که پرسیده بودی چه اصراری برای گفتن خاطراتم دارم .

من هیچ اصراری ندارم ولی خب عقیده دارم که بعضی از مسائلی که برای من پیش اومد ممکنه برای کسان دیگری هم حتی اگر انگشت شمار باشن اتفاق افتاده باشه . در این صورت خوندن تجربه ی دیگران خالی از



لطف نیست . همون طور که گفتم من هم به خوندن خاطرات و نظرات دیگران در مورد مسائل خیلی اهمیت می دم . واقعا بعضی وقت ها دید ادم عوض میشه . قبول داری ؟

دوست عزیزی که گفته بودی چرا هیچ لینکی یا پیوندی ندارم . من دوست دارم که اون لینک ها فقط ادرس وبلاگ گی های ایرانی باشه . که متاسفانه هنوز که هنوزه همتایی پیدا نکردم . البته دو وبلاگ از دو دوست دیگر هست ولی ان ها هم خیلی وقته که صفحه شان را روزرسانی نکرده اند به خاطر همین از لینک دادن به انها خودداری کردم

قبول افتاد ؟

دوست دیگری خواسته بودن که در وبلاگم عکس بذارم . چرا دروغ بگم . من با گذاشتن عکس توی وبلاگم مشکل دارم و خودم هم مایل به گذاشتن عکس بودم

اصلا برای زمینه ی صفحه ام هم یک عکس توپ پیدا کرده بودم ولی هر کاری کردم نشد که نشد که نشد که نشد .....

تا دوشنبه .....

□ نوشته شده در ساعت ۶:۰۳ AM توسط gay epsilon

**ادامه دارد ...**



## ای صبا گر به جوانان چمن باز رسی ...

خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

**دلکده :** قرار دادن سخنان هر دوستی که برای این صفحه نامه می نویسد ، صرفاً از روی هدفی است تا دیگران با آنچه که در اندیشه ی سایر هم کیشان خویش می گذرد ، آشنا بشوند . لذا گذاشتن این سخنان در این صفحه به معنی قبول یا رد منظور نویسنده از طرف دلکده نیست . بلکه تنها بیان اندیشه هاست .

### دو نامه از حمید \_ کردستان

سلام خوبان...می خواستم از خودمان بنویسم...همیشه در این گونه نشریات و سایتهایی از این قبیل صحبت های زیادی از بر خورد دیگر افراد جامعه و دولت نسبت به همجنس گرایان شده و میشود...ولی از خودمان چه؟... درصد بسیاری از ما با این که می دانیم کی و چی هستیم باز هم سر خود را شیره می مالیم با این که میدانیم ته قلبمان چه چیزی را داد می زند ..ولی..فقط به خاطر اینکه پدر مادر..خانواده و جامعه از ما انتظار دارد تن به ازدواجی می دهیم که نه تنها خوشبختی را به ما نمی دهد بلکه یک انسان بی گناه از همه جا بی خبر را فریب می دهیم و در آینده یک یا دو یا چند تا بچه بی گناه را از نعمت آنچه را که حقشان است باز میداریم..متأسفانه روزانه در گوشه و کنار شاهد این چنین رفتای از خودمان هستیم...با القاب و عناوینی چون...پسر تا زن نگیرد مرد نمی شود ..بچه برای آخر پیری خوب است که عصای پدر مادرش باشد...ویا اینکه ازدواج سنت پیامبر است ...ویک مشت حرفهای بچگانه الکی خوش از این قبیل را تحویل جوان میدهند ..و جوانیکه زیر این همه فشار است مجبور می شود آخر سر بله را بگوید...منظور و هدف من از این حرفها این است که آیا هدف واقعی مردم دگر جنس گرا از این ازدواج های تحمیلی به اطرافیان خود چیست؟؟؟ آیا آنها می دانند تعریف خوشبختی چیست؟؟چند درصد از این مردم خوشبختی واقعی را چشیده اند؟ اگر میدانند زندگی چیست والقبای خوشبختی در ازدواج را می دانند پس این همه طلاق... از هم پاشیدگی خانواده ها...دختران فراری...زنان روسپی ...نوجوانان بزه کار و همه آنچه را که همه شاهد آن هستیم از کجا سرچشمه می گیرد؟؟؟آیا غیر از این است که همه این ها انسانهایی هستند که از خانواده هایی آمده اند که در آن گاه ها همه چیز بوده غیر از خوشبختی؟؟؟ مورد دیگر تعریف آنها از مرد بودن چیست؟؟ آیا تعریف آنها از مرد بودن این است که علیرغم خواست درونی تسلیم حرفهای ابلهانه آنها شویم؟ آیا واقعا آنان خود به معنای کامل مرد می باشند؟؟؟؟؟؟ آیا شخصی را که با داشتن زن و بچه و در کل خانواده به فکر عیاشی های بی پایان خود است ...شرم و حیا ...قداست خانواده و حرمت ناموس مردم برایش هیچ ارزشی ندارد میتواند مرد خطاب کرد؟؟؟؟ مادامیکه حرف از ما به میان می آید همین اشخاص با داشتن رذایلی از این قبیل علم دار

غیرت و پاکی و شرف می شوند...مورد دیگر این که آیا هدف از خلقت آدمی صرفا تولید مثل است؟؟چرا انسان باید تا این حد جسور و خود خواه باشد که در بسیاری از موارد بدون داشتن هیچ گونه تضمینی از قبیل مسکن ...آسایش...تربیت...سلامت جسمی و روحی فقط به خاطر باور های نادرست فرهنگی جامعه موجب پیدایش فردی شود که از بدو تولد کوچکترین تضمینی برای سعادتش وجود ندارد؟ اگر خانواده ها به جای تولید مثل حیوانی چشم های کورشان را باز می کردند مواردی از قبیل انواع بیماری های جسمی ...فرار ..اعتیاد...اعمال شنیع همجنس بازی و بجه بازی .....به پایبترین حد خود میرسید یا حداقل به این صورت امروزی حاد نبود....نکته دیگر این که همان طور که مکررا در بسیاری از جهات به آن اشاره شده است ...پندارهای نادرست دین که یکی از موثر ترین چماق ها برای سرکوبی مردم بوده نیز یکی از همان معضلات ماست...درست است که می گویند طبق احادیث و روایات ( حال خدا می داند که از کجا درش آورده اند) ازدواج سنت پیامبر است ...و ایشان بر تاکید بر ازدواج اصرار فرموده اند ولی آیا این حرف برای تمامی مردم صحت و عینیت دارد؟؟؟هر عملی که منجر به خوشبختی و سعادت انسان شود پاک و مبرا است .....آیا این سنت پسندیده ازدواج شامل آن می شود مادامیکه نه تنها موجب خوشبختی فرد نشود بلکه بر عکس موجبات تباهی یک خانواده را نیز فراهم کند؟؟؟؟؟؟؟؟

سلام خوبان ....مطلبی را برایتان ارسال کردم که اگر آن را در خور وشایسته دیدید خوشحال می شوم آنرا با هر عنوانی که صلاح می دانید چاپ کنید.....

طبق آمارها حدود یک دهم مردم همجنس گرا هستند...ولی آیا چند درصد از این افراد از همجنس گرا بودن خود با خبر هستند؟ یا آن را به درستی شناخته اند یا قبول دارند؟ و اینکه آیا چه چیزی موجب این تعارض و عدم خود باوری در میان همجنس گرا یان ایرانی شده است؟؟از بیجگی در مدارس به ما آموختند خدایی هست ...پیامبری هست...چنین است وچنان است این گناه است... آن ثواب است...این حرام است آن حلال است .ولی هیچ گاه نگفتند خود را بشناسید آنگونه که هستید و حتی جو خیلی از خانه ها اجازه حتی فکر کردن در این باره را به فرزندان نمیداد... آیا آن اساتید و علما که راه بهشت را به مردم نشان میدهند خود خدا را شناخته اند؟؟آیا همین ها خود در بهشت جایی دارند؟؟ یک مشت افکار تکراری را که باب دلشان است توی ذهن و فکر جوانان می کنند خیلی وقتها از رحمت ورتوفی خداوند سخن می گویند... گاهی از بهشت و گاهی از جهنم گویی که خودشان به معراج تشریف برده و بر گشته اند...متأسفانه به دلیل وجود دین اسلام دروغین وباز هم متأسفانه به دلیل وجود دین افراطی شیعه در میان بیشتر مردم ایران مانع از هوشیاری فکری و آزاد اندیشی مردم شده است ( البته قصدم توهین به عقاید مردم نیست ولی با نگاهی به کشور های اسلامی این عقب ماندگی را بیشتر احساس می کنید) به وسیله ابزار دین که همیشه مثل چماق بالای سر مردم بوده است سعی شده مردم را از آنچه هستند باز بدارند.هر جا که به نفعشان باشد از خوبی های پروردگار و

بخشش و رحمت حرف می زنند و هر جا که مزاجشان خوش نباشد از قهر الهی غضب و از این جور چیزها می بافند مخصوصا زمانی که سخن از همجنس گرای بی و به قول خودشان لواط به میان آید... نمی دانم چرا هر وقت که حرف از همجنس گرای بی و در کل اقلیت های جنسی به میان می آید دیگر آن بخشش بی پایان الهی آن همه رحمت خداوندی پایان میرسد!! چرا هر وقت نوبت به ما میرسد آسمان سنگ می شود.... درهای جهنم باز می شود دیگر راه بخششی نمی ماند به قول خودشان خدا و پیامبر و آنچه که بر زمین است به ما لعنت می فرستند!! مگر ما را همان خدا نیافریده است؟؟ آیا خداوند از روز ازل با این بندگان کینه داشته؟؟ و آیا اینکه خدا از خلق ما هیچ هدفی نداشته؟؟ میدانم شمایی که روشن دل و روشن ضمیر هستید منظور من را فهمیده اید ولی روی سخن من بیشتر با آن همجنس گرایانی است که به دلیل باور های نا درست دینی ما و خودشان را پس می زنند.. روی سخن من بیشتر با آن دگر جنس گرایانی است که ما را بی آنکه بشناسند بی آنکه از حکمت کار خدا چیزی بدانند بی آنکه معنای انسان بودن را فهمیده باشند قضاوت هایی میکنند و اعمالی انجام می دهند که در خور هیچ انسان خطا کاری هم نیست حالا چه برسد به بی گناهایی چون اقلیت های مظلوم جنسی.... قتل ترنس های بی پناه را در خانه های خود... به دار آویختن همجنس گرایان را ... تجاوز جنسی به ترنس های بی گناه در زندان و صدها مورد ضد انسانی دیگر که هر روزه شاهد آن هستیم.... کدامیک از این جنایات در دادگاه عدل الهی راه بخشش دارد؟؟ آیا با این همه ظلم که بر بندگان بی دفاع خدا می کنند باز هم دست به آستان خدا بر می دارند و تقاضای بخشش می کنند؟؟ همجنس گرایان ما باید بدانند و این را باور داشته باشند که من در وهله اول یک انسان هستم که انسان یعنی شعور... آزادگی .. عقل و احساس که هیچ چیز از دیگران کم ندارم و چه بسا از بسیاری جهات از آنان برتر می باشم و بعد یک ایرانی هستم یک ایرانی که هزاران سال ریشه و اصالت دارد و در درجه بعد میتوانم یک مسلمان یا مسیحی یا با هر دین دیگری باشم... خیلی از همجنس گرایان ایرانی با داشتن درک و شعور کافی از ذات و احساس خود به همان دلایلی که ذکر شد نمی توانند و نمی خواهند وجود خود را قبول کنند . همجنس گرا بودن دلیل بر کنار گذاشتن اعتقادات آدمی نیست اما اعتقادات مفرط و خشک و بی اساس نباید موجب کوری چشمان ما از حقیقت شود .. من خود مسلمان هستم و به خدای خود ... دین خود عشق می ورزم ... ولی نه می توانم و نه می خواهم روح و احساس خود را نادیده بگیرم . چون قبل از اینکه بفهمیم که دین چیست . قبل از اینکه معنی کلمه ایرانی بودن .. کرد بودن... ترک بودن ... لر بودن... فارس بودن را درک کنیم این احساس و خواسته در نهاد ما گذاشته شده بود. احساسی که از طرف همان پروردگار آمده است پس چرا باید در وجود آن شک کرد و آن را به قول خیلی از کور سیرت ها مریضی و انحراف قلمداد کرد.. آیا غیر از این است که هر عشق و احساس پاک میتواند مقدس و مبرا از معصیت باشد!! ما در عین حال که همجنس گرا هستیم یک انسان و یک آزاده هستیم شک نکنید.....آزاده باشید و سر بلند

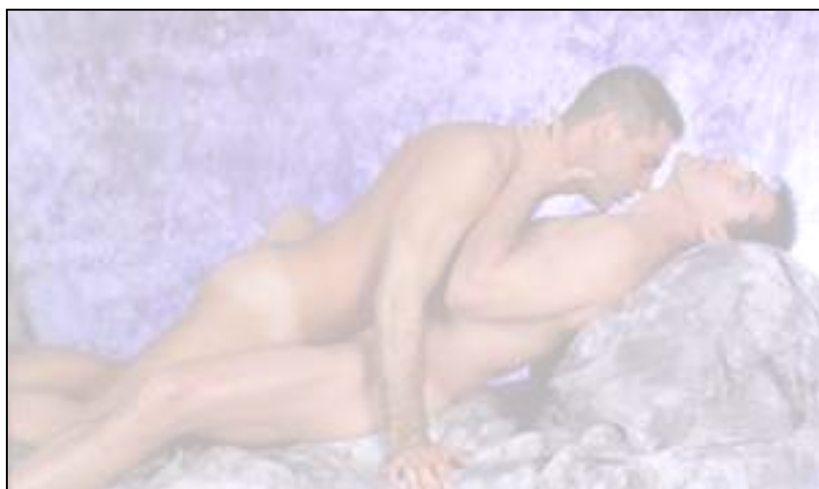
# کوچه باغ

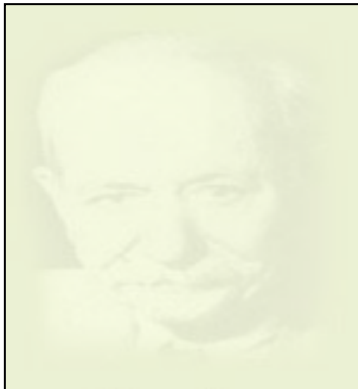
هنگامی ناشناس ، دلی دارم  
 بگو ، بگو چه کنم ؟  
 پرهیز عاشقی نکند  
 پروای آبرو چه کنم ؟  
 این ساز پر شکایت من  
 یک لحظه بی زبان نشود  
 ای خفتگان ، درین دل شب ، با ناله های او چه کنم ؟  
 گوید که وقت دیدن او ، دست تو باد و دامن او  
 گویم که می کشد ز کفم  
 با آن ستیزه جو چه کنم ؟  
 گرید ، چنین خموش ممان  
 از عمق جان ، برآر فغان  
 گویم که گوش کرده گران  
 بیهوده ، های و هو چه کنم ؟  
 جوشیده و گذشته ز سر  
 صهای این سبو ، چه کنم ؟  
 معشوق کور باطن من  
 پروای رنجشم نکند  
 من نرم تر ز برگ گلم  
 با این درشت خو چه کنم ؟  
 ای عشق ، دیر آمده ای  
 از فقر خویشتن خجلم  
 در خانه نیست ما حضری  
 بیهوده جست و جو چه کنم ؟

**سیمین بهبهانی**

در دیگران می جویی ام اما بدان ای دوست  
 اینسان نمی یابی ز من حتی نشان ای دوست  
 من در تو گم گشتم مرا در خود صدا می زن  
 تا پاسخم را بشنوی پژواک سان ای دوست  
 در آتش تو زاده شد ققنوس شعر من  
 سردی مکن با این چنین آتش به جان ای دوست  
 گفתי بخوان ، خواندم اگر چه گوش نسپردی  
 حالا که لالم خواستی از خود بخوان ای دوست  
 من قانعم آن بخت جاویدان نمی خواهم  
 گر می توانی یک نفس با من بمان ای دوست  
 یا نه تو هم با هر بهانه شانه خالی کن  
 از من ولی برشانه ها بارگران ای دوست  
 نامهربانی را هم از تو دوست خواهم داشت  
 بیهوده می کوشی بمانی مهربان ای دوست  
 آن سان که می خواهد دلت با من بگو آری  
 من دوست دارم حرف دل را بر زبان ای دوست

محمد علی بهمنی





## چرند و پرند ...

به مناسبت هفتم اسفندماه  
سالروز خاموشی علامه دهخدا

علی اکبر دهخدا در حدود سال ۱۲۹۷ ه.ق. در تهران متولد شد. هنگامیکه یک سال بیش نداشت، پدرش وفات یافت و وی زیر نظر توجهات مادر خود به تحصیل ادامه داد. در آن زمان یکی از فضلالی عصر به نام شیخ غلامحسین بروجردی برای تعلیم و تربیت دهخدا تعیین شد و وی زبان عربی و علوم دینی را نزد این استاد بزرگوار آموخت. مرحوم دکتر محمد معین نقل می کند: «استاد دهخدا اغلب اظهار می کردند که هر چه دارند بر اثر تعلیم آن بزرگوار است.» چند سال بعد که مدرسه سیاسی در تهران تأسیس شد، دهخدا در آن مدرسه به تحصیل پرداخت و زبان فرانسه را در این مدرسه آموخت.

همزمان با آغاز مشروطیت، وی با همکاری مرحوم جهانگیرخان و مرحوم قاسم خان، روزنامه معروف **صور** **اسرافیل** را منتشر کرد که از جراید بنام و مهم صدر مشروطیت بود. جذاب ترین قسمت این روزنامه یک ستون طنز بود که تحت عنوان «چرند و پرند» به قلم دهخدا و با امضای «دخو» نوشته می شد. سبک نگارش این ستون در ادب فارسی بی سابقه بود و مکتب جدیدی را در عالم روزنامه نگاری و نثر معاصر فارسی پدید آورد.

دهخدا با شجاعت و جسارت تمام همه مفاسد اجتماعی و سیاسی آن روزگار را با روش طنز در آن مقالات منتشر می کرد. وی یکی از بنیانگذاران طنز در ایران است. مقالات او آتش در جان مستبدان و درباریان می انداخت. نمونه ای از طنز این بزرگمرد سیاست و فرهنگ ایران را می خوانیم:

**گفت: نخور! عسل و خربزه با هم نمی سازند، و خورد. یک ساعت دیگر، طرف را دید مثل مار به خودش می پیچید. گفت: نخور! این دو با هم نمی سازند. گفت: حالا که این دو با هم ساخته اند که من را از میان بردارند.**

مقالات طنز آمیز دهخدا به خاطر آنکه به زبان مردم کوچه و بازار نوشته شده و به خدمت همان مردم در آمده بود و دردها و نیازهای آنان را باز می گفت در قلب مردم نفوذ بسیار کرده بود و خوانندگان بسیار داشت. صور اسرافیل مهمترین روزنامه دوره اول مشروطیت در ایران بود.

پس از درگذشت «مظفرالدین شاه» و به روی کار آمدن «محمد علی میرزا» و مخالفت وی با مشروطیت و آزادیخواهان به دستور وی مجلس به توپ بسته شد و جمعی از آزادیخواهان تبعید و دستگیر شدند و دهخدا که جز گروه آزادیخواهان بود به پاریس تبعید شد. وی در آنجا و سپس در سوئیس به انتشار مجدد روزنامه

صویراسرافیل دست زد. هر نسخه آن به گوشه ای از دنیا میرفت و مرکز نشر صویراسرافیل، به مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه طلب تبدیل شده بود.

پس از تبعید محمد علی میرزا، دهخدا به استدعای مشروطه طلبان به ایران آمد و به عنوان نماینده به مجلس شورای ملی راه یافت .

در دوران جنگ جهانی اول، دهخدا در یکی از روستاهای چهارمحال بختیاری ایران سکونت داشت و پس از پایان جنگ به تهران بازگشت و از امور سیاسی کناره گرفت و به کارهای علمی و فرهنگی مشغول شد و تا پایان عمر پر ثمر خویش، به مطالعه و پژوهشهای خود ادامه داد.

استاد علی اکبر دهخدا از خیره ترین و فعال ترین استادان ادبیات فارسی در روزگار معاصر است که بزرگترین خدمت به زبان فارسی در این دوران را انجام داده است. **لغت نامه بزرگ دهخدا** که در بیش از پنجاه جلد به چاپ رسیده است و شامل همه لغات زبان فارسی با معنای دقیق و اشعار و اطلاعاتی درباره آنهاست و کتاب امثال و حکم که شامل همه ضرب المثل ها و احادیث و حکمت ها در زبان فارسی است خود به تنهایی نشان دهنده دانش و شخصیت علمی مرحوم استاد دهخدا می باشند .

«لغت نامه» دهخدا یکی از آثار ارزنده اوست که حاصل بیش از چهل سال زحمات شبانه روزی او می باشد. این کتاب در بیست و شش هزار و چهار صد و هفتاد و پنج صفحه سه ستونی به قطع رحلی با تعداد شش هزار دوره ، امروز در دسترس فارسی زبانان است .

حدود نیمی از کتاب لغت است با معنی و شاهد و نیم دیگر آن اعلام تاریخی و جغرافیایی است . این اثر بزرگ حاوی کلیه لغات فرهنگهای خطی و چاپی فارسی و عربی است و در نقل آنها بسیاری از غلط های گذشتگان تصحیح شده است و بسیاری از لغات ترکی، مغولی، هندی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، روسی، ..... متداول در زبان فارسی نیز در این فرهنگ آمده است. برای صحیح خوانده شدن لغات در جلوی هر کلمه حروف حرکت دار به کار رفته است. علاوه بر این مزایا، یک دوره مفصل دستور زبان فارسی نیز در لغتنامه آمده است. چاپ لغت نامه نخست در سال ۱۳۱۹ در چاپخانه بانک ملی آغاز و یک جلد آن در ۴۸۶ صفحه به چاپ رسید و مدتی متوقف شد، سپس مجلس شورای ملی عهده دار چاپ لغت نامه بود و چون لغت نامه به دانشگاه تهران منتقل شد، چاپخانه دانشگاه به تنهایی عهده دار چاپ شد که هم اکنون هم ادامه دارد.

محل فعلی لغت نامه در شمیران جنب باغ فردوس مستقر است و این مؤسسه توانسته لغت نامه دهخدا را در ۲۲۲ جزوه شامل حدود بیست و هفت هزار صفحه چاپ و در اختیار علاقه مندان و محققان ایران و پژوهشگران جهان قرار دهد

از دیگر نوشته های علامه دهخدا می توان به آثار زیر اشاره کرد:

امثال و حکم

ترجمه عظمت و انحطاط رومیان

ترجمه روح القوانین



---

فرهنگ فرانسه به زبان فارسی

ابوریحان بیرونی

تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو

دیوان سید حسن غضنوی

تصحیح دیوان حافظ

تصحیح دیوان منوچهری

تصحیح دیوان فرخی

تصحیح دیوان مسعود سعد

تصحیح دیوان سوزنی

تصحیح لغت فرس اسدی

تصحیح صحاح الفرس

تصحیح دیوان ابن یمین

تصحیح یوسف و زلیخا

مجموعه مقالات

پندها و کلمات قصار

دیوان دهخدا

### رحلت:

سرانجام علامه دهخدا در ساعت شش و ربع بعد از ظهر روز دوشنبه هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ هجری شمسی در خانه مسکونی خویش به رحمت ایزدی پیوست. جنازه آن مرحوم به شهر ری مشایعت و در ابن بابویه در مقبره خانوادگی مدفون گردید.



## گلبرگ

### داستان کوتاه : داستان اول

#### کافی شاپ

نویسنده : سپنتا

آقا ... معذرت می خوام .... ببخشید . لطفا دو تا کافه گلاسه ی شکلاتی ... بله دو تا .... مرسی ....

— ببین .... تو رو این گوشه ی دنج آوردم که برای آخرین بار حرفامو راحت بهت بزنم . نمی خوام فلسفه بافی کنم نه . نمی خوام بگم خیلی آدم چیز فهمی هستم . ولی دلم می خواد که اوضاع و احوال خودمو خودت رو خوب بفهمی . بدونی که در چه شرایطی قرار داریم . شاید بتونی بهترین تصمیم رو بگیری ... ببین .... بذار رک و رو راست بهت بگم . شاید من اصلا اون آدمی نباشم که تو دلت می خواسته . شاید خانواده ی من اتفاقا جز اون صد در صد آدمایی باشن که تو از اونا متنفری . همه ی این ها درست اما ، اگه یه کم فکر کنی می بینی بهترین راه ، هم برای خلاصی تو از خانوادت هم برای خلاصی من از خانوادم ، اینه که به این چیزا اصلا فکر نکنیم . این که من خوبم تو بدی من بدم تو خوبی ، اینا اصلا نباید روی قصد و هدف نهایی ما تاثیر بذاره . تو باید بفهمی که ما با این کار ، خودمون رو از دست خانوادهامون ، از فشاری که اونا دارن به ما تحمیل می کنن راحت می کنیم . اگه می خوایم که یک زندگی آرامش بخشی داشته باشیم ... نرگس این رو بفهم .... من یک پسر همجنسگرم . تو یک دختر همجنسگرایی . می فهمی این یعنی چی ؟ ... تو نمی خوای با معشوقه زندگی کنی ؟ تو نمی خوای طعم عشق رو بچشی ؟ تو نمی خوای توی آغوش عشقت بخوابی ؟ نکنه می خوای به خانوادت بگی که من زن می خوام ! فکر می کنی اونا هم بهت می گن آخه ... دختر کوچیکه ی ما دلش شوهر نمی خواد دلش زن می خواد ! .... نه عزیز من .... این به اصطلاح روشن فکری ها رو بریز دور . خانوادهامون اگه این چیزا رو بفهمن ، زندگی مون رو زهر مار می کنن ! عمرا اگه بتونی به پدر و مادرت بگی که یه دختره همجنسگرایی . اصلا اگه تونستی بگی بهت اجازه می دم که توی همین رستوران جلوی همه محکم بزنی تو گوش منو داد بزنی خواجه سه پستون .... ما هیچ راهی جز این که فقط در خفا زندگی کنیم نداریم . حالا که این موقعیت پیش اومده پس چه خوبه که بهترین استفاده رو ازش ببریم ... ببین .... ما از نظر قانونی ازدواج می کنیم . چیزی که خانوادهامون می خوان . اما خودمون که می دونیم کی هستیم ! دیگه سر خودمون رو شیره نمی مالیم که ! ما فقط با این روش می تونیم از زیر فشار خانواده هامون بیایم بیرون . اگه هدفمون اینه پس دیگه چه فرقی می کنه که تو از مادر من خوشت بیاد یا من از مادر تو خوشم نیاد . ببین ما نباید این فرصت رو از دست بدیم . من با معرفی کردن تو به خانوادم به عنوان تنها دختری که می خوام باهاش ازدواج کنم ، راحت می تونم اون زندگی مستقلی که سال ها توی ذهنم بود رو هم برای تو هم برای خودم بسازم . فقط کافیه تو بله بگی .... ببین من چهار ساله که با پدرام ازدواج کردم . چهار ساله ما داریم رو هوا زندگی می کنیم . ما دیگه تصمیم گرفتیم زندگی مشترکمون رو شروع کنیم . به

خاطر این که نمی‌خوایم عمرمون رو الکی تلف کنیم . اونم به خاطر هیچ و پوچ . می‌خوایم زندگی کنیم . می‌خوایم از زندگیمون لذت ببریم . اما خودت بهتر می‌دونی که ماها این جا داریم غیر قانونی نفس می‌کشیم . تنها حالتی که می‌تونیم ادعا کنیم ما هم مثل دیگران زندگی عادی داریم ، همین کاریه که دیگران هم دارن انجام میدن . و اونم ازدواج عاشقانه ی یک پسر و دختره . با این تفاوت که من می‌دونم تو کی هستی و تو هم می‌دونی که من کی ام . مردم فقط به ظاهر قضیه کار دارن . همین که فهمیدن ما از روی عشق با هم ازدواج کردیم دیگه براشون بسه . دیگه کاری ندارن که ما شبا چی کار می‌کنیم . خودشون بهتر از همه می‌دونن که ما چی کار می‌کنیم . ما هم همین رو می‌خوایم . که اونا با خیال خودشون خوش باشن .... بین .... تنها شرطی که اون دو واحد خونه به نام من همیشه همینه که من ازدواج کنم . تو اگه قبول کنی و ظاهرا با من ازدواج کنی ، اون دو واحد رو قشنگ از پدرم می‌گیرم . میلش می‌کنم . با همه جور وسیله پرش می‌کنم . یکی رو می‌دم به پدرام یکی رو هم می‌دم به تو که توش زندگی کنی . هر جور که دوست داری . چون در واقع خونه ی شوهرته . با این تفاوت که من فقط زمانی با تو هستم که قراره کسی ما رو با هم ببینه . وگرنه من دیگه با تو کاری ندارم . خرجیت رو می‌دم ، هر چه بخوای برات می‌خرم ، هر کاری دوست داری می‌تونم بکنم ، می‌خواهی کار کنی ، می‌خواهی ادامه تحصیل بدی ، می‌خواهی دوست دخترت رو بیاری ، به عنوان یک دوست یا یک محرم راز هر کاری که بشه برات انجام میدم که تو احساس رضایت کنی . مطمئن باش که ما لفظا زن و شوهریم ، اما به قرآن قسم می‌خورم که کاری باهاش نداشته باشم . دلم می‌خواد که اینو خوب بفهمی . شرایط ما جوری نیست که حالا حالاها انتظار بکشیم . با اولین موقعیت باید خودمون رو از این چاله بکشیم بیرون . وگرنه اگه بخوای انتظار بکشی شاید تا آخر عمرت به هیچ نتیجه ای نرسی . بین کی بهت گفتم ها . خواهش می‌کنم که عاقلانه تصمیم بگیر . خب ؟ ...

بیا ! .... اینم که آب شد ! .... می‌خواهی بگم یکی دیگه بیاره ؟ ....

۸۴/۱۱/۱۳

## داستان کوتاه : داستان دوم

### شاهد ماجرا

نویسنده : پیام شیرازی  
سبک داستان اقتباسی است.

ساعت رو میزی مثل هر روز صبح سر و صدایش رفت بالا. من بیچاره هر روز باید راس ساعت ۷ این درد سر رو تحمل کنم.

بهتر از هر چیز این است که از کنارش پاشم و برای خودم یک صبحانه دست و پا کنم. آن وقت ها هیکلش به این گندگی نبود، کمی تو دل برو تر بود ولی الان باز هم با این هیکل پهنش دوستش دارم. دست کم نمی گذارد خاطرات گذشته ام تکرار بشود.

دفعه اولی که دیدمش ۲۰ سال پیش توی آن بار لعنتی بود. رفته بودم تا یک چیزی برای خوردن پیدا کنم. کنج یک میز نشسته بود. جای مناسبی برای آدم های شیک و پیکی مثل او نبود ولی من که پاتوقم آنجا شده بود یعنی راستش جای دیگری به من نمی دادند. آن بار تنها جایی بود که می توانستم دلی از غذا در بیاورم. همه با انگشت نشانش می دادند یا گیر به ابروهای برداشته اش می دادند یا از آن مدل موهایش می خندیدند. این میز کناری من هم که با دیدنش یاد خاطرات دبیرستانشان افتادند و از همکلاسی اوخواهرشان حرف می زدند. اما این ها همه احمق هستند هیچ کدامشان متوجه آن آرایش ملیحی که روی صورتش بود نشدند. آخه هر چی باشه من توی کارم ماهرم، از بس که مرد دیدم به چشمم.

آه! الان دقیقا موقع لوس بازی بود شاید می توانست همان کسی باشد که مدت هاست دنبالش بودم. کمی دور میزش چرخیدم که توجهش را به خودم جلب کنم. وای که چقدر مخ مخ می کنه با این قهوه خوردنش. تا سرش را بالا آورد و نگاهی به من انداخت یک دماغی تکان دادم و پریدم توی بغلش. کمی خودم را مالیدم بهش و از این لوس بازی هایی که برای همه مردها می کردم.

با همه مردها فرق داشت اصلا چندشش نشد گویا خیلی وقتی بود چیز نرمی توی دستش نیافتاده بود. بلند شد و تا دم در همراهم آمد چشم توی چشم هایم دوخته بود. خدا خدا می کردم من را هم با خودش ببرد آخه دیگر خسته شده بودم از این همه سال دربه دری. این تنها لبخندی بود که مدتها به من زده می شد. اما چه حیف که بعدش جدایی بود. دستی به سرم کشید و لبه ی پالتویش را بالا زد و رفت. آن از من دورتر می شد و سایه اش توی نور چراغ ته کوچه درازتر می شد. یک چیزی ته دلم گفت پشت سرش برو؛ نمی دانم چرا پا روی غرورم گذاشتم. هر چه باشد مرا نخواستی بود. حرف دلم را گوش دادم پشت سایه اش را گرفتم و راه افتادم. خیلی با شخصیت در عین حال که هنوز غرورم را کوچک نشمرده بودم راه می رفتم.

یادم به آن زندگی کثیفی که قبلا داشتم افتاد. البته من آن را کثیف نکردم. اگر آن سیاهه به بختم نیافتاده بود الان فکر و ذکر آن سه تا توله اش را نداشتم. آن را هم یک شبه عاشق شدم و بعد کلی دردسر! البته این ها را نباید به این یکی بگم و گرنه اصلا راهم نمی دهد به خانه اش. هزار و یک بهانه است چرا راستش را بگم؟! باز هم فکر و ذکر رفت طرف گذشته و نزدیک بود کار دستم بده و این یکی را هم از دست بدهم. به جلو خانه رسیده بود و داشت کلید می انداخت که در را باز کند. من هم وایسادم تا خودش دعوتم کند آنقدر توی چشمهایش نگاه کردم تا در را باز گذاشت و من هم خیلی سنگین رفتم تو. حقت نبود آن شب آنقدر فیس و افاده می آمدم باید می رفتم و کنارش می خوابیدم. هرچی باشد کمکم کرده بود وگرنه فردا جنازه ام بیرون کف خیابون بود.

تا طبقه دوم آنقدر یواش و پاورچین راه می رفت انگار نمی خواست همسایه ها بفهمند که من آدمم اما اول و آخرش که می فهمیدند. من که برای یک شب و دو شب نمی خواستم آنجا بمانم تا الان که نزدیک به ۲۰ سال پیش اش هستم. این روزها خپل و تنبل شده اما اوایلش خیلی دوستم داشت. انگار این جنس مردها جوروی است که نمی خواهند محبتشان را نشان بدهند. اما راستش هیچ وقت هیچ قولی به من نداد اصلا انگار که من را توی خیابون پیدا کرده بود. حقیقتش را بخواهید تقصیری هم نداره چه کسی به من با این سابقه اعتماد می کند؟ باز هم خدا را شکر که سقفی بالای سرم هست و بچه هایم هم جایشان خوب است. اصلا اگر فرصتی پیش می آمد می رفتم و یک جوروی بچه هایم را پیدا می کردم می آوردمشون اینجا همه شان به باباشون رفته بودند. بی وفایی آن اولی را که دیدم من هم به دنیای دور و برم بی اعتماد شدم، مسخره هست اما چه کنم؟

راستش اگر بخواهید دوست نداشتم خیانت کنم، به آن اولی که نکردم یعنی اصلا فرصتش پیدا نشد ولی به این یکی من شروع کردم اما انگار برایش مهم نبود یا اینکه می خواست خودش را اینجوری بی خیال نشان بده. از پشت پنجره داشت من را می دید وقتی که داشتم با یکی از آن ولگردها سکس می کردم. اما اصلا بروی خودش نیارورد فقط چند روز نحس شده بود. من هم دنبال مچگیری و تلافی بودم. یک عصر پنجشنبه که می دانستم زودتر از سرکار می آید یا به آن کافه لعنتی می رود. وانمود کردم توی خانه نیستم و رفتم یک جایی گم و گور شدم. این کار برای من مثل آب خوردن بود. وقتی آمد توی خانه صدایم کرد. اول دلم برایش سوخت و خواستم جوابش بدهم ولی وقتی دیدم که صدای یک مرد دیگر هم می آید کنجکاو تر شدم. کارشان خیلی طول نکشید حدس می زدم اما مطمئن نبودم که آن هم از این مردهاست. وقتی که صدای آخ و اوخشون بلند شد یواشکی پاورچین رفتم توی اتاق خواب، چشمتون روز بد نبینه آن هم توی رختخوابی که من توی آن می خوابیدم. باید از همان اول از ادا و اطفا رهایش می فهمیدم ولی به من چه ربطی داشت این زندگی خودش هست هر کاری بخواهد می کند، نه به من ضرری می زند و نه به کس دیگری. از اولش که می شناختمش این جوروی بوده. جلوتر رفتم تا حسابم را باهاش صفر کنم اما اصلا متوجه جنه کوچک من نشد. داشت کارش را می کرد. من هم برگشتم و رفتم روی صندلی آشپزخانه نشستم. اینجوری موقع بیرون آمدن از اتاق من را حتما می دید. به نظر شما دیگر چکار می توانستم بکنم؟ بپریم و صورتش را چنگ بندازم؟ یک جورهایی مجبور بودم فراموش کنم جای من که مشخص است آن مردک نمی توانست جای من را برای همیشه بگیرد اگر می توانست توی این ۲۰ سال گرفته بود.

داشت یادم می رفت نزدیک ساعت هفت و نیم شده بهتر است بروم بالای سرش توی رختخواب. دوست دارم وقتی از خواب بیدار می شه من را جلوی چشمهایش ببیند و یک جورهایی خودم را لوس کنم آخه بیچاره به غیر از من هیچ کس را ندارد که آن را بفهمد و درک کند. چشمهایش را باز کرد، کش و قوسی رفت و من را گرفت توی بغلش با ناخنهایش محکم کشید روی پشتم وای کاری که من همیشه عاشق آن بودم. بعدش بلند

---

شد و من را زیر بغلش زد و با خودش به آشپزخانه برد خودش هم رفت تا دست و رویش را بشوید. هیچ وقت فکر صبحانه خودش نیست اما همیشه یک پاکت شیر برای من توی یخچال پیدا می شود. با عجله لباس هایش را پوشید و برگشت توی آشپزخانه ظرف شیرم را گذاشت جلویم روی زمین و پرش کرد وای که چقدر دوست دارم. حواسم بود که حتما موقع رفتنش باز دوباره توی چشمهایش نگاه کنم دستم را به سبیل هایم بمالم و دمم را تکان بدهم. این تنها کاری است که توی این ۲۰ سال زندگی مشترکمان فهمیدم که خوشش می آید.

---



## کهن دیارا ...

من آن مرغم که افکندم به دام صد بلا خود را  
 به دست داشتم بر سر، نه پایی داشتم در گل  
 چنان از طرح وضع ناپسند خود گریزانم  
 که گر دستم دهد از خویش هم سازم جدا خود را  
 شود لازم که پیشت وانمایم بی وفا خود را  
 نمی‌بایست کرد اول به این حرف آشنا خود را  
 ببین وحشی که در خوناب حسرت ماند پا در گل  
 کسی کو بگذراندی تشنه از آب بقا خود را  
 به یک پرواز بی هنگام کردم مبتلا خود را  
 به دست خویش کردم اینچنین بی دست و پا خود را

### وحشی بافقی

در غمش هر شب به گردون پیک آهم می‌رسد  
 شام تاریک غمش را گر سحر کردم چه سود؟  
 صبر کن گر سوختی ای دل! ز آزار رقیب  
 صبر کن ، عطا از شاه خوبان دور نی ست  
 صبر کن ، ای دل ! شبی آخر به ما هم می‌رسد  
 کز پس آن ، نوبت روز سیاهم می‌رسد  
 کاین حدیث جانگداز آخر به شاهم می‌رسد  
 روزی آخر مژده‌ی عفو گناهم می‌رسد

### بهار

از زمین اوج گرفته است غباری که مراست  
 چشم پوشیده‌ام از هر چه درین عالم هست  
 کار زنگار کند با دل چون آینه‌ام  
 جان غربت زده را زود به پابوس وطن  
 ایمن از سیلی موج است کناری که مراست  
 چه کند سیل حوادث به حصاری که مراست؟  
 گر چه هست از دگران ، نقش و نگاری که مراست  
 می‌رساند نفس برق سواری که مراست  
 بر دل از رهگذر جسم غباری که مراست  
 نیست از خاک گران سنگ به دل قارون را

می‌کنم خوش دل خود را به تمنای وصال      سایه‌ی مرغ هوایی است شکاری که مراسم  
نیست در عالم ایجاد ، فضایی صائب      که نفس راست کند مشت غباری که مراسم

### صائب تبریزی

تا مقصد عشاق رهی دور و دراز است      یک منزل از آن بادیه‌ی عشق مجاز است  
در عشق اگر بادیه‌ای چند کنی طی      بینی که در این ره چه نشیب و چه فراز است  
صد بلعجی هست همه لازمه عشق      از جمله یکی قصه‌ی محمود و ایاز است  
عشق است که سر در قدم ناز نهاده      حسن است که می‌گردد و جویای نیاز است  
این زاغ عجب چیست که کبک دریش را      رنگینی منقار ز خون دل باز است  
این مهره‌ی مومی که دل ماست چه تابد      با برق جنون کاتش یاقوت گداز است  
وحشی تو برون مانده‌ای از سعی کم خویش      ورنه ، در مقصود به روی همه باز است

### وحشی بافقی

مهر که سرگرم مه روی توست      مشعله گردان سر کوی توست  
مه که بُود صیقلی اش آفتاب      آینه‌دار رخ نیکوی توست  
سرو جوان با همه آزادگی      پیر غلام قد دل جوی توست  
غنچه که گوئی دهندش گشته گوش      نکته کش از لعل سخنگوی توست  
آهوی شیرافکن چشم بتان      تیر نظر خورده‌ی آهوی توست  
مرغ دل محتشم خسته را      خانه کمانخانه‌ی ابروی توست

### محتشم کاشانی







## درخت را می ستاییم ...

به مناسبت ۱۵ اسفندماه

روز درختکاری

درختان تا قبل از آنکه کره زمین شرایط لازم برای زیست همه موجودات را پیدا کند تنها شاخص حیات بر روی این کره خاکی بودند. در چنین شرایطی که فضای زمین سرشار از گاز کربنیک بود عملاً هیچ شانس برای زیست موجودات زنده به ویژه خشکی زی وجود نداشت. تا اینکه جنگل ها به عنوان تنها منبع تولید اکسیژن با کاهش گاز کربنیک به تدریج توانستند شرایط مناسبی را برای سایر موجودات فراهم کنند. درختان از جمله عناصر اساسی طبیعت به شمار می روند که در طول تاریخ همواره از آنها به عنوان سمبل قدرت و شخصیت یاد شده است. در آئین کهن و فرهنگ دیرپای ایرانیان نیز درخت به عنوان یکی از نمادهای ظهور اراده خدای یکتا روی زمین از احترام ویژه ای برخوردار بوده است.

### • امرداد فرشته حافظ درختان

پیش از ظهور زرتشت، مهر پرستان درختان را بسیار مقدس می دانستند. در فرهنگ زرتشتی، فرشتگان به عنوان آفریده اهورا مزدا حامی و پشتیبان عناصر و پدیده های طبیعی به شمار می رفتند از جمله امرداد که به عنوان فرشته جاودانگی و بی مرگی در عالم جسمانی، نگهبانی نباتات و رستنی ها از جمله درختان را بر عهده دارد. درخت یکی از مظاهری است که خیلی پیش تر از این، بشر به نشان تقدس در برابر آن سر تعظیم فرود آورد و تصور می کرده که در هر درختی خدایی وجود دارد و از این رو درخت را به طور خاص مورد پرستش قرار داده اند. صرف نظر از اینکه این پرستش نوعی وهم و خرافه بوده یا... به هر ترتیب به عنوان یکی از عوامل بازدارنده تخریب جنگل ها مطرح بوده است. برخی روایات موجود حکایت از این دارد که ایرانیان درختان را تجسم انسان های نیکوکاری می دانستند که پس از مرگ به درخت تبدیل شده اند تا زندگی جاوید پیدا کنند از این رو درختان کهنسال هنوز هم در بسیاری از نقاط ایران مقدس شمرده می شوند و مردم با دخیل بستن به آن، این مهم را نشان می دهند. اما امروز پس از گذشت هزاران سال تقدس درختان مفهوم واقعی و حقیقی به خود گرفته است و دانش امروزی نیز آن را به اثبات رسانده است. درخت در ابعادی گسترده در خدمت انسان است و دارای ارزش های بوم شناختی و اقتصادی فراوانی است و تاثیرات عینی که در حفظ محیط زیست دارد جای هیچ شبهه ای به جا نگذاشته است.

### • درخت در اسطوره های مختلف ملل

افسانه های زیادی در رابطه با درختان در بین ملل مختلف وجود دارد که همگی مضمون واحدی را بیان می کند و اگرچه شکل آنها با هم متفاوت است ولی دارای شباهت های زیادی هستند. در این میان افسانه هایی که مربوط به اعجاز درختان است و به نحوی با انسان ارتباط دارد جایگاه ویژه ای دارد. اعتقاد به درخت به عنوان نشانه ای از حیات جاویدان از تمدن سومریان به بعد رایج شد. یونانیان معتقد بودند وقتی خدایان می خواهند به کسی محبت کنند یا خود را به صورت درخت ظاهر می کنند یا او را به شکل درخت تغییر می دهند (البته در روستای ورسان از توابع شهرستان آشتیان در استان مرکزی نیز روستاییان چنین افسانه ای را برای دو درخت قیچ که از دل تخته سنگی بزرگ در کوه آقاپیر غیب بیرون آمده روایت می کنند و...)

تا قبل از میلاد مسیح قربانی کردن و نذر کردن به درختان منسوب به خدایان و یا سایر درختان مقدس بسیار مرسوم بوده است؛ چرا که انسان های اولیه بر این باور بودند مرگ خود تولد زندگی است. این آئین هنوز هم در اکثر جوامع باقی مانده است و چون تقدس و پرستش گیاهان به نوعی پرستش از طبیعت به حساب می آمد، لذا بروی گور مردگان هم کاشته می شد که البته همچنان باقی است. در تمام ادیان باستانی رسم بر این بود تا جهت شکرگزاری از نعماتی که خدایان به آنها ارزانی داشته اند محصول و دسترنج خود را که غالباً انگور، انجیر، انار و زیتون بود با خود به معابد می بردند و پس از انجام مراسم نیایش در پای خدایانی که مظهر درختان و گیاهان بوده اند میان مردم تقسیم می کردند. باقی مانده چنین مراسمی به شکلی تغییر یافته هنوز در بین کلیمی ها مرسوم است. این سنت در بین ارامنه عهد باستان هم وجود داشته است.

این مراسم در طول تاریخ متحول شده و با تغییراتی اندک در حال حاضر به عنوان یکی از اعیاد ارامنه به شمار می آید. به طوری که بعد از نیایش به درگاه خداوند و طلب آمرزش، مراسم تبرک انگور به طرز باشکوهی انجام می شود. در قدیم این مراسم در تاکستان ها صورت می گرفت و مردم معتقد بودند بعد از تبرک انگور باید برای پرندگان هم سهمی در نظر گرفت. به همین دلیل از شاخه های بلند درختان، خوشه های انگور آویزان می کردند تا پرندگان از آن استفاده کنند.

زرتشتیان به چنین مراسمی، با همان فلسفه اولیه هنوز هم وفادار هستند و جالب آنکه در بین آنها درخت انار و انگور برتری دارد؛ چون معتقدند انار سمبل تکثیر نسل بشر است. حیات اسرار آمیز درختان، عظمت، دیر زیستی، تجدید حیات، باروری و بسیاری از ویژگی های درختان باعث شده تا درختان نقشی خدای گونه در تصور انسان ها داشته باشند و همین امر غالباً باعث ستایش درختان شده است.

### • درخت در اسطوره های ایرانی

بسیاری از مردم بر این باور بوده اند که درختان مقدس، قدرت آن را دارند که گله ها را افزایش دهند، خورشید را به درخشش وادارند، باران را پدید آورند، زنان را بارور کنند و در زایش به آنها یاری رسانند که برخی از این اعتقادات هنوز هم به شکل دخیل بستن در جامعه ایرانی باقی مانده است. در اسطوره شناسی ایرانیان، احترام به درخت به ویژه درختان کهنسال تا حدی است که زرتشت سپنتامن

می گوید: هر کس درخت کهنسالی را قطع کند می میرد. در اوستا آسیب رساندن به درختان، گناه بزرگی محسوب می شود. زرتشت درختکاری و آبادانی زمین را کرداری نیک می دانسته است. در وندیداد آمده است که: زرتشت از اهورامزدا می پرسد که ای آفریننده جهان، مینوی چه کسی زمین را بیشتر خوشحال می کند و اهورامزدا پاسخ می دهد کسی که بیشترین مقدار کشت کند و بیشترین مقدار درخت بکارد و علوفه سبز تولید کند و زمین را سیراب کند.

### • گیاهان مقدس

پروفسور شفیع جوادی ۳۰ گونه گیاهی را به عنوان گیاهان مقدس انتخاب می کند که از مهم ترین آنها می توان به درخت پرتقال، زیتون، انجیر، انار، بلوط، سرو، سروکوهی، صنوبر، کاج، شمشاد، نرگس، چنار، خرما و سرخدار اشاره کرد.

وی در مورد درخت پرتقال در کتاب خود می نویسد: از دوران های بسیار کهن در مشرق زمین - ایران و خاورمیانه - پرتقال به عنوان میوه خورشیدی وجود داشته است و در ادبیات کهن نیز همراه آثار هنری، میوه پرتقال منعکس است. در اروپا بین مسیحیان، درخت پرتقال را مطلوب مریم مقدس همیشه باکره، سمبل پاکی و صداقت و دوستی می پندارند و تازه عروسان پیشانی خود را با گل های این درخت تزئین می نمایند. انجیر نیز از آن دسته از میوه هایی است که در کتب دینی به فراوانی از آن یاد شده است. مسلمانان آن را میوه بهشتی و مصریان آن را سمبل تولید مثل می دانند.

و بالاخره اعتقاد ایرانیان به درختان بیشتر از آنکه به شکل پرستش خدایان در قالب درخت جلوه گر باشد، از جهت نقشی بوده که درختان در طول تاریخ در زندگی آنها ایفا کرده اند. یکی از درختان مقدس در نزد ایرانیان چنار است. به طوری که در گذشته های دور در کنار چنار های تنومند اماکن زرتشتیان و یا کلیسا بنا می شده است (کلیسا در کنار درخت چنار مقدس روستای قلات در حوالی شیراز) همچون چنار ۱۰۰۰ ساله امامزاده صالح که در یک اقدام نسنجیده نیمه شب قطع و برای همیشه ریشه کن شد تا شهرداری به جای آن حوض آب و باغچه بنفشه ایجاد کند.

خانم ژان دیولا فوآ، باستان شناس فرانسوی که نزدیک به ۱۲۰ سال قبل از چنار تجریش در صحن امامزاده صالح بازدید کرده بود در یادداشت های خود می نویسد: در روستای تجریش باغ زیبایی است به نام باغ فردوس که در وسط این باغ درختان زیبایی کاشته اند یکی از آنها چناری است که به مثابه صحن و رواق مسجد تجریش است و آن را مقدس می دانند و به آن شمع روشن می کنند و نذر می کنند. شاخه های قطور آن هر یک همانند درخت بزرگی است که ساختمان ها را پوشانده و مخفی کرده اند و مسلمانان در زیر سایه اش نماز می خوانند و در کنار آن در لای ریشه های قطور، چایچیان و شربت فروشان سماور و استکان و سبوه های خود را قرار داده و به صورت چایخانه و کافه درآورده اند.

از دیگر درختان مقدس در فرهنگ ایرانیان نارون، شمشاد، سرو، زیتون و کاج و خرما است. درخت سرو نزد ایرانیان بسیار عزیز بوده است و به خوش قامت ترین افراد نسبت داده می شود و اشعار زیادی درباره آن تاکنون سروده شده است ولی هرگز افکار ماوراءطبیعی و خرافی که در افسانه های اساطیری یونان و روم وجود دارد درباره سرو در بین ایرانیان دیده نشده است.

تقدس درخت سرو تنها مربوط به اعتقادات مهرپرستی است. بنابه آثار به جا مانده و نوشته های تاریخی در کاشمر، سرو مشهوری وجود داشته که زرتشتیان آن را مقدس می شمردند و پای آن محل نیایش بوده و برخی زرتشتیان معتقد بودند که مقبره زرتشت در آنجا بوده است. فردوسی در این باره می گوید: «پیامبر زرتشت یک درخت سرو شگفت که سرشتی مینوی و اندازه ای بسیار بزرگ داشت از ناحیه کاشمر در آتشکده برزین مهر بر زمین نشانند...»

ولی چون ایرانیان همیشه به نیایش و ستایش در پیرامون آن می پرداختند به دستور متوکل عباسی، آن سرو را از ته بریدند تا دیگر یادگاری از دین و آئین ایرانیان به جا نماند. حتی آتشکده ای که در اطراف آن بود ویران کردند که هم اکنون آثارش به جا مانده است.

حفاظت از درخت همیشه نشان از درجه تمدن جوامع به حساب می آمده است آنچنان که از بعد زیست محیطی اگر بخواهیم تمدن هخامنشی را بررسی کنیم می توان به اولین منطقه حفاظت شده جهان توسط ایرانیان در بیش از ۲۰۰۰ سال قبل اشاره کرد، آن زمان که گوشه ای از جنگل های ارسباران در آذربایجان به دستور خشایار شاه و با اعزام بخشی از گارد سلطنتی وی به منطقه تحت حفاظت قرار گرفت تا «پردیس» هخامنشیان همواره سبز و آباد باشد اما امروز جز تکه های کوچکی از آن باقی نمانده است.





# آتش

به مناسبت آخرین چهارشنبه ی سال  
شب چهارشنبه سوری

اگر بپذیری که هر اسطوره، داستانی را نقل می کند، خلق و پیدایی آتش در ایران هم براساس روایتی داستانی است. هوشنگ پادشاه اساطیری ایران ویج برای کشتن ماری که در صخره ای می جهد سنگی پرتاب می کند که سنگ نه به مار به صخره برخورد می کند و آتش از آن می جهد. حال این که چرا این سنگ را پادشاه قوم که بی شک دارنده فره ایزدی است پرتاب می کند و چرا هم اوست که مار را می بیند نه دیگران، می تواند معنی دار باشد. همین مار در کتاب آفرینش اغواگر حواست و در اساطیر ایران و یونان، مار مظهر سلامتی و بهبودی است هنوز در آرم پزشکی کشور دور پیاله پایه بلندی دو مار، سر سویی درون دارند و معنی خود واژه مار سلامتی است که مریض را بی مار (بیمار) گویند. جمع آمدن مار، آتش و پادشاه چه چیزهایی را که در ذهن تولید نمی کند!

البته مطلب مربوط به بحث ما نیست و از آن در می گذریم.

پیدایی آتش در یونان هم داستان دیگری دارد. پرومته به راهنمایی خدای بزرگ یونان، انسان را می آفریند اما مجاز به آگاهانیدن او از آتش نیست ولی او هنگامی که ارابه آتشین از فراز سر او در حال گذر است شاخه ای خشک را به نزدیک او می گیرد و به این شیوه آتش را نزد انسان می آورد و انسان را از آتش بهره مند می کند. به همین جهت مورد خشم قرار می گیرد و در کوه تاتاروس به زنجیر کشیده می شود. همان سرنوشتی که آدم و حوا به علت نزدیکی به درخت ممنوع شده دچار آمدند. آیا آتش در یونان و درخت ممنوع شده نزد ما همان بینایی نیست که از آن منع شده ایم. بینایی ای که حکایت از فعالیت در حوزه خودآگاهی صرف می کند و باعث دچار آمدن خسارات غیرقابل جبران بر ناخودآگاهی می شود. و آیا همانی نیست که از رنسانس آغاز شده است اما امروز انجامش از دست انسان به در آمده است و انسان در چرخه ای وحشتناک بی فاعل شناسا قرار گرفته است که می توان گفت آینده ای را برایش نمی توان متصور بود و پرومته آیا سرنوشت محتوم همه کسانی نیست که سقراط وار می خواستند انسان ها را بفهمانند قبل از آنکه زمان آن فرارسیده بود که ویل دورانت آنان را بدبختان زمین می نامد.

پرومته دارای عصایی است که از راه مالش تولید آتش می کند. عصا و مالش می تواند معنی دار باشد همچنان که معنی نام پرومته کسی است که از راه مالش چیزی پدید می آورده است، تولید انسان و آتش که نامی به منظور است.

در اوستا هم پنج نوع آتش داریم که در یسنای ۱۷ بند ۱۱ این پنج قسم چنین بیان شده است: ۱- بلند سوت (بزرگ سود) = آتش بهرام ۲- آتش کالبدانسانی = غریزه ۳- آتش در رستنی ها ۴- آتش برق از گرز تشر

۵- آتش گرزمان (عرش) جاویدان که در برابر اهورا مزدا فروخته است و این آتش در ادبیات ما ساری و جاری است آنچنان که شاید عرفان را نمی توانستند بدون در نظر گرفتن آتش برملا داشته باشند. آنجا که محبت و عشق را جز با آتش بیان نمی کردند.  
از آن به دیر مغانم عزیز می دارند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (حافظ)

### • حیوانات آتش مند

ققنوس، نامی یونانی که وارد فرهنگ ما شده است فرینکس یا سفینکس می تواند نام های دیگر این حیوان عجیب الخلقه باشد. می گویند عهد کرده است هرگاه بشر توانسته باشد تمام سئوالات مانده در ذهن خود را حل کند خود را در غرقابی غرق کند. به همین خاطر شوپنهاور که فکر می کرد تمامی مسائل بشر را پاسخ گفته است. عکس ققنوس در گرداب را بر انگشتی خود حک کرده بود. ققنوس مرغی است که منقارهای زیادی دارد شاید (۳۶۰ عدد) و در هر منقارش ۳۶۰ سوراخ دارد. هنگام مرگ بر فراز تپه ای می نشیند، هیزم جمع می کند بال می زند، آواز می خواند و از سوراخ های منقارش آواز عجیبی صادر می شود. سرانجام آتش از بال زدن حیوان در هیزم درمی گیرد، می سوزد و از دل خاکسترش ققنوس جدید پدید می آید.  
سمندر هم آتش خوار است، هم آتش دوست و اژدها ماری عظیم است که از دهانش آتش می جهد. در ایران و چین این تصویر منشاء بسیاری از تصاویر دیگر شده است. بعضی را عقیده بر این است که این صورت از چین آمده است و دیگران را اعتقاد براینکه جدال آریاییان با بومیان که اکثراً مارپرست بودند باعث ایجاد این تصویر است. می دانیم که از منفی ترین پادشاهان اسطوره ای ایران آژی دهاک است. این حیوان نمادی منفی است و در داستان های عامیانه هم بلعنده آب روستاها و دختران است که آب مؤنث است و متعلق به زن.

### • آتش مظهر پاکی

آنچه در این قسمت می آید مختص به چهارشنبه سوری است که انسان و آتش از زمین می جهند تا هر دو از خاستگاه اجباری خویش عروج کنند، قفس بشکند به ماوی اولیه برگردند، به عصر طلایی قبل از مار و درخت ممنوع به بهشت جاودانی. آتش می گوید هر چیزی را باید از دست داد تا همه چیز به دست آورد، این معنای حکمتی است که آتش به ما می آموزد. اگر بپذیریم که هرجا چراغی روشن بوده است خاطره ای زنده است و باز معتقد باشیم که شعله برای آدم تنها خود یک دنیا است. باید قبول داشته باشیم که انسان بدون آتش نبوده است. چه آتش عشق ازلی، چه آتش که در کنار تو می سوزد و چه زیبا گفته اند: هر چه نیک بسوزد شعله هایش بر می شود و سودای سربالا دارد، تقدیر وجدان و شعله هر دو یکی است، عمودگرایی و اوج جویی، شعله شمع به تنهایی نمودگار این تقدیر است.  
و باز شایسته و با لطف گفته اند که در زندگی نیز بسیاری چیزهاست که باید دوباره شعله ورشان ساخت و تاگورات که می گوید: برای آن که چراغ شرمناکم دلیر شود / شب پهناور همه ستارگانش را می افروزد.

اما آتش مظهر پاکی است. در ازمنه باستان نزد بسیاری از اقوام، آتش سنجی تشخیص حق از باطل، پاکی از ناپاکی، گناه از بی گناهی بوده است. در چنین هنگامی (در محکمه) متهم را با عنصر آتش می سنجیدند که پیشینه آن را در عصر اساطیر می بینیم. در دنیای تاریخ در قانون حمورابی، همچنین در سفر خروج از کتاب عهد عتیق تورات هم مشابه آن (قسم به خداوند) دیده می شود. واژه سوگند در ایران باستان نیز داستان از همین معنی دارد. سوگندت به معنی آب دارای بوی گند است. آب گوگرد دار که متهم آن را می خورد چنانچه جان سالم به در می برد بی گناه تشخیص داده می شد و هنوز واژه سوگند را به همراه واژه خوردن می آوریم که از همین داستان حکایت دارد. چنین دادگاه هایی نزد اکثر اقوام مشاهده شده است که در ایران از آن به عنوان (ور) نام می بردند در فرانسه آن را اردیل ordil در ژرمن urteil در زبان لاتین در رم قدیم Dejudieja نامیده می شد و مفهوم حکم ایزدی یا فرمان آسمانی داشت. دوئل انگلیسی و مردامرد فارسی نیز از همین داستان روایت می کنند. در آیین ور آتش یکی از سنجی ها بوده است به همین دلیل است که می بینیم هنگامی که شاهزاده برومند ایرانی سیاوش مورد تهمت نامادری قرار می گیرد از کوهی از آتش عبور می کند و سالم نام را از ننگ باز پس می گیرد.

زهر در سخن چون بر این گونه گشت / برآتش یکی را بیاید گذشت

و این یکی اتفاقاً مردی است داستان بی گناه، پاک و پالوده، او از آتش می گذرد نه گنهکار آلوده که آزموده را آزمودن خطاست. شبیه داستان سیاوش ماجرای سیتا و رام پسر پادشاهی در شمال هند است که رام به آسانی نمی تواند به سیتا برسد اما سیتا توسط پادشاهی از مردم غول نهاد روده می شود ولی سیتا او را بر نمی تابد و هنگامی که از چنگ آن غول نهاد رها می شود جهت رفع شک رام، و اثبات پاکدامنی خود به گذر از آتش تن می دهد. هیزمی از درخت مقدس پیل گردآوری می شود و آتشی عظیم افروخته، سیتا در میان نگاه نگران حضار از میان کوه آتش به سلامت می گذرد. همیشه بی گناهان از آتش عبور می کنند. می بینیم که ابراهیم پیامبر از آتش به سلامت و پیروزمند عبور می کند چون بی گناه است و آیا موسی که در سینا آتش می بیند و زمین گیر می شود (تجلی الهی) گویای معصومیت یا توجه به آن نیست؟

شمنان گوی آتش می خورند چون پاک اند و از آتش گذشته اند، ققنوس در آتش می سوزد تا ققنوس دیگری مطهر تولد کند و شنیده ام که گفته اند دور بهشت از آتش است به بهشت نمی رسیم مگر از آتش عبور کرده باشیم یعنی پاک و مطهر شده باشیم. آیا این که خانه های سنتی ایران رو به جنوب ساخته می شد که نشانه ارتباط با خورشید است صرف نظر از گرماگیری در جغرافیای نسبتاً گرم، نمی تواند با پاکی ارتباط داشته باشد چون خانه را همچون معبدی به عنوان جهانی پاک بر زمین بنا می کردیم چون وجود خود را در آن به امانت می سپردیم نه جسم خویش را؟

نقل است که مالک را با دهری مناظره افتاد، کار برایشان دراز گشت هر یک گفتند من برحقم. تا اتفاق کردند که هر دو دست ایشان به هم بندند و در آتش برند آن که بسوزد باطل بود. چنان کردند هیچ دو نسوخت و

آتش بگریخت گفت مگر هر دو بر حقتند. مالک دلتنگ به خانه آمد روی به خاک نهاد و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهادم تا با دهری براب گردم؟ هاتفی آواز داد که «ندانستی که دست تو دست دهری را حمایت کرد؟ اگر دهری دست تنها در آتش نهادی، دیدی که چون بودی» به همین حکایت سنایی گوید:

ملک وی از آن همی ترسی / تو شوی مالک ار پذیري پند / آن نئی همی که مالک را / نکند هیچ آتشیش گزند

و امروزه هنوز در بعضی از قبایل آتش جشن را بر پا می دارند. در این قبایل آتش جشن را باید دختر و پسر جوانی با هم برافروزند یا از میان ساکنان ده آخرین کسی که زنی اختیار کرده برافزود. همه جوانان از روی خاکستر می پرند به امید آنکه محصول خوب باشد و یا در همان سال به خوبی و خوشی ازدواج کنند. در ایرلند هنگامی که دختر جوانی سه بار از روی آتش به جلو و عقب می پرد (می گویند) که به زودی ازدواج خواهد کرد و خوشبخت خواهد شد و فرزندان بسیار خواهد آورد. آری برکت از پاکی می زاید. در ایران خرد و روشنی و پاکی دوش به دوش هم در زمان های بسیار زیسته اند و آنان که از آتش عبور می کنند خردمندان و پاکان و فرزندانند. ققنوس تنها در آخر عمر هنگامی که کسی آوازه‌ایش را نمی فهمد (تنها اندکی می فهمند) از آتش عبور می کند. می دانیم که در هر منقارش ۳۶۰ سوراخ وجود دارد.

عدد ۳۶۰ دایره را به ذهن متبادر می کند که در عالم اساطیر نماد روح و کامل بودگی است. بعضی از درختان در کهنسالی از خود آتش می پراکنند و خود را می سوزانند / بر آرد آتش از خود هر چناری / سیاوش پاک است و تن به پستی ها و پلشتی های نفسانی نمی دهد از آتش عبور می کند و عبور از آتش نماد صراط است که تداعی گر مرحله آزمایش یا همان قضاوت ایزدی است. بر همین اساس آخرین چهارشنبه سال را روز پس دهی حساب می دانیم از روی آتش می پریم و سالم عبور می کنیم چون پاک و فرزانه ایم که سالی بدون گناه با پاکی و خیر و برکت به پایان برده ایم و سال جدید را پاک و خردمندانه آغاز می کنیم زیرا می خواهیم جهانی پاک ایجاد کنیم که جهان پاک نخست زیباست و سپس حقیقی! آیا در دنیای عین هم این چنین است یا اینکه همان است که گفته اند: انسان سرنوشتی شاعرانه دارد یعنی برای این زندگی می کند که بیکار شادی و اندوه را بسراید.







## از ایران باستان بدانیم :

### قسمت دوم

سرآغاز تاریخ

### سرآغاز تاریخ ایران

سرآغاز تاریخ ایران را به روایت فردوسی ، شاعر نامدار ایران و به نقل از شاهنامه می توان از سلسله ای موسوم به پیشدادی دانست که موسس آن گیومرث بود و دو نفر از جانشینانش ، هوشنگ و تهمورث ، بنیانگذاران تمدن ایران باستان بوده اند . از معروف ترین پادشاهان این سلسله جمشید است که برپاکننده ی جشن نوروز است . اکثر مورخان کشف شراب را نیز به او نسبت داده اند . وی در نبرد ی با ضحاک کشته شد . در افسانه ها آمده است که از دو شانه ی ضحاک دو مار بزرگ روییده بود که غذای روزانه ی آنها مغز سر جوانان بود . کاوه آهنگر که دو پسرش توسط ضحاک به همین طرز فجیع به قتل رسیده بودند ، مردم را بر وی شورانید و فریدون را که از نسل پادشاهان بود رهبر انقلابگران و شورشگران قرار داد و توانست ضحاک ستم گر و آدم خوار را اسیر کند و در درون دهانه ی کوه دماوند به بند بکشد . فردوسی در ادامه ی این روایت آورده است که فریدون سه پسر به نام های سلم و تور و ایرج داشت که تداوم سلطنتش نصیب منوچهر پسر ایرج شد . بعد از منوچهر پسرش نوذر به پادشاهی رسید که در جنگ با افراسیاب پادشاه تورانیان و بازماندگان تور کشته شد . بعد از سلسله ی پیشدادیان نوبت سلطنت به کیانیان رسید که اولین پادشاه آنان کیقباد است . کیقباد به یاری و همراهی رستم فرزند زال ، پهلوان افسانه ای ایران بعد از جنگ های فراوان ، افراسیاب پادشاه تورانیان را شکست داد . بعد از کیقباد ، پسرش کیکاووس و بعد از کیکاووس ، سیاوش و سپس کیخسرو به سلطنت رسیدند . کیخسرو عمری دراز داشت و بعد از مرگش دو نفر دیگر از پادشاهان این سلسله به نام های لهراسب و گشتاسب سلطنت کردند که پیرو آیین زرتشت بودند و جانشین گشتاسب ، بهمن بود . گفتنی است که نامه نامور ، تاریخ دیرین ایران زمین یعنی شاهنامه ، با ظهور و پیدایش کوروش بزرگ پادشاه هخامنشی به تدریج از حالت آمیختگی افسانه و تاریخ به شکل واقعی تر و مستند تری در آمده است . بی مناسبت نیست که چون نامی از زرتشت برده شد مختصری راجع به شرح احوال این پیامبر بزرگوار ایرانی بیان کنیم و پس از آن تاریخ مستند ایران را از سلسله ی هخامنشیان شروع کنیم

در مورد چگونگی پیدایش و تاریخ و مکان تولد و ظهور آشو زرتشت ، نظرهای گوناگونی وجود دارد ، ولی به احتمال قریب به یقین این فرزانه و مصلح بزرگ ایرانی شخصی است تاریخی و حقیقی که با اسم اصلی زرتشت ، در زبان لاتین ، زراستر یا زراتوشترا نامیده می شود . محل تولدش ارومیه واقع در سرزمین آذربایجان است و سال تولدش بنا به اظهار مورخان بین ۱۳۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد می باشد . ولی محتمل این است که داریوش از جمله پیروان دین وی بوده است . وی ایام جوانی خود را بیشتر به حالت تفکر

گذرانید و طبق روایت های منتشر شده هفت بار برایش رویا اتفاق افتاد تا بالاخره بعثت خود را آشکار کرد . زرتشت توانست قوای مختلف طبیعی را که تا قبل از او مورد پرستش بودند به صورت معنوی درآورده و مجموع آن ها را به عنوان خداوند دانا و آفریدگار هستی بخش \_ اهورامزدا \_ به پیروان خود ارائه دهد . هردوت معتقد است که در دوره های متمادی میان آریان های ایرانی و آریان های مقیم هندوستان اشتراک مذهب و فرهنگ وجود داشته است چه در سانسکریت خدا را آسورا و در اوستا اهورا می خوانند . زرتشت در مقابل خدای روشنی ها و نیکی ها ، اهورا ، اهریمن را مظهر پلیدی ها و منشا بدی و ستیز و جنگ بین خیر و شر می داند . وی دروغ را منبع جمیع زشتکاری ها می دانست . زرتشت تعلیمات خود را بر سه پایه ی پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک بنا نهاد و اعتقاد به حیات دوباره را بین پیروان خود تبلیغ کرد . می گویند وی در ده سال اول پیغمبری خود فقط توانست یک نفر را به آیین خود بخواند تا آن که به او الهام شد به شرق ایران برود و با گشتاسب ملاقات کند و او را به دین خود دعوت کند . زرتشت توانست در این سفر با متقاعد کردن پادشاه و ارئه ی کتاب اوستا به پخش و گسترش افکار خود بپردازد و پیروان قابل توجهی فراهم آورد .

**ادامه دارد ..**



## مثل ها و عسل ها ...

### ایراد بنی اسرائیلی

هر ایرادی که مبتنی بر دلایل غیر موجه باشد آن را ایراد بنی اسرائیلی می گویند: اصولاً ایراد بنی اسرائیلی احتیاج به دلیل و مدرک ندارد؛ زیرا اصل بر ایراد است - خواه مستند و خواه غیر مستند - برای ایراد گیرنده فرقی نمی کند. ایراد بنی اسرائیلی به اصطلاح دیگر همان بهانه گیری و بهانه جویی است، انهایه گاهی از حدود متعارف تجاوز کرده به صورت توقع نابجا در می آید. فی المثل به یک نفر نقاش دستور می دهید که تابلویی از دورنمای قله دماوند برای شما ترسیم کند. نقاش بیچاره کمال ظرافت و هنرمندی را در ترسیم تابلو به کار می برد و تمام ریزه کاریها و سایه روشن ها را در تجسم قله مستور از برف و قطعات ابری که بر بالای آن قرار دارد کاملاً ملحوظ و منظور می دارد، به قسمی که جای هیچگونه ایرادی باقی نماند. ولی مع هذا ممکن است برای اقتناع طبع بهانه جوی خویش انتظار داشته باشید که از تماشای آن تابلو احساس سردی و سرما کنید! این گونه ایرادات را در عرف اصطلاح عامه "ایراد بنی اسرائیلی" گویند که صرفاً از ذات جوی و بهانه گیر مایه می گیرد.

اکنون باید دید بنی اسرائیل کیستند و ایرادات آنان بر چه کیفیتی بوده، که صورت ضرب المثل پیدا کرده است.

بنی اسرائیل همان پسران یعقوب و پیروان فعلی دین یهود هستند که پیغمبر آنها حضرت موسی، و کتاب آسمانشان تورات است. بنی اسرائیل اجداد کلیمیان امروزی و نخستین ملت موحد دنیا هستند که از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح در سرزمین فلسطین سکونت داشته و به چوپانی و گله چرانی مشغول بوده اند. بنی اسرائیل به چند قبیله قسمت می شدند و هر قبیله ریئسی داشت که او را شیخ یا پدر می گفتند. از معروفترین شیوخ آنها حضرت ابراهیم بود که پدر تمام اقوام عبرانی محسوب می شود. بنی اسرائیل در زمان یعقوب به مصر مهاجرت کردند و بعد از مدتی به راهنمایی حضرت موسی به شبه جزیره سینا عازم شدند. چهل سال میان راه سرگردان بودند، موسی درگذشت (و یا به کوه طور رفت) و یوشع آنها را به کنعان رسانید. بعد از فوت سلیمان (۹۷۴ ق.م) دو سلطنت تشکیل دادند؛ یکی دولت اسرائیلی و دیگری دولت یهود. دولت اسرائیلی را سارگن پادشاه آسور و دولت یهود را بخت النصر یا نبوکدنزر، پادشاه کلدان منقرض کرد و عده کثیری از آنها را به اسارت برد که بعد از هفتاد سال کورش کبیر شهر زیبای بابل را فتح کرده، همه را به فلسطین عودت داد.

باری، پس از آنکه حضرت موسی به پیغمبری مبعوث گردید و آنها را به قبول دین و آیین جدید دعوت کرد، اقوام بنی اسرائیل به عناوین مختلفه موسی را مورد سخریه و تخطئه قرار می دادند و هر روز به شکلی

از او معجزه و کرامت می خواستند. حضرت موسی هم هر آنچه آنها مطالبه می کردند به قدرت خداوندی انجام میداد. ولی هنوز مدت کوتاهی از اجابت مسؤل آنها نمی گذشت که مجدداً ایراد دیگری بر دین جدید وارد می کردند و معجزه دیگری از او می خواستند. قوم بنی اسرائیل سالهای متمادی در اطاعت و انقیاد فرعون مصر بودند و از طرف عمال فرعون همه گونه عذاب و شکنجه و قتل و غارت و ظلم و بیدادگری نسبت به آنها می شد. حضرت موسی با شکافتن شط نیل آنها را از قهر و سخط آل فرعون نجات بخشید؛ ولی این قوم ایرادگیر بهانه جو به محض اینکه از آن مهلکه بیرون جستند مجدداً در مقام انکار و تکذیب برآمدند و گفتند: «ای موسی، ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه قدرت خداوندی را در این بیابان سوزان و بی آب و علف به شکل و صورت دیگری بر ما نشان دهی.» پس فرمان الهی بر ابر نازل شد که بر آن قوم سایبانی کند و تمام مدتی را که در آن بیابان به سر می برند برای آنها غذای ماکولی فرستاد.

پس از چندی از موسی آب خواستند. حضرت موسی عصای خود را به فرمان الهی به سنگی زد و از آن دوازده چشمه خارج شد که اقوام و قبایل دوازده گانه بنی اسرائیل از آن نوشیدند و سیراب شدند.

قوم بنی اسرائیل به آن همه نعمتها و مواهب الهی قناعت نورزیده، مجدداً به ایراد و اعتراض پرداختند که: یکرنگ و یکنواخت بودن غذا با مذاق و مزاج ما سازگار نیست. از نظر تنوع در تغذیه به طعام دیگری احتیاج داریم. به خدای خودت بگو که برای ما سبزی، خیار، سیر، عدس و پیاز بفرستد. (آقای دکتر غیاث الدین جزایری معتقد است که مطابق اخبار و روایات وارده مائده آسمانی ماهی و گوشت بریان بوده؛ که تا بزمین برسد مسلماً چند روزی می ماند و خوردن گوشت مانده، بدون پیاز ایجاد اسهال می کند. لذا چون قوم بنی اسرائیل به تجربه فواید پیاز را می دانستند از حضرت موسی خواهان خوراکیهایی شده اند که یکی از آنها پیاز بوده است. "اعجاز خوراکیها، چاپ پانزدهم، ص ۲۰۶").


دیری نیاید که در میان قوم بنی اسرائیل قتلی اتفاق افتاده، هویت قاتل لوٹ شده بود. از موسی خواستند که قاتل اصلی را پیدا کند. حضرت موسی گفت: "خدای تعالی می فرماید اگر گاوی را بکشید و دم گاو را بر جسد مقتول بزنید، مقتول به زبان می آید و قاتل را معرفی میکند."

بنی اسرائیل گفتند: "از خدا سؤال کن که چه نوع گاوی را بکشیم؟" ندا آمد آن گاو نه پیر از کار رفته باشد و نه جوان کار ندیده. سپس از رنگ گاو پرسیدند. جواب آمد زرد خالص باشد. چون اساس کار بنی اسرائیل بر ایراد و بهانه گیری بود، مجدداً در مقام ایراد و اعتراض برآمدند که این نام و نشانی کافی نیست و خدای تو باید مشخصات دیگری از گاو موصوف بدهد. حضرت موسی از آن همه ایراد و بهانه خسته شده، مجدداً به کوه طور رفت، ندا آمد که این گاو باید رام باشد، زمینی را شیار نکرده باشد، از آن برای آبکشی به منظور کشاورزی استفاده نکرده باشند و خلاصه کاملاً بی عیب و یکرنگ باشد.

بنی اسرائیل گاوی به این نام و نشان را پس از مدتها تفحص و پرس و جو پیدا کردند و از صاحبش به قیمت گزافی خریداری کرده، ذبح نمودند و بالاخره به طریقی که در بالا اشاره شد، هویت قاتل را کشف کردند.

---

آنچه گفته شد، شمه ای از ایرادات عجیب و غریب قوم بنی اسرائیل بر حقیقت و حقانیت حضرت موسی کلیم  
الله بود که گمان می کنم برای روشن شدن ریشه تاریخی ضرب المثل ایراد "بنی اسرائیلی" کفایت نماید.





## این همه شعر و قصه ! کمی هم

### فلسفه

#### سقراط :

ویل دورانت که کتاب مشهور تاریخ فلسفه را برای ادای دین به فلاسفه نوشته است در مورد سقراط می گوید : اگر درباره سقراط از روی مجسمه نیم تنه اش قضاوت کنیم باید بگوییم قیافه اش بیشتر به یک بار بر شبیه بود .

بعد ویل دورانت نظر همسر سقراط را درباره وی می نویسد که سقراط به هیچ دردی نمی خورد . تبلی است که برای خانواده خود به جای نان ، افتخار می آورد

ویل دورانت آنگاه هم که به اندیشه های فلسفی سقراط توجه می کند ، جمله ای از وی نقل می کند که باورش برای ما که می خواهیم از وی چیزی یاد بگیریم ، مشکل است : **من فقط یک چیز می دانم و آن**

**این که هیچ چیز نمی دانم .**

در این صورت عجیب نیست اگر شاگردی به او گفته باشد : استاد ! شما که چیزی نمی دانید چه چیزی را می خواهید به ما یاد بدهید .

\_ این که شما هم نمی دانید

در واقع شناخت جهل به عنوان یک واقعیت خود کشف مهمی است و معروف است که سر کلاس هایی که سقراط درس می داد شاگردانش دست بلند می کردند تا بگویند : آقا ما هم نمی دانیم

و سقراط می گفت : آفرین ، خیلی خیلی حالیت نیست

نقل است یک بار سقراط و یکی از هم فکر هایش می خواستند درباره ماوراءطبیعه به بحث و جدل بپردازند ، سقراط گفت : من چیزی در این باره نمی دانم

\_ من که بیشتر نمی دانم

\_ بحث کنیم تا معلوم شود حق با کیست که بیشتر نمی داند

فیلسوفی گفت : خوب است که آدم نمی داند چو حقیقت خیلی تلخ است ، کی باور می کند که روزی می میرد یک فیلسوف فرانسوی گفت : یقین ، حماقت است . اما شک و دودلی وضع قابل تحملی است

فیلسوفی از ینگه ی دنیا گفت : تا آدمی یاد نگرفته با شک و پرسش و نسیت زندگی کند ، باید با یقین زندگی کند

معلمی می گفت : هر کس نداند ، صفرش می دهم حتی اگر سقراط باشد

شاگردی گفت : آقا ما فقط یک چیز می دانیم و آن این که هیچ چیز نمی دانیم

فیلسوف انگلیسی گفت : گرفتاری این دنیا این است که نادان به کار خود مطمئن است و دانا اطمینان ندارد

یکی دیگر گفت : ممکن است کسی بداند که نمی داند مثل سقراط ، اما امکان ندارد بداند که چقدر نمی داند حتی سقراط

این هم مثل معروفی است : همه چیز را همگان می دانند

یک نفر که این مثل را شنید گفت : همه چیز را همگان هم نمی دانند

پراگماتیستی گفت : بترسید از این که بگویید همگان به اندازه ی یک نفر نمی دانند ، چون حتما یک نفر پیدا می شود که ادعا کند به اندازه ی همگان بداند

ظریفی گفت : این یک نفر باید خیلی بداند که خیلی می داند

یکی هم گفت : سقراط از آن حرف ها و از این حرف ها زد که به جای پیسی کوکاکولا ، جام شوکران به دستش دادند تا بخورد و بمیرد . خدایامرز پیش از مرگ ، پس از این که جام شوکران را سر کشید حرف آخرش این بود : چه تلخه

آن کس که نداند و نداند که نداند  
در جهل مرکب ، ابدالدهر بماند  
وان کس که نداند و بداند که نداند  
لنگان خرک خویش به مقصد برساند  
وان کس که بداند و نداند که بداند  
بیدار کنیدش که گل خفته نماند  
وان کس که بداند و بداند که بداند  
اسب کهر خویش ز گردون برهاند



## میزگرد سفید ...

### دلکده:

میزگرد سفید، صفحه‌ی پزشکی دلکده است. ما در این صفحه قصد داریم در مورد همجنسگرایی و نظریاتی که در مورد آن عنوان شده و این که در بین جامعه پزشکان ایران این مسئله چگونه مطرح شده و کلامباحثی در مورد روان‌شناسی و خودشناسی و احیاناً شاید در مورد برخی سوالات و مشکلات پزشکی و جنسی، به بحث و گفتگو بنشینیم. آن طرف میز سفید ما آقای دکتر الف.میم هستند. ایشان مدرک پزشکی خود را از دانشگاه تهران در رشته روان‌پزشکی اخذ کرده و دارای تالیفات و کتاب‌های متعددی هم در این زمینه می‌باشند.

دلکده به سهم خود از آقای دکتر تشکر و قدردانی می‌کند به سبب همکاری که اعلام کرده اند با ما در این صفحه خواهند داشت. و به حق هم با کمال میل و رغبت همکاری ما را پذیرفتند. شما می‌توانید سوالات خود را از طریق دلکده مطرح کنید. دلکده مایل به انعکاس پرسش‌ها و سوالات شما به طور کامل هست تا همه‌ی خواننده‌ها و دیگران از آن استفاده کنند. در نهایت امیدواریم که این سلسله بحث‌ها و پرسش‌ها و پاسخ‌ها در آخر، جزوه‌ی کاملی بشود از ماهیت همجنسگرایی و تابو زدایی از آن به طوری که با خواندن آن هر خانواده‌ای بتواند فهم دقیقی از همجنسگرایی بدست بیاورد.

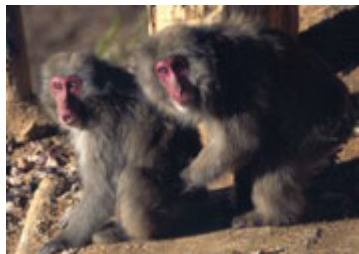
مطلبی که در سوال قبل (شماره قبل دلکده) مطرح شده بود مسئله مشاهده همجنسگرایی در طبیعت و در حیوانات است. آیا همجنسگرایی یا همجنسبازی در حیوانات هم دیده شده است؟ آیا این پدیده مشابه همجنسگرایی یا همجنسبازی در انسان است؟ آیا چنین مشاهداتی در دیدگاه اخلاق‌گرایان نسبت به همجنسگرایی موثر بوده است و اصولاً چه برداشتی از آن میتوان داشت؟

بعنوان مقدمه شاید بد نباشد در مورد هدف از مطرح شدن چنین سوالی کمی توضیح دهیم. در جستجوی هنجارهای "خوبی" و "بدی" رفتارهای آدمی نظریه‌های مختلفی بیان شده است. شاید یکی از قدیمی‌ترین این نظریات به اپیکتتوس Epictetus و سزار مارکوس اورلیوس (فیلم گلاادیاتور را به یاد دارید؟) پایه‌گذاران مکتب Stoicism در ۳۰۰ سال قبل از میلاد نسبت داده میشود. مطابق نظر این مکتب آنچه در طبیعت اتفاق می‌افتد منطقی، درست و معیار سنجش خوبی و بدی است. بدین ترتیب تمام رفتارهای هماهنگ با طبیعت خوب تلقی میشود. در عصر جدید و همزمان با توجه و بررسی بیشتر علوم تجربی به طبیعت و روابط میان موجودات، این سوال میان اخلاق‌گرایان خداباور مطرح شد که اگر طبیعت و کل آفرینش را بعنوان یک مجموعه بی‌نقص که محصول یک آفریدگار بی‌نقص است (فتبارک الله احسن الخالقین) پذیرفته باشیم، در اینصورت مشاهده اتفاق افتادن رفتاری در طبیعت معیاری برای سنجش حسن و قبح عملی چنین رفتاری در جامعه انسانی نیز خواهد بود؟ به این معنی که اگر خداوند متعال چنین رفتاری را در میان



دیگر مخلوقات خویش می پسندد پس چه دلیلی دارد که ما خود را از مجموعه قوانین آفرینش جدا بدانیم؟ اگر همجنسگرایی در میان حیوانات اتفاق می افتد از دو حال خارج نیست: یا این مسئله را بعنوان یک خطا و نقصی در خلقت این موجودات (که فاقد اراده انسانی قابل سوال و عقاب هستند) می پذیریم که در اینصورت این خطا را به آفریننده آنها نسبت داده ایم (و این خلاف اعتقاد ما به دانش و قدرت و عدالت مطلق خداوند است)، و یا اینکه آن را نیز بعنوان یک رفتار صحیح اما نادر می پذیریم که در اینصورت شامل آفرینش انسان نیز میشود. حداقل این است که در اینصورت نمیتوان بر همجنسگرایی انگ غیرطبیعی بودن زد و آن را بخاطر غیرطبیعی بودن محکوم و غیرقابل پذیرش دانست. در عرف عام هم بارها کلمات "طبیعی" و "غیرطبیعی" را هم معنی با "درست و پسندیده" و "نادرست و غیرپسندیده" بکار میبریم. از آنطرف برخی سوال میکنند آیا طبیعی بودن یک رفتار دلیل بر اخلاقی بودن آن هم هست؟ آیا اگر حیوانات تحت شرایط خاصی به رفتاری (مانند همجنسگرایی یا خوردن فرزندان خود) روی می آورند، میتوان این امر را دست آویز مناسبی برای تأیید رفتارهای مشابه انسان هم تصور کرد؟ آیا واقعاً رفتار حیوانات میتواند الگوی رفتاری انسان نیز قرار بگیرد یا ما در رفتارهای اخلاقی خود از ملاکها و معیارهای ارزشیابی دیگری استفاده میکنیم؟

البته هدف من در اینجا نقل پاره ای بررسی ها و مشاهدات و در واقع پاسخ به سوال اول است و اینکه آیا از این مشاهدات چه نتیجه عقلانی یا اخلاقی میتوان گرفت (یا نمیتوان گرفت) را به دیگر متکلمان و اخلاق گرایان و درهرحال خود خوانندگان واگذار میکنیم.



۱. دیده شده است که گاهی حیوانات ماده میمونهای Rhesus (عامل Rh خون منسوب به آنهاست) معروف به Macaque اقدام به رفتاری شبیه به رفتار حیوانات نر و ماده حین جفت گیری میکنند. دلیل این رفتار بخوبی درک نشده است. آیا این رفتار بخاطر کسب موقعیت برتر در گروه و یافتن جفتهای نر قوی تر است. آیا این مسئله فقط از روی لذت و سرگرمی است؟
۲. محققین با بررسی گونه هایی از پرندگان که به شکل تک همسری تشکیل خانواده میدهند دریافتند که با توجه به تغییر در تعادل عرضه و تقاضا، مواردی از همجنسگرایی در مادگان و نرها دیده میشود. برای مثال با افزایش تعداد خانواده های شامل یک نر و چند ماده میزان همجنسگرایی مادگان افزایش می یابد و برعکس میزان همجنسگرایی نرها کاهش پیدا میکند.
۳. یک بررسی در اکتبر ۲۰۰۳ میلادی توسط Dr. Charles E. Roselli et al نشان داده است که حدود ۸ تا ۱۰ درصد از میش های نر (در یک گروه ۲۷ نفره تحت آزمایش) تمایلات همجنسگرایانه از خود نشان میدهند (حتی زمانی که محروم از ماده ها نباشند). بررسی های مقایسه ای ظاهراً

نتوانسته عامل اجتماعی خاصی در توجیه این پدیده را ارائه کند. معاینه و مقایسه مغز دو نوع میش و همجنسگرا و دگرجنسگرا نشان داده است که اندازه هسته جنسی دوشکلی بیضوی *ovine Sexually dimorphic Nucleus* واقع در منطقه پره اپتیک هیپوتالاموس قدامی در گروه دوم بزرگتر از اقلیت همجنسگراست. از طرفی سطح آنزیم *Aromatase mRNA* در این قسمت از مغز میشهای دگرجنسگرا بالاتر از گروه دیگر بوده است و این احتمال وجود دارد که توانایی ساخت هورمونهای استروژنی در سلولهای مغز آنها بیش از همجنسگرایان باشد. با وجودیکه اندازه هسته قدامی هیپوتالاموس در میمونهای رزوس نر بزرگتر از ماده هاست، از این لحاظ شباهتی بین این اندام در میمونهای ماده همجنسگرا و نرهای دگرجنسگرا پیدا نشده است.

۴. موشهای ماده ای که بصورت آزمایشی در دوران جنینی تحت تأثیر هورمونهای استروئیدی مردانه قرار گرفته اند رفتاری مشابه موشهای نر را در دوران جفت یابی از خود نشان میدهند. آیا حضور غیرمعمول هورمونهای مردانه در دوران جنینی نقش مهمی در رفتارهای همجنسگرایانه موشهای ماده داشته است؟ آیا این نتایج را میتوان به انسان نیز تعمیم داد. برخی فرضیات نیز حاکی از اثر تولید برخی آنتی بادی ها در خون مادر نسبت به آنتی ژنهای فرزند پسری بوده است که طی زایمان بعدی تشدید شده و به خون وی انتقال یافته است. آیا بررسی های علمی توانسته است درستی چنین فرضیه ای را به اثبات برساند. در برخی بررسی ها نیز اثر نیکوتین در خون مادر بعنوان عاملی در ایجاد تمایلات همجنسگرایانه فرزندان دختر در نمونه های حیوانی عنوان شده است.

۵. در میان پرندگان برخی گونه های پنگوئن، شترمرغ ها و فلامینگوهای نری دیده شده اند که اقدام به پیوندهای خانوادگی با همجنسان خود کرده و تشکیل لانه داده اند ( دیده شده است بعضی از این جفت ها حتی زمانی که امکان انتخاب آسان ماده ها را داشته اند جفت های نر خود را رها نکردند). در باغ وحش پارک مرکزی نیویورک نمونه های متعددی از پنگوئن های گونه *chinstrap* را میتوان یافت که در طول عمر جفتهای همجنس خود را رها نکرده اند.

۶. بونوبوها *Bonobo* گونه ای از میمونهای آفریقایی نزدیک به انسان اند که گرایشات جنسی متنوع در آنها بسیار معمول تر از دیگر حیوانات است. مطابق برخی بررسی ها حدود ۷۵ درصد از روابط جنسی به منظور تولید مثل نیست و تقریباً تمامی آنها دوجنسگرا *bisexual* محسوب میشوند. ظاهراً اینگونه روابط بعنوان ابزاری برای تخفیف تنشهای بین افراد استفاده میشود.

۷. گونه ای از دلفین های نر نوجوان معروف به "بطری-دماغی" در روند تکاملی خود برای رسیدن به بلوغ اغلب اقدام به برقراری روابط جنسی موقت با نرهای دیگر میکنند. محققین احتمال میدهند که این رفتارها احتمالاً به منظور برقراری پیوندهای عاطفی درازمدت بین اعضاء گروه ایجاد میشود. بعضی بررسی ها نشان داده است که چنین جفتهایی به کمک هم به تعقیب ماده و محصور کردن و متوقف کردن آنها در ایام جفت گیری می پردازند.

۸. در میان گونه ای از قوهای متعلق به استرالیا مشاهده شده است که دو نر اقدام به تشکیل لانه میکنند و حتی ممکن است با پذیرفتن یک ماده در میان خود تولید مثل کرده و حتی بعد از تخم گذاری ماده را از گروه خود خارج کنند. دیده شده است که شانس زنده ماندن جوجه ها در لانه هایی

که دو نر از آن حمایت میکنند بیش از دیگر لانه ها (با حمایت یک نر و یک ماده) می باشد. موارد مشابه نیز در میان پنگوئن های ساکن پارک ها و باغ وحش ها دیده شده است (گاهی آنها از یک تکه سنگ بعنوان تخم در لانه استفاده کرده اند).

۹. گونه ای از مارمولک ها در مواقع جفت گیری و عدم حضور نرها دچار تغییرات رفتاری - زیستی خاصی میشوند. از آنجائیکه آنها بصورت بالقوه توانایی تکثیر بدون حضور نرها را نیز دارند که به آن Parthenogenesis گفته میشود، در این زمان مارمولک های ماده با سطح استروژنی کمتر (که آماده باروری نیستند) با انجام رفتارهای جنس نر به تحریک جنسی و باروری بهتر مارمولک های ماده ای که سطح استروژن بالاتری دارند و آماده باروری هستند کمک میکنند.

البته تنوع روابط جنسی در حیوانات به همجنسگرایی محدود نمیشود و موارد زیادی از ایجاد پیوند بین دو گونه نزدیک که منجر به فرزند شده است دیده شده است (مثل اسب و خر، و همینطور شیر و ببر). نکته جالب توجه این است که افشای نتایج این بررسی ها قدمت چندانی ندارد و ظاهراً بسیاری از حیوان شناس ها تمایل چندانی به کند و کاو و ورود به چنین مسائل "سیاسی، مذهبی، اجتماعی" بحث انگیز نداشته اند.

آقای دکتر تنوع جنسی در دنیای امروز خیلی متفاوت شده است. رابطه ی زن و مرد که خب از ابتدای تاریخ بوده است. برای همجنسگرایی هم سابقه ی تاریخی و حتی اسطوره ای وجود دارد. اما برای سایر موارد دیگر به نظر می آید که همه ی این ها محصول قرن حاضر است. سکس از راه مقعد. از راه دهان. سکس با کودکان. سکس با حیوانات. سکس با جسد. سکس با خشونت. سکس با استعمال وسائل خارجی و ... واقعاً اینها محصول چه چیز یا چه فرآیندی است؟ چرا انسان امروزی این همه تغییر جهت داده است؟

البته خوب بر خلاف تصور ابتدایی شما همه این مواردی که ذکر کردید از قدیم وجود داشته است. رابطه جنسی مقعدی، رابطه دهانی، رابطه با کودکان، و رابطه جنسی با حیوانات هم شاید به همان قدمت تاریخ باشند. عبارتی اینها مخصوص انسان مدرن امروزی نیست. آنچه مخصوص انسان امروزی است نگاه موشکافانه دوباره ای است که به گذشته خود می اندازد. جستجو در چرایی رفتارهایی که تاکنون نه از علت آن باخبر بوده و نه بدنبال یافتن علتی برای آن بوده است. شاید تنوع در رفتارهای جنسی را بتوان محصول روحیه تنوع طلب و ذهن خلاقه بشر دانست. البته مناسبات فرهنگی و اجتماعی حاکم بر اقوام و مردمان همیشه باعث مهار این رفتارها در افراد میشده است و به این ترتیب ساخته شدن "محدوده های ذهنی غیرقابل عبور" و عبارتی همان تابوها مانع از اشاعه این رفتارها در بعضی جوامع میشده است که البته همیشگی و دائم نبوده است.

بنابراین یکی از دلایل ظهور این رفتارها برداشته شدن مهارهای ذهنی مثلاً بعلت زوال عقل (Dementia) یا شخصیت ضداجتماعی (Antisocial Personality Disorder) فرد و نیاز به شکستن قوانین جامعه بعنوان یکی از نشانه های شخصیتی Trait وی است. از طرف دیگر آنچه که مسلم است این است که این رفتارها زمانی بعنوان رفتار جنسی انسان هویت بارز پیدا میکنند که رابطه جنسی طبیعی بین زن و مرد به هردلیلی

نتواند به اندازه کافی ارضاء کننده باشد. در واقع آنچه به عقیده خود من رفتاری را بعنوان "اختلال جنسی" در یک فرد مطرح میکند همین موضوع است. وقتی میگوییم فردی مبتلا به اختلال جنسی "Voyeurism" یا "چشم چرانی" شده است منظور این است که این فرد قادر به برقراری یک رابطه عاطفی و جنسی طبیعی با یک زن نیست و گرنه تمام افرادی که چشم دارند هم بهر حال یک بار در زندگی شان چشم چرانی کرده اند. یا وقتی میگوییم "Pedophilia" یا "بچه بازی" منظور فردی است که به همین ترتیب از آنجائیکه قادر به برقراری یک رابطه عاطفی - جنسی ارضاء کننده با یک زن بالغ نیست، به عنوان یک رفتار جنسی جایگزین با بچه ها رابطه جنسی برقرار میکند که باز هم بخاطر ماهیت رابطه نمیتواند یک رابطه جنسی آرامشبخش ارضاء کننده سالم برای دوطرف باشد و به همین خاطر "اختلال" محسوب میشود. این مسئله برقراری رابطه جنسی با یک فرد کم سن و سال ممکن است به ذهن هرکسی برسد یا حتی زمانی هم برحسب تصادف اتفاق بیافتد اما معمولاً گرایش تثبیت شده ای در فرد نیست و رفتار غالب او را تشکیل نمیدهد. اینکه این "انحراف از نرم" محصول چه فرآیندی است چیز زیادی از آن نمیدانیم. اما بطور کلی امروزه نظر بر این است که بسیاری از اختلالات مشابه محصول تغییرات ژنتیک و تغییر در تعادل واسطه های هورمونی و شیمیایی است که در کنار عوامل محیطی (مثل نوع ارتباطات اولیه فرد با نزدیکان در کودکی) منجر به بروز چنین رویدادی میشود. اما حالا اینکه بطور اختصاصی چه عواملی باعث بروز پدیده مشخصی میشوند مطلبی است که برای روشن شدن آن به زمان و بررسی های علمی و آماری بیشتری نیاز است.

آقای دکتر، در مورد این که چرا همجنسگرایی با آن سابقه ی تاریخی که دارد ناگهان یک نوع بیماری شناخته می شود و چرا بعد از مدتی دوباره از حیطه ی بیماری خط زده می شود نظریات مختلفی بیان شده است. شما هم تا حدی به این نظریه ها پرداختید اما موضوعات دیگری هم مطرح است. منتها من خودم شخصا نمی دانم که آیا این نظریه ها از یک پشتوانه ی علمی برخوردار است یا این که نه صرفا پرداخته ی ذهن بعضی از قلم به داستان است. دوست دارم آن ها را در این جا مطرح کنم و از سابقه ی ذهنی شما هم در این مورد استفاده کنم.

یکی از دلایلی که عنوان می شود که بر اساس آن همجنسگرایی یک نوع بیماری شناخته شد، در واقع همین بیماری ایدز است. این جور بیان می شود که این بیماری برای اولین بار در بین چهار مرد همجنسگرای آمریکایی دیده شد و از آن به بعد اینگونه برداشت شد که این بیماری صرفا مخصوصا همجنسگراها و همجنسبازهاست. لذا جامعه پزشکی به همین دلیل همجنسگرایی را یک نوع بیماری قلمداد می کرد تا این که بررسی ها نشان داد که عامل ایدز صرفا همجنسبازی نیست بلکه در روابط ساده زن و شوهری هم ممکن است این ویروس نمود پیدا کند. در واقع یکی از عامل هایی که گفته می شود در نسبت دادن بیماری به یک فرد همجنسگرا جلوگیری کرد همین مسئله شناخت ویروس ایدز و راه های گسترش آن بود. در همین موقع یک مشاهده ی دیگری هم صورت گرفت که دیگر معلوم شد همجنسگرایی در بین انسان ها یک بیماری نیست بلکه یک پدیده است. پدیده ای که می توان آن را بررسی کرد اما بیماری نیست که بتوان برای آن درمانی تجویز کرد، و آن مشاهده ی همجنسگرایی در بین حیوانات بود. از این لحظه به بعد دیگر همجنسگرایی

فقط بُعد انسانی نداشت بلکه حالا دیگر بُعد طبیعی پیدا کرده بود چرا که این نظریه هم عنوان شد که ممکن است در بین گیاهان هم این نوع رفتار مشاهده شود.

این ها مورد هایی بود که به عنوان دلایلی برای رد این فرضیه که همجنسگرایی یک نوع بیماری است معمولاً گفته می شود. می خواستم بدانم تا چه حدی این موضوعات در بحث همجنسگرایی دخیل هستند.

قبل از شروع نیمه دوم قرن بیستم دیدگاه مردم نسبت به رفتارها و روابط جنسی یک دید فرازمینی بود. بنابراین رفتارها و روابط جنسی به دو دسته "حلال" و "حرام" طبقه بندی میشد. همینطور که قبلاً اشاره کردم با ارائه نظریات فروید به ناگاه نگرش مردم نسبت به رفتارهای جنسی به یک رویکرد زمینی تبدیل شد. در این زمان برخلاف قبل که رفتارهای جنسی کاملاً به "اراده قابل کنترل" فرد نسبت داده شده و از این لحاظ شامل ثواب و عقاب بود، رفتارهای فرد به علل و فرایندهای "غیرارادی" و خارج از کنترلی نسبت داده میشد که تعزیر و عقوبت در آن بی معنا مینمود. با این تغییر نگرش، گرایشات جنسی در اقلیت، چون همجنسگرایی به ناگاه از یک "جرم قابل تعزیر" به یک "بیماری قابل درمان" (لااقل به لحاظ نظری) تغییر ماهیت دادند. (همینجا اشاره کنم که هیچگاه در دنیای علم هیچ ارتباط منطقی بین بیماری ایدز بعنوان معیاری برای اختلال محسوب شدن همجنسگرایی وجود نداشته و ندارد و در واقع این اولین بار است که چنین مطلبی را از قول شما میشنوم)

از لحاظ تاریخی نحوه برخورد انسان با پدیده همجنسگرایی/ همجنس بازی در جوامع مختلف یکسان نبوده است. در یک زمان و یک مکان همجنسگرایی یک رفتار جنسی کاملاً معمولی تلقی میشده است و در جا و زمان دیگری بعنوان یک جنایت مستوجب حکم مرگ بوده است. شاید یکی از بارزترین جوامعی که از همجنسگرایی استقبال شایان توجه ای کرد روم و یونان قدیم بود. در دولت - شهرهای یونان قدیم همجنسبازی زن و مرد یک نوع رفتار معمول در تشکلهای نظامی، مذهبی یا گروه های آموزشی بشمار میرفته است. سربازان و جنگجویان با برقراری و حفظ روابط جنسی با یک سرباز و جنگجوی دیگر تبدیل به زوج جنگاورانی میشدند که در میادین نبرد از یکدیگر پشتیبانی میکردند و از آنها با صفت "بهترین عاشقان" یا "The best lovers" یاد میشد (در یک نما از فیلم اسپارتاکوس هم رابطه بین فرمانده و مرد آوازه خوان به همین امر اشاره دارد). البته این روابط معمولاً تأثیر قابل توجهی در روابط جنسی و ازدواج معمولی آنها با جنس مخالف نداشته است. در اجتماع امروز آمریکا (و شاید اروپا) هم اینطور نیست که اقلیت های جنسی تحت فشار قرار نداشته باشند. برخلاف جوامع شرقی و حتی خود ما که بطور معمول در این زمینه چندان کنکاش نمیکنیم، یکی از مسائل مهم برای بسیاری از گروه ها و تشکل ها در آمریکا تعیین گرایش جنسی اعضا است. چیزی شبیه به نام و نام خانوادگی. یعنی به مجرد حضور در چنین گروه هایی یکی از اولین مسائلی که سوال میشود تعیین گرایش جنسی است. تعیین گرایش جنسی یکی از شرایط حضور (یا عدم حضور) در تشکل های نظامی (هرچند اخیراً همجنسگرایی ظاهراً از موارد منع شرکت در ارتش حذف شده است)، مذهبی (کلیسای کاتولیک)، آموزشی (Boy scouts of America)، و برخی گروه های غیردولتی است. در صورت الصاق برچسب همجنسگرایی به اعضا، همیشه قوانینی برای برخورد با آنها وجود دارد که

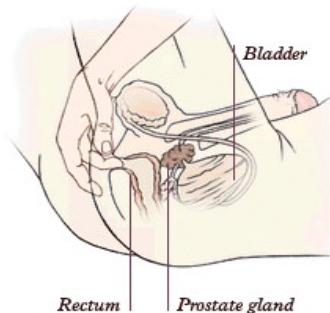
بیشتر در جهت به حاشیه راندن یا بیرون کردن چنین اعضای است. عموم جامعه درکی از مفهوم گسترده گرایش جنسی ندارند. اینکه گرایش به همجنس در تمام افراد جامعه میتواند به درجات مختلف وجود داشته باشد بی معناست و بنابراین کوچکترین رفتاری که نشانه گرایش به همجنس باشد به معنای همجنسگرایی مطلق فرد خواهد. (این نوع برخورد را میتوان در فیلم زیبایی آمریکایی *American Beauty* در صحنه ای که یک ژنرال بازنشسته به همجنسگرایی پسرش شدیداً مشکوک است مشاهده کرد). در واقع شاید بتوان گفت این دیدگاه (سیاه و سفید دیدن افراد) در جامعه آمریکا بدیع و کم سابقه هم نیست و ریشه در دیدگاه های نژادپرستانه سپیدپوستان نسبت به رنگین پوستان دارد. خیلی ها در آمریکا عادت دارند مردم را یا سپیدپوست (از نژاد برتر) یا رنگین پوست (از نژاد پست تر) بدانند. حتی افرادی که بسیاری از نزدیکانشان سپیدپوست است هم رنگین پوست بشمار میروند. برخلاف تصور برخی، هموفوبیا یا آزار همجنسگرایان مخصوص به کشورهای اسلامی یا ایران نیست. مطابق بررسی ها در ایالات متحده، همجنسگرایان بیشتر از افراد دیگر در معرض خشونت های اجتماعی قرار دارند که اغلب بصورت حملات منجر به ضرب و جرح (*hate crime*) یا حتی قتل (یکی از پر سر و صداترین موارد آن قتل یک مرد جوان همجنسگرا در ایالت مونتانا در ۱۹۹۸ میلادی بود) بروز میکند. به هرحال نباید فراموش کرد که ایالات متحده یکی از مذهبی ترین کشورها محسوب میشود و در واقع جورج بوش (پسر) با وجود ممانعت سنا در سال ۲۰۰۴ میلادی یک بار دیگر قول داد که تلاش خود را برای ممانعت از ازدواج رسمی همجنسبازان ادامه دهد. البته این برخوردها با گذشت زمان و با توسعه فعالین این اقلیتها تعدیل شده است. شاید ذکر نمونه ای به متنوع کردن فضای این بخش بیافزاید:

در سال ۱۹۸۲ پلیس آتلانتا (مرکز ایالت جورجیا) اقدام به دستگیری *Michael Hardwick* - یک کافه چی همجنسباز - حین نزدیکی توافقی با مرد دیگری در (اتاق خواب خصوصی وی) در منزلش میکند. در آن زمان مطابق قوانین این ایالت این امر "لواط" محسوب میشد که میتوانست منجر به محکومیت ۲۰ سال زندان متهم در دادگاه شود. هرچند بعد اتهامات علیه وی پس گرفته شد اما وی با استناد به بند ۱۴ قانون اساسی آمریکا بخاطر شکسته شدن حریم خصوصی اش اقدام به شکایت علیه دادستان کرد. در ۱۹۸۶ دادگاه عالی ایالات متحده با اکثریت ضعیف ۵ به ۴ شکایت وی را با ذکر اینکه این قانون مربوط به حریم روابط جنسی طبیعی بین زن و مرد است نه رابطه دو همجنسباز رد کرد. قاضی هری بلک مان با رد این نظر، اظهار داشت که این قانون مربوط به طبیعی ترین و محترم ترین حقوق انسانهای متمدن یعنی حق "آرامش دور از حضور دیگران" است.

آقای دکتر در پاسخ های قبلی در مورد رابطه ی دخول از مقعد، عبارتی داشتید که: آنچنان که بعضی تصور میکنند رابطه لذتبخشی بشمار نمی آید. می خواستم یک کمی بیشتر در باره ی این نوع آمیزش صحبت کنید چون در بسیاری از سایت های پزشکی، معمولاً این نوع رابطه را برای مردان یک نوع رابطه ی لذت آوری معرفی می کنند چه برای شخص فاعل و چه برای شخص مفعول. شخص فاعل که از طریق سیستم های عصبی که در آلت خود دارد احساس لذت می کند. اما برای شخص مفعول همیشه دلیل لذت این گونه گفته می شود که چون در انتهای روده، غده پروستات وجود دارد در واقع با تحریک این غده شخص مفعول هم

احساس لذت می‌کند. این موضوع چه قدر جنبه‌ی علمی دارد. آیا واقعا با تحریک این غده انسان لذت می‌برد یا این که نه فاکتورهای دیگری هم مطرح است. (منظورم فاکتورهای است که باعث لذت مرد مفعول می‌شود)؟

البته فکر میکنم تصور شما از محل قرار گرفتن غده پروستات باید اصلاح شود چون این غده در انتهای روده بزرگ وجود ندارد بلکه با قسمت انتهایی آن مجاورت دارد. در عکس ذیل مجاورت پروستات با رکتوم نشان داده شده است.



البته در حالت طبیعی این غده از داخل مقعد قابل لمس نیست اما در صورت بزرگی مرضی پروستات در مردان مسن، پزشک با معاینه پروستات از همین طریق میتواند این مسئله را تشخیص دهد. در مورد مطلبی که من قبلاً تذکر دادم که اصولاً رابطه مقعدی رابطه لذتبخشی نیست اینجا کمی بیشتر توضیح میدهم. همانطور که گفتیم ساختار رکتوم یا راست روده و همینطور مدخل ورودی آن یعنی مقعد (در مقایسه با واژن) مناسب نزدیکی ساخته نشده است. از لحاظ فیزیولوژیک هنگام نزدیکی واژن ابتدا با ترشحات نرم کننده حین تحریک جنسی نرم و لغزنده شده و در ادامه کاملاً باز و بزرگ میشود. خوب با وجودی که واژن از لحاظ عملکردی واقعاً قابلیت واکنشهای لازم برای احساس لذت از نزدیکی را داراست باز می‌بینیم احساس درد و سوزش در واژن حین نزدیکی برای خانمها چیز چندان نادری هم نیست. در رکتوم درست در نقطه مقابل با ورود هر ماده فضا گیر عضلات و اعصاب این ناحیه بلافاصله برای دفع این ماده واکنش نشان میدهند. درست همان احساس ناراحتی و دفعی که ما هر روز با آن مواجه میشویم. به همین صورت ورود هر جسم خارجی شبیه انگشت یا آلت در مقعد با درد و احساس ناراحت کننده فرد و رفلکسهای دفع روبرو میشود و به هر حال چیز خوشایندی نیست.

به این ترتیب در یک رابطه عاطفی - جنسی عاشقانه دوطرفه که با قدرت درک دوطرفه همراه باشد نه مفعول (زن یا مرد) تمایلی به این کار دارد و نه فاعل (با توجه به درد و احساس ناخوشایند اینکار) مایل به تحمیل کنشهای دردناک به محبوب خود است. معاشقه و نوازش فرآیندی است که با ظرافت انجام شده و با پرس و جوی مرتب فاعل از احساس مفعول در مورد این رفتارها ادامه می‌یابد. حالا این که چطور میشود که با این وجود فاعل چنین تقاضایی را مطرح میکند و بر آن اصرار میکند و اینکه چطور میشود مفعول می‌پذیرد و به آن تن میدهد به عوامل مختلفی بستگی دارد که بطور خلاصه میتوانیم آن را در حوزه مفهوم "تسلط و تسلیم"،

و "سادومازوخیسم" فاعل و مفعول توضیح دهیم. بر خلاف تصور احتمالی بعضی ها سادیسم و مازوخیسم (درست مثل همجنسگرایی) یک هویت مستقل مرتبط به یک بیمار مشخص ندارد. بلکه طیفی از احساساتی است که در افراد جامعه شدت و ضعف دارد. بعضی از افراد بدلیل بعضی تعارضات درونی واقعاً برای تحریک و ارضاء شدن نیاز به ابراز خشونت و ابراز قدرت دارند. خوب اگر مفعول مقاومت کند و نپذیرد رابطه پیش نمی‌رود و همینجا متوقف میشود. اما خوب افرادی هم هستند که به آن تن میدهند. یک دلیل عمده آن ترس است. ترس از جدایی و از دست دادن حمایت (اقتصادی، اجتماعی، و عاطفی) فاعل. یا ترس از خشونت فاعل. گاهی هم بخاطر عدم اعتماد به نفس برای بیان احساسات فردی. افرادی هستند که "تسلیم شدن کامل" تنها راه قابل تصور برای آنهاست. آن را یاد گرفته اند و باور دارند و اصولاً قدرت تمرد و اعتراض را ندارند. گاهی هم افراد از رنج کشیدن حین رابطه لذت می‌برند. فرقی نمیکند این آسیب بصورت فرو کردن نوک چاقو حین معاشقه باشد یا بصورت درد ناشی از دخول آلت در مقعد. به این ترتیب وقتی صحبت از نزدیکی مقعدی بعنوان یک رابطه جنسی روزمره میشود از نظر من سکسولوژیست این نشانه ناسالم بودن رابطه است. چیزی شبیه به حساب دو دو تا چهار تا. واقعاً من نمیدانم آیا چیزی به اسم "نزدیکی مقعدی توافقی" میتواند معنا داشته باشد یا نه؟ اینکه دو نفر بر سر اعمال خشونت یکطرفه توافق داشته باشند؟ روزی آقای تلفنی با من تماس گرفت و با لحن پر از هیجان خشم آلود پرسید: آقا زن من میگوید چون من مایل به نزدیکی مقعدی هستم مریضم. بنظر شما تمایل به نزدیکی مقعدی مرضی روانی است؟ البته من آن موقع غافلگیرانه پاسخ دادم: نه! و مکالمه تمام شد (چون مثلاً اختلالی به اسم تمایل به نزدیکی مقعدی نداریم یا تعریف نشده است). اما اگر امروز کسی سوال کند با قاطعیت میگویم اصرار به انجام اینکار نشان از یک مشکل دارد و باید بحث و بررسی شود.

در مورد اینکه گفتید تحریک غده پروستات باعث احساس خوشایندی در آقایان میشود (چیزی شبیه به نقطه G در خانمها)، مطلب به این روشنی نیست و با اگر و امای زیاد همراه است. البته درست مثل حضور نقطه جی در خانمها شایعاتی در مورد وجود چنین نقطه حساسی در آقایان هم وجود دارد اما بررسی قابل توجهی در این زمینه وجود ندارد و ما هم تنها به بعنوان یک مسئله قابل تجربه (آنها با شرایطی مثل استفاده از انگشت سبابه و نرم کننده فراوان و در وضعیت کاملاً راحت) اشاره کرده ایم. حالا ممکن است زوجی در این مورد نظر مثبت یا نظر منفی داشته باشند. تازه اگر زوجی هم نظر مثبتی داشتند (که خود من بندرت با چنین افرادی برخورد کرده ام) آنها در همه موارد معاشقه و نزدیکی هم تمایلی به این کار ندارند و "بعضی وقتها" مایل به انجام آن هستند که درهرحال ورود و بازی یک انگشت خیلی با ورود آلت و حرکت آن در مقعد متفاوت است.

**این بحث ها و پرسش و پاسخ ها ادامه خواهد داشت ...**





## حرف آخر این شماره

**دلکده :** آگهی همکاری شماره ی قبل دلکده را بگذارید به حساب حرف آخر این شماره \_ اینم یک جور پر کردن مجله است \_

### همکاری ...

دلکده برای هرچه پر بار تر شدن ستون ها و صفحه های خود احتیاج به دوستانی دارد که علاقمند در زمینه ی تهیه ی مطلب می باشند ، چه به صورت ترجمه از منابع دیگر و چه به صورت دست نوشته های خود دوستان . لذا از تمامی کسانی که مایل هستند آثار خودشان را در اختیار دیگران قرار بدهند ، دعوت به عمل می آید که این آثار را از طریق دلکده به دوستان و علاقه مندان خود تقدیم بکنند .

بسی مایه ی افتخار است برای دلکده که جایی باشد برای نشر آثار همجنسگرایان هنرمند و هنردوست ایران زمین ، به تمامی هم وطنان و هم زبانان خود در هر کجای این پهنه ی گیتی که هستند .

لذا دلکده ، دست تمامی شاعران و نویسندگان و مخصوصا وبلاگ نویسان همجنسگرای ایرانی را به گرمی می فشارد و اعلام می دارد که مایل به هرگونه همکاری با شما دوستان با ذوق و هنر دوست می باشد .

به طور یقین پیشنهادهای شما چراغ راه ما خواهد بود و اعلام همکاری از جانب شما مایه ی دلگرمی ما .

برای این که بیشتر با چگونگی همکاری با دلکده آشنا بشوید بد نیست که با اهداف مجله هم آشنا شوید :

**جامعه ی ایران از نظر ادیان** ، شامل قوم های گوناگونی است . مسلمانان ، زرتشتیان ، مسیحیان ، کلیمیان و حتی بهاییان جز جامعه ی دینی ایران هستند که در کنار هم زندگی می کنند . بدون شک از همه این ادیان ما دارای همجنسگرایان هنرمندی هستیم . دلکده آماده است که به تمامی این عزیزان صفحه هایی اختصاص بدهد که به بیان مشکلاتی که چه از نظر دین و چه از نظر خانوادگی در برخورد با همجنسگرایی دارند بپردازند . بدون شک این صفحه ها فقط در صورتی پا به متن دلکده می گذارند که همکاری از هر کدام از این ادیان که گفته شد دست همکاری به دلکده بسپارند .

**در بیشتر روزنامه ها و مجلات ستون هایی هست** که به بررسی یک موضوع خاص در یک دوره ی مشخص که عمدتا یک ماه یا دو هفته است می پردازند . مثلا بررسی فیلم های سینمایی در ماه گذشته ، یا بررسی کتاب های چاپ شده در هفته ی گذشته و ... . دلکده مایل است که صفحه ای داشته باشد برای بررسی وبلاگ های دوستان همجنسگرا . وبلاگ هایی که در طول یک ماه ، روزرسانی می شوند و مطالبی به خوانندگان خود ارائه می دهند . برای ایجاد چنین صفحه ای مسلما به یک همکار علاقه مند به هنر

نویسندگی که با بیشتر وبلاگ ها آشناست و از آنها استفاده می کند احتیاج می باشد . ما هر دوستی که چنین علاقه ای داشته باشد ، دست همکاری اش را به گرمی می فشاریم .

**هر مجله ای برای خود خوانندگان خاص خود را دارد .** اگرچه اکثریت کسانی اند که طبع خود را با مجله هماهنگ می بیند و کلا از این جهت هم هست که از آن استفاده می کنند ، اما اندکی هم هستند که بر خلاف میل خود و فقط بنابر کنجکاوی که دارند می خواهند از مجله استفاده کنند ، ولو این که با کلیات مجله و مطالب آن از بیخ و بن مخالف باشند . دلکده دست این دوستان را نیز به گرمی می فشارد و از همین جا اعلام می کند که آماده است که صفحه ای به این دوستان بدهد تا در آن ازادانه نظرات خود را بیان کنند و بگویند که برای چه با همجنسگرایی و فرد همجنسگرا مخالفند . بدون شک بیان این نظرات مخالف منجر به پاسخ گویی از طرف دوستان همجنسگرا خواهد شد که این پرسش و پاسخ به نوبه ی خود خیلی از مسائل را مطرح می کند و خیلی نکته های تاریکی که برای دیگران قابل هضم نمی باشد را آشکار می کند .

این ها موردهایی هست که دلکده دوست دارد در مورد آنها فعالیت داشته باشد اما مطمئنا و به طور یقین بدون همکاری کسانی که قادر به پذیرفتن این نوع مسئولیت ها خواهند شد ، نمی تواند کاری از پیش ببرد .

**بیشتر منابع ما از مجلات ،** کتابها و سایتهای فارسی زبان است . اما خیلی از منابع دیگر هم هستند که در مورد همجنسگرایی مطالب جالبی دارند ولی استفاده کردن از آن ملزم به ترجمه ی آنهاست . لذا دلکده از همیارانی که دستی در ترجمه دارند و یا متن های کارشده ای از قبل دارند و اکنون دوست دارند در اختیار دیگران قرار بدهند ، دعوت به همکاری می کند . لذا کسانی که دوست دارند کار ترجمه را به عهده بگیرند ، صفحه ای از دلکده در اختیار آنها قرار داده خواهد شد تا کارهای ترجمه ای خود را به دیگران عرضه کنند .

**ستون ها و صفحه های بسیاری می توان برای دلکده در نظر گرفت** که مطمئنا مورد پیشنهاد شما هم خواهد بود اما یقینا همه این صفحه ها نمی تواند به عهده ی اندک دوستانی باشد که دلکده را تاسیس کرده اند بلکه احتیاج به همکاران دیگری هم هست . لذا دلکده دست همه شما دوستان را برای همکاری به گرمی می فشارد .

مورد های دیگری هم هست که برای طولانی نشدن مطلب از آن ها سخنی به میان نمی آوریم اما مطمئن باشید که ما ، تنها غریبه هایی به فکر شما نیستیم ، بلکه کسانی از جنس شما و از متن دل شما هستیم . پس مطمئن باشید که :

**همیاری دادن یا کمک کردن به دلکده یا به هر رسانه ی دیگری که در مورد همجنسگرایی فعالیت دارد ، به معنی کمک کردن به چند نفر که صرفا آن رسانه را می گردانند نیست ، بلکه به معنی کمک کردن به یک جامعه ی پویا و فعال اما واپس زده است که می خواهد طغیان و اعلام حضور کند .**

**پس با چنین نیتی رسانه های خود را حمایت کنید .**



# بیسکس تو بیسکس تو

اکنون تو اینجایی!  
گسترده چون عطر اقای ها  
در کوچه های صبح  
بر سینه ام سنگین  
در دست هایم داغ  
در گیسوانم رفته از خود ، سوخته ، مدهوش  
اکنون تو اینجایی

...

## فروزغ

---

برای گرفتن ماهنامه **دلگده** با این آدرس تماس بگیرید

[Delkadeh@gmail.com](mailto:Delkadeh@gmail.com)

و برای گرفتن مجله **ماها**

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

همین طور برای گرفتن نشریه **چراغ**

[Editor@pglo.org](mailto:Editor@pglo.org)

